فقه سیاسی اسلام

اصول سیاست داخلی اسلام



فقه سیاسی اسلام

جلد اوّل

اصول سیاست داخلی

تألیف: ابو الفضل شکوری

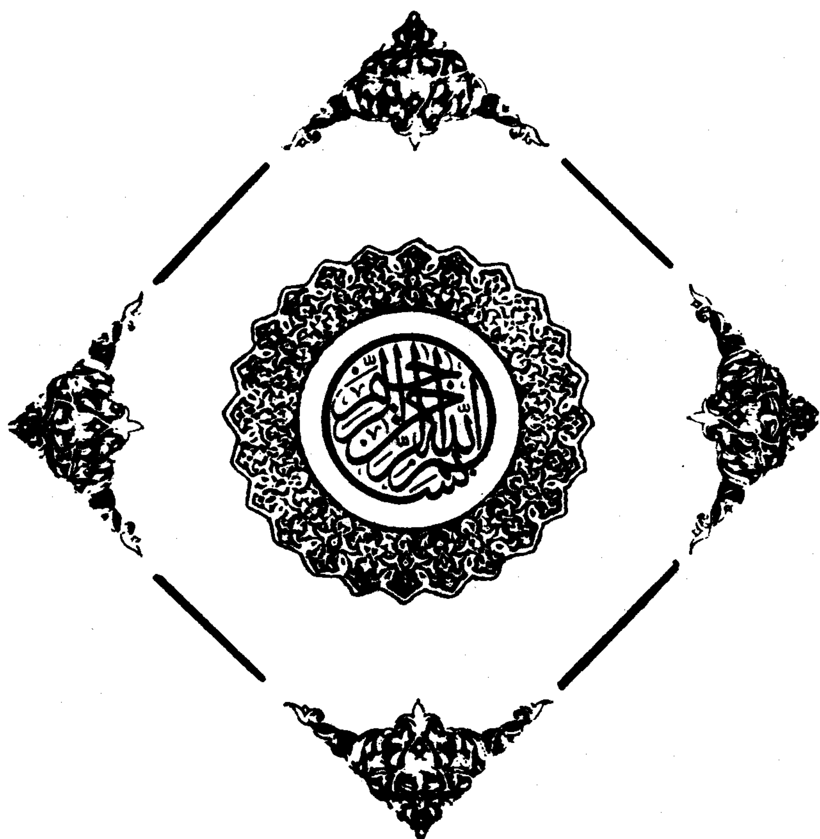
تقدیـــم :

این اثر ناچیز بارواح باعظمت بیدارگران اقالیم قبله در طول قرون و اعصار " فقهاء شهید اسلام " تقدیـــم می شود .

مولف

شخصات کتاب

ام کتاب فقه سیاسی اسلام (جلد اول)
ولف ابوالفضل شکوری
حق چاپ و نشر مخصوص مولف
اریخ چاپ
ردادماه ۱۳۶۱


بسم الله الرحمن الرحيم

مدخل

مدخل

از آنجا که در یک موضوع علمی ، اجتماعی و فکری مطالعات گسترده برای همگان میسر نیست و لذا میان نویسندگان معمول و مرسوم است که در ابتداء نوشته های خودشان ، مطالبی را به عنوان مقدمه و یا مدخل و پیشگفتار می نویسند تا خوانندگان زمینهٔ ذهنی لازم را برای مطالعه کتاب پیدا کرده و از موضوع و هدف آن آگاهی یابند .

علم فقه به‌ویژه " فقه سیاسی " نیز از جملهٔ معارف و دانش های اسلامی‌است که معمولا اقلیتی از مردم دربارهٔ آن آگاهیهای غیرمنسجمی دارند و اکثریت بطور کلی از آن بی اطلاعند .

از آنجا که موضوع این کتاب " فقه سیاسی " است که‌خودشاخه‌ای از فقه اسلامی می باشد ، تصمیم گرفتم که در ابتداء و مقدمهٔ آن مطالبی را تحت عنوان " مدخل " بنویسم تا خوانندگان محترم هرچه‌بیشتروبهتر بتوانند با فقه عمومی اسلام و نیز فقه سیاسی اسلام و تاریخ آنها آشنا شوند تا در مطالعه کتاب پیشرفت بیشتری داشته باشند .

محور اساسی این مدخل و پیشگفتار عناوین ذیل می باشند که به ترتیب مورد بحث و گفتگو قرار خواهند گرفت .

الف ـ فقه و اهمیت آن در حیات اجتماعی
ب ـ تاریخ تدوین فقه اسلامی
ج ـ تاریخ فقه سیاسی اسلام .

الف ـ فقه و اهمیت آن در حیات اجتماعی

انسان از لحاظ اسلام یک موجود مسئول، موظف و مکلف است.
رسالت انسان مسلمان همان "ادای تکلیف" است.
علم فقه بیانگر این تکالیف و چگونگی انجام آن می باشد که در اصطلاح فقهاء "احکام خمسه = احکام پنجگانه" نامیده می شود. یعنی اینکه چه کارهائی بر انسان واجب و چه اعمالی ممنوع و حرام و پسندیده و ناپسند و یا مباح می باشد؟
پاسخ این سئوالات را می توان در علم فقه اسلامی پیدا کرد.
فقه در واقع همان حقوق اسلامی در ابعاد وسیع آن است، همانگونه که در حقوق شاخه ها و انواع حقوق مانند حقوق قضائی، حقوق سیاسی، حقوق بین الملل و حقوق خانواده و ... وجود دارد، علم فقه اسلامی نیز همانطور است و دارای این شاخه ها و انشعابات و تقسیمات می‌باشد.
و لذا فقه عبادی، فقه قضائی و فقه سیاسی و ... داریم.
روی همین حقیقت است که فقه اسلامی در حیات اجتماعی مسلمین نقشی بسیار بنیادی و اساسی دارد و تنظیم کنندهٔ روابط انسان با خدا و انسان با انسان در حیات اجتماعی می باشد.
درست به همین دلیل است که در منابع و متون اسلامی اعم از قرآن و سنت روی "تفقه" یعنی تلاش در راه کسب فقه تاکید و سفارش فراوان و زیاد شده است.
شخص متفقه یعنی دانشجوی فقه مورد لطف و دعای فرشتگان

خداست . چنانکه " فقیه " و مجتهد و مفتی یعنی کسی که صاحب نظر در فقه اسلامی باشد مقامی بس برتر و بالاتر از " عابد " دارد .

چنانکه از احادیث و متون مدون اسلامی برمی آید ترویج " تفقه در دین " یکی از ایده‌آلهای ائمه معصومین (ع) بوده است .

اهمیت و ارزش تفقه در دین تا آنجاست که خداوند در قرآن کریم به آن دستور داده است :

(هنگامیکه پیامبر دستور جنگ می دهد) نباید مومنان همگی بیرون رفته و رسول را تنها گذارند بلکه چرا از هر طایفه ای جمعی برای آموختن علم و تفقه در دین نزد پیامبر مهیا نباشند ؟ تا آن علم و فقهی را که آموخته اند بروند و به قوم خود بیاموزند که شاید قومشان نیزخدا- ترس شده و از نافرمانی حذر کنند . [۱]

خداوند متعال در این آیهٔ شریفه " تفقه در دین " را در حد جهاد وشاید بالاترازآن قرار می‌دهد و مسلمین را ملزم می سازدهمانگونه نیز باید در جلسهٔ فقه بنشینند و مسائل آنرا بیاموزند و برای طایفه‌وقوم خویش ارمغان سفر نمایند :

ابوحمزه از امام صادق (ع) نقل می کند که آنحضرت فرمود
" در دین تفقه کنید ، هرکس از شما ها که تفقه در دین نکند "
" همچون بادیه نشینان می باشد ، چرا که خداوند در قرآن "
"می فرماید چرا گروهی از مسلمین نمیروند که در دین تفقه "
" کنند و آنگاه که به میان قوم و قبیلهٔ خویش برگشتند آنان‌را "

۱- وَ مٰا كٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كٰافَّةً فَلَوْلاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ .
سوره توبه آیه ۱۲۲

" خداترس بار آورده و هشدار دهند " [۱]

و نیز از طریق " ابان بن تغلب " یکی از راویان برجسته و عادل از امام صادق (ع) روایت شده که آنحضرت فرمود؛

لَوَدَدْتُ اَنَّ اَصْحَابِی ضُرِبَتْ رُؤُسُهُمْ بِالسِّیاطِ حَتَّی یَتَفَقَّهُوا " [۲]

یعنی چقدر دوست دارم که با تازیانه و شلاق بر سر دوستان و یارانم بکوبم تا دانش بیاموزند و " تفقه " کنند.

این سخن نشان دهندهٔ میزان ارزش تفقه در دین است آنچنان مسئله مهم است که امام می‌خواهد دوستانش به هر نحوی که شده به آن اقدام کنند.

احادیث‌واخباری‌که در بیان ارزش علم به ویژه علم فقه و مقام فقیه و متفقه از ائمه معصومین و پیامبر خاتم (ص) از طریق شیعه و سنی وارد شده بیش از اینهاست بطوری که در این مقدمه مارا یارای شمارش و ارائه همهٔ آنها نیست. فقط به عنوان نمونه چند مورد ذکر می‌شود.

خطیب بغدادی از طرق گوناگون و متعدد از پیامبر اسلام (ص) روایت کرده است

مَنْ یُرِدُاللّه بِهِ خَیْراً یُفَقِّهْهُ فِی الدِّینِ [۳]

یعنی خداوند هرکس را که در باره او اراده خیری بکند او را در امر دین " فقیه " می گرداند.

۱ــ عَنْ عَلیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَه قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللّه (ع) یَقُولُ: تَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ فَاِنَّهُ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ مِنْکُمْ فِی الدِّینِ فَهُوَ اَعْرابِیٌّ اِنَّ اللّهَ یَقُولُ (فِی کِتَابِهِ) لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ. (اصول کافی ج۱ ص ۲۳ چاپ جدید)

۲ــ اصول کافی ج ۱ ص ۲۴

۲ــ کتاب الفقیه والمتفقّه ج۱ ص ۸ــ۲ چاپ بیروت

و نیز خطیب در کتاب الفقیه و المتفقه روایت می‌کند که پیامبر فرمود :

" عبادت نیکو همانا کسب فقه است " [1]

و همچنین در همان کتاب از پیامبر نقل شده است که :

فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفَ عَابِدٍ [2]

یعنی یک فرد فقیه و آگاه و مجتهد در مسائل دین برای شیطان خطرناکتر از هزار عابد (بی بهره از فقه) می باشد .

همهٔ این احادیث بیانگر اهمیت و نقش بسیار اساسی فقه در ساختمان اسلام و حیات اجتماعی مسلمین می باشند . و نیز ارزش تلاش برای کسب فقه (تفقه) را معلوم می سازند .

اینجاست که باید دریافته باشیم که مسلمان امروزی چه وظیفه و رسالت بزرگی در احیاء و تبلیغ و ترویج فقه اسلام وتطبیق مفاهیم آن با مسائل و نیازهای کنونی مردم جهان دارد .

چون اگر نظام اجتماعی و سیاسی ، اقتصادی ، قضائی و تربیتی یک جامعه اگر بطور کامل و واقعا بر اساس فقه اسلام شکل گرفته باشد ، در آن جامعه عدالت ، سعادت و خوشبختی و تعاون و آگاهی به وجود خواهد آمد .

در طول تاریخ مستکبرین و ظالمین با فقهاء و فقه اسلام مبارزه کرده و سعی درنابودی و یا تحریف آن نمودند . چون از فقه اجتهادی و راستین اسلام وحشت داشتند و از مجتهدین و فقهاء اسلام می ترسیدند حبس و اعدام فقهاء و علمائی که اسلحه ای بجز عقیده و ایدئولوژی اسلامیشان در دست‌نداشتند (مانند شهید اول و شهید ثانی

۱ــ مدرک قبل ص ۲۲

۲ــ مدرک قبل ص ۲۴

و ..) در پیش ظالمان قاتل توجیه و دلیلی جز این نمی توانست داشته باشد.

مثلا طبق اصول فقه سیاسی اسلام فقیه عادل و آگاه به زمان و مجتهد مطلق در قوانین و احکام اسلام در جامعه مسلمین حق‌ولایت‌دارد و لذا حکومت براساس زور و قدرت و زیرکی و حقه بازی و وراثت و... به کسی نمی رسد و در جامعه مسلمین چنین حکومتهائی طاغوتی و نامشروع محسوب می‌شوند چه ظاهرالصلاح باشند و چه نباشند. چه در راس آن امثال عمربن عبدالعزیزها باشند و چه هارون الرشید ها و منصوردوانقیها و تیمورهاو... حق حکومت‌ندارند.

حق حکومت و رهبری از آن امام معصوم و یا نایب فقیه و عادل و مدیر و مدبر اوست.

و لذا قهری و بدیهی است که مستکبرین با چنین فقهی مخالف‌و دشمن باشند و حاملین و مروجین آنرا بکشند.

و همچنین طبق فقه قضائی اسلام نمی توان اختیار مال و جان و ناموس مردم‌را به‌هرکسی‌سپرد، بلکه قاضی باید قدرت اجتهاد و استنباط داشته باشد و بتواند احکام اسلام را از منابع آن استخراج نماید. و لذا طبق این مطلب جهال و زورگویان بی لیاقت در جامعه مسلوب‌الیدهستند و برای همین است که در طول تاریخ با فقه اسلام مقابله می کرده‌اند.

ب ـ تاریخ تدوین فقه اسلامی

شناخت تاریخ فقه اسلامی کمک موثری در فهم فقه عمومی و فقه سیاسی اسلام دارد. هر چند که نمی توان " تاریخ فقه اسلام " را حتی در یک کتاب یک جلدی بررسی کرد تا چه رسد به یک مقاله، لکن کــاوش و بررسی و مطالعهٔ آن در این حد نیز بی‌ثمر نخواهد بود.

در ترسیم و مجسم ساختن تاریخ فقه اسلام و بیان خطوط کلی آن شاید بتوان عناوین و مراحل ذیل را بررسی کرد.

۱ـ نقل و تدوین احکام و اجتهاد اصحاب.
۲ـ استمرار اجتهاد تا تشکیل دانشگاه امام صادق (ع)
۳ـ پیدایش مذاهب اربعه و سد باب اجتهاد.
۴ـ ادامهٔ اجتهاد فقهی توسط فقهاء شیعه.
۵ ـ فتح باب اجتهاد توسط علماء و فقهاء مبارز اهل سنت.

و اکنون تک تک این عناوین را مورد بررسی قرار می دهیم تا ضمن آن چهرهٔ مجسمی از تاریخ فقه اسلامی بدست بیاوریم.

۱ـ " نقل وتدوین احادیث و احکام و اجتهاد اصحاب "

بخشی از قوانین و احکام فقهی اسلام براساس آیات قرآن مجید تدوین یافته است. مفسرین و مجتهدین برای تسهیل کار مراجعین اهم این آیات را که حدود پانصد آیه می‌باشد در کتابهای ویژه ای بنام آیات الاحکام

جمع آوری و تدوین کرده اند که از آن جمله کتاب "کنز العرفان فی فقه القرآن" مقداد سیوری می‌باشد .

بخش دیگری از قوانین و احکام فقهی اسلام نیز از احادیث و سیرهٔ معصوم (پیامبر و ائمه (ع) اخذ شده است .

پس قرآن و سنت در درجهٔ اول دو منبع مهم فقه اسلامی‌هستند دو منبع دیگر فقه اسلام اجماع و عقل می باشد که در صورت فقدان نص در قرآن و سنت حجیت و ارزش استنادی پیدا می‌کنند [۱]

سنت یعنی احادیث وسیرهٔ پیامبرکه بوسیلهٔ اصحاب آن حضرت حفظ و نقل می گردید . برخی از اصحاب نیز مانند علی بن ابی‌طالب آنرا می‌نوشتند . [۱]

و لذا بعداز رحلت رسول اکرم اصحاب در حل مسائل و مشکلات اجتماعی و قضائی ابتداء به قرآن و سنت مراجعه کرده و طبق آن حکم می‌دادند و در صورتی که در قرآن و سنت حکمی را که مبتلا به بود پیدا نمی‌کردند . درآن مسئله " اجتهاد " می‌نمودند یعنی بر اساس قواعد و اصول کلی منصوص مسائل فرعی را استنباط می کردند [۲] چنانکه مقریزی مورخ معروف اهل سنت این مطلب را در مورد ابوبکر ذکر کرده است [۳]

چنانکه عمربن‌خطاب نیز برای شریح‌نوشت :

" درمسائلی‌که به تو مراجعه میکنند اگر در قرآن وسنت‌مستقیما "
" جواب آنرا نیافتی و پیش از تو نیز در آن باره کسی حکم "

۱ــ برخی از علماء اهل سنت قیاس، استحسان و مصالح مرسله را نیز جزء منابع احکام شمرده اند اما شیعه اینها را مردود می داند .

۲ــ دربارهٔ آگاهی بیشتر از تاریخ حدیث و سیره به کتاب " سنت" ــ تحقیقی در منابع ایدئولوژیک اسلام ــ از همین قلم مراجعه کنید .

۳ــ اَلْمَواعِظُ وَالْاِعْتِبارُ بِذِکْرِ الْخُطَطِ وَالْآثارِ ج۲ ص ۳۳۲ از مُقریزی

" نداده باشد به اختیار خودت عمل کن ـ یعنی اجتهادکن "[1]
و لذا اجتهاد به مفهوم تلاش و کوشش در کشف پاسخ مسائل طبق احکام شرع مقدس در زمان اصحاب یک امر معمول و مرسوم بوده است .
در دورهٔ دوم بعداز رحلت پیامبر (ص) یعنی دوره " تابعین " و بعداز دورهٔ تابعین نیز اجتهاد برای استنباط احکام و صدور فتوا همچنان ادامه داشت تا زمان امام صادق (ع) و ابوحنیفه و دیگر ائمهٔ مذاهب فقهی و درآن زمان نیز اجتهاد معمول بود و انحصار به ابوحنیفه و مالک ابن انس و شافعی نداشت بلکه امری عمومی و رایج بین همه فقهاء بود . چنانکه مقریزی می نویسد :
" بعداز دورهٔ تابعین نیز فقهاء در شهر ها پراکنده بودند و "
" اجتهاد بینشان رایج بود مانند ابوحنیفه و سفیان (ثوری) "
" و ابن ابی لیلا در کوفه و ابن جریح در مکه و مالک و ابن "
" ماجشون در مدینه و عثمان بتی و سوار در بصره و اوزاعی در "
" شام و لیث بن سعد در مصر "[1]
پس بنابراین تا دورهٔ امام صادق (ع) و ائمه چهارگانهٔ اهل سنت فقه در یک حالت پرنشاط رواج داشته و اجتهاد نیز درآن مرسوم و معمول بوده است و فقهاء صاحب مکتب و مذهب فقهی نیز منحصر به آن چهار نفر نبوده است بلکه هر فقیهی و یا هر چند فقیهی در یک شهر و منطقه مردم را در مسائل فقهی و احکام شرعی راهنمائی می کردند و فتوا می دادند و فتوا و نظر مستقل داشتند .

و در همین دوره است که حکومت از بنی امیه به بنی عباس منتقل می شود .

۱ــ دائره المعارف فرید وجدی ج ۳ ص ۲۱۲
۲ــ خطط مقریزی ج ۲ ص ۳۳۲ چاپ دار صادر

و نیز در همین دوره است که دانشگاه بزرگ و معروف امام باقر و امام صادق (ع) تشکیل می یابد و هزاران شاگـــــرد درآنجـا پرورش می یابند.

پس تا آن زمان اجتهاد در احکام از طرف فقهاء اهل‌سنت‌معمول بوده است. اما علت‌اینکه چرا از آن تاریخ ببعد اجتهاد قدغن و ممنـوع اعلام شد و چرا و به چه دلیل مذاهب فقهی درآن چهار مذهب معروف منحصر گردید؟ مطلبی است که جواب آنرا در ادامهٔ همین مقاله خواهیم دریافت.

اما پیش از آن راجع به دانشگاه امام صادق (ع) وموضع‌آنحضرت در مقابل اجتهاد اشاره می کنیم.

۲ـ استمرار اجتهاد تا تشکیل دانشگاه صادقین"

چنانکه گفته شد شیوهٔ تفقه در دین و اجتهاد در احکام همچنان تا در دوران شکل گرفتن دانشگاه بزرگ اسلام توسط حضرت باقر و صادق (ع) از جانب فریقین یعنی دو طایفه شیعی و سنی ادامه داشت.

بوجود آمدن مدرسهٔ بزرگ اسلام توسط این دو حضرت نقـــش بسیار بزرگ و فوق العاده ای در نشر علوم بویژه علم حدیث، تفسیـر و فقه در جامعهٔ اسلامی داشت.

حدود چهارهزار شاگرد فقط از حضور امام باقر و صـــادق (ع) فارغ التحصیل شدند و در رشتهٔ حدیث و احکام فقهی هرکدام یک کتاب از درس آنحضرات نوشته بودند که در تاریخ حدیث و فقه به "اصـــول اربعه ماه= اصول چهارصدگانه" معروف می باشند و مجموعه های حدیثی‌و جوامع فقهی شیعه بر اساس این اصول چهار صدگانه تدوین‌یافته‌است.

امام باقر و صادق (ع) به شاگردان خود دستور می دادند کـــه

مطالب را بنویسند و در میان برادران خود نشر بدهند چنانکه از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود :

" بنویسید اگر ننویسید قادر به نگهداری علوم نخواهیدبود " [۱]

و نیز فرموده :

" نوشته های خودرا خوب حفاظت کنید چرا که بزودی به آنها "
" نیاز پیدا خواهید کرد " [۲]

و آنهاشاگردان برجسته ولایق خودراحتی دستور می دادند که در اسلام اجتهاد کنند و برای مردم " فتوا " بدهند . چنانکه امام باقر علیه السلام به " اَبانِ بْنِ تَغلِبْ " فرمودند :

" در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده من دوست دارم "
" امثال ترا در میان شیعه ببینم " [۳]

پس ائمه شیعه موافق اجتهاد و استنباط احکام و صدور فتوا از طریق صحیح آن بوده اند . اما مخالف سرسخت و شدید بکار گرفتن شیوهٔ " قیاس " و رای و استحسان در احکام بودند .

ابوحنیفه از اصحاب قیاس و رای بود و اجتهاد را به این معنا تلقی می کرد و امام صادق (ع) در محاضرات و مناظرات علمی سخت اورا محکوم کرده و این روش یعنی روش قیاس در اجتهاد و احکام را یک " روش ابلیسی " توصیف می کرد . و این مطلب را علماء و محدثین شیعه و سنی در کتب خود نقل کرده اند . [۴]

۱ـ اصول کافی ج ۱ ص ۴۲ چاپ مکتبة الاسلامیة .

۲ـ همان مدرک

۳ـ رجال نجاشی ترجمه ابان بن تغلب بنقل از تاریخ حصر الاجتهاد ص ۴۰

۴ـ اصول کافی ج ۱ ازصفحه ۴۳ تا ۴۸ وکتاب الفقیه والمتفقه خطیب بغدادی ص ۱۷۸ ج ۱ مراجعه فرمائید

دراینجالازم به‌یادآوری‌است‌که‌بدانیم‌رهبران‌وبنیانگزاران‌مذهب چهارگانهٔ فقهی اهل سنت یا مستقیما پیش حضرت باقر و صادق (ع) شاگردی و تلمذ کرده اند و یا پیش شاگردان آنها .

مثلا ابوحنیفه و مالک اِبْنِ اَنَسْ مدتی پیش حضرت باقر و صادق (ع) شاگردی کرده و در محضر درسشان حاضر می شده اند .

و شاید در همین ایام بوده که امامین به انحراف آنها در به کار گرفتن متد قیاس و رای واقف شده و اعتراض کرده اند [۱]

شافعی و احمدبن حنبل ونیزبرخی از اساتید و شیوخشان از راویان احادیث اهل بیت و شاگردان مومن صادقین (ع) بوده اند . شیخ ابوزهره نیز این مطالب را صحیح می داند . [۲]

اینک چند کلمه ای نیز راجع به پیدایش مذاهب اربعه و علت انحصار درآنها خواهیم نوشت .

۳ـ " پیدایش مذاهب اربعه و سد باب اجتهاد "

برای فهمیدن علت رواج بیش از معمول مذاهب فقهی چهارگانهٔ حنفی ، مالکی ، شافعی و حنبلی باید آن مقطع تاریخی را که این مذاهب پیدا شدند از لحاظ فرهنگی و سیاسی خوب بشناسیم . فقط در آن صورت است که درخواهیم یافت به چه دلیل اجتهاد دراحکام که از زمان رحلت پیامبر تا انقراض بنی امیه بین شیعه و سنی معمول بوده به عنوان یک بدعت ممنوع می‌شود . و مردم مسلمان مجبور به تقلید از اموات (ائمهٔ چهارگانه) می‌شوند .

جالب این است که برخی از صاحبان این مذاهب در ابتداء امر

۱ـ ۲ المبادئ‌العامة للفقه الجعفری صفحات ۳۳۵و۳۴۰و۳۴۵و۳۴۹

منفور دستگاه بنی عباس بودند و سپس خودشان و شیوهٔ فقهی شان مقرب آن دستگاه گردید.

مثلا مالک ابن انس(امام مذهب مالکی) ابتداء در مدینه‌بدلیل فتوایش راجع به بیعت از دست حکومت عباسی شلاق خورد به حدی که کتفش شکسته شد. او فتوایش این بود که" بیعت با اکراه باطل است"[۱]

و همچنین خود شافعی به بهانهٔ گرایش به علویها توسط حاکم یمن دستگیر و به مرکز اعزام گردید.[۲]

اما بعدها مالک بن انس مقرب دستگاه بنی عباس گردید وکتاب حدیثی، فقهی معروف خود" الموطاء" را بدستور خلفای عباسی منصور و مهدی نوشت و بعداز انتشار این کتاب مذهب او رواج پیدا کرد[۳]

شافعی نیز وقتی ساکن مصر شد ابتدا مذهب استاد خود مالک را ترویج می کرد که درآن دیار معمول بود. و سپس خود شهرت پیدا کرد وبا تمایل حاکم مصر" عبدالله بن عباس بن موسی" آراء فقهی خود را آشکار ساخت و ترویج نمود.[۴]

اما ابوحنیفه با دستگاه بنی امیه و بنی عباس به هیچوجه‌همکاری نکرد و در هر دو حکومت بخاطر عدم تقبل مقام قضاوت مطرودواقع شد. اما بعد از مرگش یکی از برجسته ترین شاگردان او یعنی ابویوسف (یعقوب بن ابراهیم انصاری) در دستگاه بنی عباس قاضی القضاة شد و مذهب او را ترویج و رسمی کرد. و به همین دلیل محدثین از پذیرفتن احادیث‌روایت شده‌ازابویوسف اباءداشتند بقول‌طبری چون‌او" با دستگاه‌سلطان" بود[۳]

۱ــ المبادئ العامه للفقه الجعفری ص۳۴۰ ازهاشم معروف الحسنی

۲ــ همان مدرک ص ۳۴۴

۳ــ همان مدرک ص ۳۴۲

۴ــ همان مدرک ص۳۴۶

۵ ــ همان‌مدرک ص۳۳۷ــ ۳۳۲

احمدبن حنبل (امام مذهب حنبلی) نیز ابتداء به دلیل عدم اعتقاد به مخلوق بودن قرآن" منفور دستگاه بنی عباس قرار گرفت. و به همین خاطر شلاق خورد. اما بعدها علی الظاهر از این عقیده منصرف شد و پس از مرگ معتصم و در دوران" متوکل" مقرب دستگاه خلافت گردید و یاران او در اشاعهٔ عقائدش کوشش کردند و در این میان به پیروان مذهب معتزلی بسی سختگیری و ظلم نمودند. اما بعدها این مذهب رو به افول و فراموشی گذاشته بود که ابن تیمیه آنرا نجات داد و با پیروزی وهابی ها در شبه جزیرة العرب مذهب حنبلی مذهب رسمی دولت سعودی ها قرار گرفت. [۱]

در این میان که حکام و رژیمها حامی این مذاهب بودند فقهاء مخالف دستگاه و آزاده در بدر و آواره بودند. چنانکه ائمه شیعه و فقهاء آنها نیز زندانی، فراری و مخفی و یا اعدام شده بودند. و فقه امامیه و تبلیغ و آموزش آن از جرائم سیاسی غیر قابل بخشش بود. چنانکه خود شافعی را یکبار به بهانهٔ تمایل به علویون در یمن دستگیر کردند. و لذا طبیعی است که این مذاهب شهرت پیدا کنند. و مذاهب جعفری ناشناخته بماند.

اما مذاهب اهل سنت؟ آنها نیز منحصر به همین چهار مذهب فقهی نبودند. بلکه مذاهب فقهی دیگری مانند.

مذهب" سفیان بن سعید ثوری"، مذهب" حسن بصری"، مذهب عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی و مذهب" ابن ثور" و مذهب داود بن علی الاصفهانی ظاهری و مذهب جریری" محمدبن جریر طبری" و... نیز جزء مذاهب مرسوم فقهی بودند که خلفاء و سلاطین آنها را ممنوع وبا مقلدین شان مبارزه کردند. [۲]

۱ـ المبادئ العامة للفقه الجعفری ص ۳۵۱
۲ـ تاریخ حصرالاجتهاد ص ۹۶ حاج آغابزرگ تهرانی

پس بنابراین خلفاء و سلاطین در مبارزه با مکاتب فقهی" و سد باب اجتهاد" یعنی بستن و ممنوع کردن اجتهاد و اجبار علماء به نقل فتاوای ائمه چهارگانه (ابوحنیفه، مالک، امام شافعی و احمد حنبل) صرفا انگیزهٔ سیاسی داشته اند و هیچ دلیل و مدرکی شرعی از قرآن و سنت و عقل براین مطلب وجود ندارد.

خلفاء و سلاطین بنی عباس فقهاء مذاهب چهارگانه را مقرب خود ساختند تا مبلغ حکومتشان باشند و مذاهب دیگر را از بین بردند تا به این چهار مذهب فقهی بهتر بتوانند تسلط و نظارت پیدا کنند وکنترل نمایند باب اجتهاد را ببستند تا از شکوفائی فقه جلوگیری کرده و مانع صدور فتاوای عدالت طلبانهٔ فقهاء باشند. اینها واقعیاتی است که اگر کمی در متون معتبر تاریخی تعمق کنیم به آن باور خواهیم کرد.

چنانکه "اِبْنُ‌الفَوطِی" مورخ عراقی در کتاب "اَلحَوادِثُ‌الجامِعَة" ص ۲۱۶ در رابطه با وقایع سال ۶۴۵ هجری راجع به‌چگونگی‌افتتاح‌مدرسهٔ "مستنصریه" توسط خلیفه مستعصم چنین می نویسد

" این مدرسه توسط المستنصر بالله بنیانگذاری شده بود (در"
سال۶۲۵) و مسئولیت عمارت و اتمام آنرا استاد الدار مؤید"
" الدّین اَبُوطالِب مُحَمَّدبن‌العَلقَمی عهده دار بود. و روزافتتاح"
" مدرسه آنرا به چهار قسمت تقسیم کرده و هریک‌ازچهارقسمت"
" را بچهار فرقهٔ فقهی شافعی، حنفی، حنبلی و مالکی واگذار "
" نمود و از هر مذهب ۶۲ نفر دانشجو و طلبه قبول کرد یعنی "
" از چهار مذهب مجموعا دویست و چهل و هشت نفر طلبه"
" قبول کرد. و برای هر کدام از آنها دو استاد و مدرس تعیین"
" گردید یکی شافعی و دیگری از حنفی ها و نیز دو نفر" نائب "
" مدرس" تعیین گردید یکی از حنبلی ها و دیگری از مالکی‌ها"
" و . . . وضع مدرسه به همین منوال تا سال ۶۴۵ ادامه‌داشت."

" در آن سال مدرسین چهار مذهب را احضار نموده و آنانـــرا "
" مجبور و ملزم ساختند که از عقاید و تصانیف خودشان چیزی "
" برای طلاب نقل نکنند بلکه به عنوان تبرک و ادب (!؟) فقط "
" سخنان قدماء را ذکر کنند. "
" جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن محیی الدین یوسـف "
" بن الجوزی یکی از مدرسین که ضمنا مقام محتسبی بغـدادرا "
" نیز داشت سِمعا و طاعتا قبول کرد و... سراج الدیـــــن "
" عبدالله الشّرماحی نیز قبول کرد. اما شهاب الدین زنجانی "
" مدرس فقه شافعی و اقضی القضات عبدالرحمن لمغانی مدرس "
" فقه حنفی قبول نکردند و گفتند ما نیز همچون قدماء عالـم "
" و صاحب نظر هستیم. این جلسه در خانه موید الدین محمد "
" بن علقمی وزیر و متولی مدرسه برقرار شده بود. صورتجلسه "
" را بخلیفه مستعصم دادند و او دستور داد که همهٔ مدرسین "
" باید برای حفظ ادب به قدماء از اظهار نظر و صدور فتـــوا "
" خودداری کنند و همه قبول کردند... " ۱

و از همین جا بود که در بغداد توسط دستگاه خلافت " بـــاب اجتهاد مسدود " گردید و مذاهب فقهی درآن چهار مذهب منحصر شد.

مورخ بزرگ و مورد اعتماد اهل سنت " مقریزی " نیز در کتـــاب خطط خود می‌گوید:

" از هنگامی که ابویوسف از جانب هارون الرشید قاضی‌القضاة "
" شد مذهب حنفی رسمیت پیدا کرد آنگاه فقط حنفی ها را به "
" قضاوت می‌گماشتند " ۱

۱ـ تاریخ حصر الاجتهاد ص ۱۰۷ـ ۱۰۵

۲ـ تاریخ حصرالاجتهاد ص ۹۹

و سپس می گوید در عصر حکومت" بیبرس بند قداری" در مصر با نصب چهار قاضی شافعی ، مالکی ، حنفی و حنبلی مذاهب اربعه رسمیت یافتند . و این وضع ادامه داشت تا سال ۶۶۵ هجری که مذهبی بجز این چهار مذهب و عقیدهٔ اشعری درآنجا باقی نمانده بود . و آنگاه علماء فتوا دادند که باید فقط از این چهار مذهب تقلید کرد . وکسانیکه، از مذهب فقهی دیگر پیروی می کردند دعوت به ترک آن می گشتند و شهادتشان در محاکم قبول نمی شد و منصب قضاوت به آن‌واگذارنمیگردید چون بقیه مذاهب رسما تحریم شده بودندو . . . [۲]

نتیجه ای که از تمام این مطالب می گیریم این است که تا زمان بنی عباس فقه سنی منحصر بچهار مذهب نبوده و اجتهاد نیز رواج‌داشته است . و این حکام و سلاطین جائر بودند که از ترس شکوفائی فقه و صدور فتاوای ضد ظلم و عدالت طلبانه اسلامی توسط فقهاء ، مذاهب فقهی را محدود کرده و باب اجتهاد را بستند و چه خسارت فکری و فرهنگی غیر قابل جبرانی به جامعه اسلامی زدند .

پیامبر فرمود هرکس که سنت زشت و بدعتی را درجامعه رواج‌دهد در گناه مرتکبین آن بدعت ، سهیم می‌شود .

اما چنانکه خواهیم گفت علماء و فقهاء آگاه اهل سنت به طور مداوم با این بدعت مبارزه کردند و بالاخره آنرا به پیروزی رسانیدند . اجر و پاداشان با خدا باد . تلاش این مردان‌بزرگ تاریخ فقاهت را بعدا بازگو خواهیم کرد .

اکنون می پردازیم باینکه شیعه در این مدت در قبال انسداد و بسته شدن باب اجتهاد چه کرد . آیا زیر بار زور خلفا و سلاطین رفته‌وآن را رسما پذیرفت؟ و یا با آن به عنوان یک بدعت به مبارزه برخواسته و

۱ــ خطط مقریزی ج ۲ ص ۳۴۴ چاپ دار صادر

چهرهٔ ضد سنت اش را افشاء کرد؟
وآیا خود شیعه دراین مدت دراحکام اجتهاد می‌کرد و...؟

۴ـ "ادامهٔ اجتهاد فقهی توسط فقهاء شیعه"

در طول مدتی که برادران اهل سنت به طور تحمیل از جانب حکام جائر وخلفاء وسلاطین اکثرا باب اجتهاد را بسته ومسدود میپنداشتند شیعه با الهام از قرآن و سنت پیامبر و ائمه معصوم خود اعتقاد راسخ به باز بودن اجتهاد داشته و علیرغم خواست تحمیلی حکام و سلاطین جور اجتهاد فقهی را ادامه داد.

شیعه علاوه براین در متون فقهی خود علیه روش انحصار در مذاهب فقهی عمل نمود و با نقل و بیان آراء و عقاید فقهاء مخالف مذهب شیعه نشان داد که شیوهٔ اجتهاد صحیح در احکام چیست. مثلا شیخ طوسی یکی از برجسته ترین فقهاء و محدثین شیعه در فقه مقارن یعنی فقه مذاهب گوناگون شیعه و اهل سنت کتاب بسیار ارزشمند "الخلاف" را نوشت.

او در کتاب خلاف علاوه بر بیان آراء فقهی فقهاء امامیه وعلاوه بر بیان آراء فقهی مذاهب چهارگانه اهل سنت، آراء و عقاید فقهاء بزرگ دیگر اهل سنت مانند "اوزاعی" و دیگران را نیز نقل کرده است.

همچنین علامه حلی در موسوعه فقهی عظیم و ارزشمند خود "تذکره الفقهاء" همین روش را بکار برد. این فقهاء مجاهد و کبیر بدین ترتیب کمک شایان توجهی به تقریب مذاهب فقهی اسلام و ایجاد وحدت اسلامی نمودند.

البته فقهاء شیعه در مقابل این جسارت انقلابی و توحیدی خود

که برای خلفاء و شاهان ناخوش‌آیند بود، تاوان بزرگی نیز پرداختند. و آن عبارت بود از تهمت، افتراء و تحقیر و تبعید و زندان و اعدام و شهادت فی سبیل الله.

آنان در میان عوام الناس از جانب حکام متهم برافضی گری شدند. (کلمه ای که خود گویندگان آن نمی دانستند معنایش چیست.) و همچنین فقهاء شیعه این ذخایر امت مسلمان مجبور شدند بیشتر عمرشان را در حالت مخفی و تقیه بسر ببرند و برخی از آنها نیز بالاخره اسیر دشمن نادان و جاهل خود گشته و پس از تحمل زندان باصطلاح محکوم به اعدام شدند بطوری که حتی پس از شهادتشان جنازه های شان را نیز به آتش کشیدند. مانند شهید اول (محمدبن جمال الدین مکی عاملی) و شهید ثانی (زین الدّین الجبعی العاملی) و دیگران.

اما هرچه بود بالاخره تسلیم بدعت ویرانگر سد باب اجتهاد نشدند و باجتهاد فقهی خود ادامه داده و مردم را در تکالیفشان هدایت کردند و فقه آل محمد را تا آن میزان که در توان داشتند به مردم ابلاغ کردند.

انفتاح باب اجتهاد در میان شیعه باعث شد که نوابغ فقهی بسیار ارزشمند و برجسته‌ای ظهور کنند و مجموعه های فقهی بزرگ‌وجالبی را بیافرینند. و نیز در زمینه حدیث و جرح و تعدیل آن کارهای‌ارزنده‌ای انجام بدهند.

از مجموعه های حدیثی بعنوان نمونه میتوان از کتاب کافی تالیف یعقوب کلینی و وسائل الشیعه تالیف شیخ حر عاملی‌و ... نام برد.

از مجموعه های فقهی نیز میتوان به عنوان نمونه از کتاب‌باارزش مفتاح الکرامه و جواهرالکلام وخلاف و تذکره الفقهاء وحدائق الناضره و جامع المقاصد و... نام برد..که از نظر فقهی و حقوقی دارای ارزش فوق العاده ای هستند.

اینها همه از برکت انفتاح باب اجتهاد می باشند . در تاریخ فقه شیعه نیز گروهی به نام " اخباری" پیدا شدند که سعی داشتند بنحوی اجتهادفقهی را منزوی کنند .

سر دسته این طایفه شخصی بنام " محمد امین استرآبادی" بود که پس‌از مدتی اقامت در شهر مدینه الرسول ادعا کرد به چیزهای‌جدیدی در فقه رسیده که دیگران نرسیده اند و او علماء اشخاصی مانند شیخ مفید و . . . را مورد حمله قرار داد که باصطلاح باخبار و احادیث عمل‌نمی‌کنند و به رای عمل می کنند یعنی اجتهاد می کنند . استر آبادی عقاید خودرا در کتابی بنام " فوائد المدنیه" منتشر ساخت .

گروهی از علماء روش اخباری را مورد توجه قرار-دادند ولکن تمام حرفهای محمد امین را نیز نپذیرفتند . وآنان مجموعه های فقهی را به عنوان" احادیث نقل به معنا شده" پذیرفتند . مثلا شیخ‌یوسف‌بحرانی که‌منتسب باین گروه بود خود کتاب حدائق الناضره فی فقه الائمه الاطهار را نوشت که یک مجموعهٔ فقهی با ارزشی است و در آن بیشتر به اخبار و روایات اهمیت داده شده است .

" اخباریون" با توجه به انفتاح باب اجتهاددر فقه شیعی‌در تاریخ فقه عمر چندانی نکردند که افکارشان در مقابل منطق نیرومند علماء اصولی و مجتهد منزوی گردید . به طوری که امروزه هرکس نفی اجتهاد در احکام‌راازخرافات خنده آور تلقی می کند .

از فقهاء بزرگی که وجودشان در حوزه های علمیه باعث انزوا و انقراض روش اخباری گری شد میتوان از فقیه هوشمند و بزرگ " وحید بهبهانی" ، " شیخ مرتضی انصاری و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی‌و . . یاد کرد .

بویژه وحید بهبهانی در ابتداء امر نقش زیادی درمبارزه علمی‌و منطقی با روش متحجر اخباری گری ایفا کرد . و سپس شیخ مرتضی با

نوشتن کتاب فرائد الاصول و مکاسب و خراسانی با نوشتن کتاب کفایـــــة الاصول منطق ناتوان اخباریگری را از پای درآوردند . و اجتهاد فقهـــــی همچنان در تاریخ زنده ماند . و موجب حیات علم شد .

۵ ــ " فتح باب اجتهاد توسط فقهاء آگاه و مبارز اهل سنت"

قبلا گفته شد که درزمان بنی‌عباس خلفاء شاید از ترس بروز آراء فقهی و فتاوای جدید مجتهدین و فقهاء زنده اجتهاد در احکام را ممنوع و قدغن کرده و فقط چهار مذهب فقهی حنفی ، شافعی ، مالکی و حنبلی‌را از میان انواع گوناگون مکتبهای فقهی رایج مانند زیدی ، امامیه ، اوزاعی ، ظاهری ، جریری و حسن بصری و . . . به عنوان مذاهب رسمی و قابل‌تقلید اعلان کردند و نیز با این کارشان باب اجتهاد را مسدود ساخته‌واستنباط احکام و صدور فتاوای مستقل از مذاهب مرسوم را ممنوع کردند .

اما شیعهٔ امامیه علیرغم این جریان اعتقاد خودرا نسبت بجواز و حتی وجوب اجتهاد از دست نداده و دراین مسیر تلاشهای قابل تقدیر زیاد انجام داد .

گروهی از علماء و فقهاء آزاده و متقی اهل سنت نیز همچـــــون فقهاء شیعه در برابر این بدعت عباسی ها مقاومت و ایستادگی کردنـــد و تسلیم خرافهٔ انسداد باب اجتهاد نگردیدند .

چنانکه قبلا گفته شد اولین معترض به این مطلب شهاب الدیـن زنجانی مدرس فقه شافعی مدرسهٔ مستنصریه بود . اما نتوانست در مقابل شخص " مستعصم " مقاومت کند و علی الظاهر تسلیم گردید . و نیـــــز لمغانی مدرس فقه حنفی در همان مدرسه باندازهٔ زنجانی‌مقاومت‌کرد .

" اما نهضت دینی و فکر احیاء روش استنباط فقهی و اجتهاد "

" دراحکام در قرن هفتم و هشتم هجری بطور بالنده و شکوفـا "

" آغاز گردید . رهبر این نهضت عقیدتی فکری یکی از فقهاء "
" مالکی بنام ابراهیم بن موسی لخمی غرناطی بود که معمولا "
" بامام ابواسحاق شاطبی معروف استو . . . "
" یکی دیگر از رهبران این نهضت فکری فقهی احمدبن تیمیه "
" فقیه و امام حنبلی بود و . . . "

یکی دیگر از این اعلام که در راه تجدید حیات فقه و انفتاح باب اجتهاد مبارزه کردند " ابن قیم الجوزیه " شاگرد ابن تیمیه می باشد که دارای آثار و تالیفات بسیار فراوانی است و . . .

ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم الجوزیه مدت زمانی در قلعهء دمشق بخاطر همین عقیده شان محبوس و زندانی بودند .

شیخ‌محمدعبده مفتی دیگر مصر یکی از شاگردان سیدجمال‌الدین اسدآبادی و نیز محمد رشید رضا نیز از رهبران و مدافعین " انفتاح باب اجتهاد " بودند .

این شخصیتهای برجسته وبزرگ مبارزات پی گیر و زیادی در راه احیاء اجتهاد انجام دادند [۱]

و در این اواخر بالاخره فقها و علمائی همچون " عبدالمجید سلیم " رئیس اسبق دانشگاه الازهر و نائب رئیس موسسه دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه ، و نیز شیخ محمد مصطفی مراغی یکی از روساء اسبق الازهر و نیز روشنفکرانی همچون محمد فرید وجدی ، دکتر محمد البهی ، حسن البناء و . . . رهبری نهضت فکری و فقهی انفتاح باب اجتهاد را عهده دار شدند .

و آخرین فتوای رسمی در مورد عدم انحصار مذاهب فقهی به

۱ـ بکتاب " مُقدّمَةٌ فی إحیاءِ عُلُومِ الشَّریعَةِ " ص ۳۰ـ ۱۸ از دکتر صُبحی رَجَبْ مَحْمَصانی مراجعه فرمائید

مذاهب چهارگانه معروف اهل سنت، توسط مفسر قرآن، معلم اخلاق‌وفقیه بزرگ اهل سنت مرحوم شیخ محمود شلتوت مفتی مصر و رئیس سابق دانشگاه دینی الازهر صدور یافت.

این فتوای تاریخی سرآغاز وحدت مسلمین و انقلاب فرهنگی بزرگ در عالم اسلام محسوب می‌شود. و توانست فقه اهل سنت‌راازتعصب خشک و تحجر و رکود نجات دهد.

در این فتوای تاریخی علاوه براینکه اجتهاد در احکام جایز شمرده شده، و پیروی وتقلید از مذهبی بغیر از مذاهب چهارگانه (حنفی مالکی، شافعی و حنبلی) مانند مذهب جعفری (شیعه اثنی‌عشر) نیزجایز شمرده است.

متن استفتاء و فتوای شیخ محمود شلتوت از این‌قرار می باشد.

الف ــ "استفتاء"

"عده ای از مردم معتقدند که هر فرد مسلمان برای‌آنکه‌عبادت"
"و معاملاتش صحیح انجام گیرد، باید تابع احکام یکی از"
"مکتبهای معروفهٔ چهارگانه باشد و در میان مکتبهای‌چهارگانه"
"نامی از مکتب شیعهٔ امامی و شیعهٔ زیدی برده نشده‌است آیا"
"جنابعالی با این نظر کاملا موافقید که مثلا پیروی از مکتب"
"امامیهٔ اثناعشری مغایرتی با دین ندارد؟"

ب ــ "متن فتوا در پاسخ استفتای فوق"

آئین اسلام هیچیک از پیروان خودرا ملزم به پیروی از مکتب معینی ننموده، بلکه هر مسلمانی می تواند از هر مکتبی که به طور صحیح نقل شده و احکام آن در کتب مخصوص بخود مدون گشته، پیروی نماید، و کسی که مقلد یکی از این مکتبهای (چهارگانه) باشد می تواند، به مکتب دیگری (هر مکتبی که باشد منتقل شود)

مکتب جعفری معروف به مذهب امامی اثنا عشری مکتبی است که شرعا پیروی از آن مانند پیروی از مکتبهای اهل سنت، جایز می باشد.

بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروائی که نسبت به مکتب معینی دارند دوری گزینند، زیرا دین خدا وشریعت او تابع مکتبی نبوده و دراحتکار و انحصار مکتب معینی نخواهد بود، بلکه همهٔ (صاحب مذهبان) مجتهد بوده و اجتهادشان مورد قبول درگاه بارتیعالی است، و کسانیکه اهل نظر و اجتهاد نیستند می توانند از هر مکتبی که مورد نظرشان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی نمایند، و دراین مورد فرقی میان عبادات و معاملات نیست.

(امضاء) محمود شلتوت [1]

خوانندگان محترم چنانکه ملاحظه فرمودید مبارزه فقهاء و علماء اهل سنت در طول مدت انسداد باب اجتهاد بالاخره به نتیجه رسید و رسما از جانب رئیس الازهر عدم انحصار مکاتب فقهی به آن چهار مذهب معروف و نیز عدم انسداد باب اجتهاد اعلام گردید.

این فتوا بزرگترین نشانهٔ رشد فکری مسلمین و فقهاء امت در عصر کنونی است. و در عین حال خار تیزی بر چشم دشمنان اسلام و مسلمین می باشد که همیشه آنانرا پریشان و متفرق می خواهند.

۱ـ کتاب همبستگی مذاهب اسلامی (مقالات دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه) ترجمه بی آزار شیرازی ص۳۱۰ و ۳۱۱

ج ـ تاریخ فقه سیاسی اسلام

قسمتی از فقه باداره‌ٔ اجتماع ، از قبیل امامت و ولایت و رهبری نصب امراء ارتش ، جمع آوری وجوهات شرعی ، و مالیات ، جلوگیری از زشتی ها و منکرات ، برگزاری مراسم هفتگی و یا سالانه مانند نماز جمعه و حج ، حفظ و احیاء حقوق مردم و . . . و نیز تنظیم روابط جوامع اسلامی با کشورها و جماعات غیر مسلمان ، مربوط می‌شود .

این قسمت از فقه اسلام را " فقه سیاسی " می‌نامیم .

فقه سیاسی اسلام نیز مانند فقه عمومی در طول تاریخ اسلام تکوین و تکامل یافته است .

البته فقه سیاسی غیر از فلسفه‌ٔ سیاسی است و نباید این دورابا هم یکی پنداشت .

فلسفه‌ٔ سیاسی اسلام در واقع تحلیل و تعلیل مواضع و دیدگاه‌های سیاسی آنست ، در حالیکه فقه سیاسی به خود دیدگاهها و یا به اصطلاح خطوط و نصوص سیاسی اسلام اطلاق می‌شود .

این کتاب راجع به " فلسفه‌ٔ سیاسی اسلام " سخن نمی گویدبلکه فقه سیاسی اسلام را مطرح می کند .

و لذا قبل از ورود به متن کتاب بهتر است فشرده ای از تاریخ آنرا بیان کنیم تا معلوم شود از چه زمانی تدوین یافته و چه مراحل تکاملی را طی کرده است .

در مطالعه‌ٔ تاریخ فقه سیاسی و ریشه یابی آن در بستر زمان خواه ناخواه باید به عصر حضرت رسول الله (ص) برگردیم . حضرت رسول در دوران پیش از هجرت و در مکه صرفا در مقام تبلیغ پایه های دین اسلام مانند توحید و معاد بود و چون هنوز تعداد مومنین در

اقلیت خیلی پائین قرار داشت و مجتمع اسلامی شکل نگرفته بود و لـذا از جانب خداوند احکام و قوانین اجتماعی به آنحضرت وحی نشده بود .

اما وقتی بدوران بعداز هجرت می رسیم می بینیم که اکثر آیات منزله از جانب خداوند بر محور مسائل اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی دور می زند . یعنی در این دوره احکام حکومتی اسلام که قسمتی از آن فقـه سیاسی است شکل می گیرد و حتی در جامعه اسلامی آنروز به مورد اجـراء گذاشته می شود و با نظارت پیامبر پیاده می گردد .

مثلا احکام مربوط به تولی و تبری ، امر به معروف و نهی‌از منکر ، جهاد ، قوانین ذمه و معاهده با اهل کتاب ، اعزام نماینده و سفیـر بکشورهای مختلف آنروز و دعوت جهانی ، اجراء حدود و اعمال شعائر و ... تماما مورد عمل قرار گرفته و پیاده می‌شود .

این مرحله اولین مرحله از مراحل تاریخ فقه سیاسی است . و بعد از رحلت آنحضرت ضمن رو در روئی مسلمین با مسائل مستحدثه ونوظهور اجتهاد در قرآن و سنت آغاز می‌شود و براین اساس فقه سیاسی اسـلام مدون می گردد و تکامل بیشتری پیدا می کند .

لکن اولین کتب تدوین شده در فقه سیاسی به صورت جداگانه و منفرد نبوده است . بلکه در ضمن فقه عمومی اسلام تدوین یافته است .

مثلا ضمن تدوین احادیث و جوامع فقهی محدثین و فقهـاء بخشهائی از کتاب خودرا نیز به مسائلی مانند " حجت و امامت " ، نمـاز جمعه ، حج ، ارتداد ، بغی و جنگ داخلی ، حدود ، جهاد ، امر بمعروف و نهی از منکر و ... اختصاص دادند . یعنی محدثین و فقهاء سابق فقـه اسلام را به صورت عمومی آن تدوین کردند .

اما بعدها برخی از موضوعات که از نظرسیاسی و یا اقتصـادی بیشتر مبتلابه بود بطور منفرد در کتابهای جداگانه ای نوشته شد .

کتابهائیکه در زمینه مسائل اقتصادی فقه می نوشتند معمـولا

" كِتابُ الخَراجِ" نامیده می‌شد. مانند کتاب خراج ابویوسف، کتاب خراج یحیی بن آدم از اهل سنت و کتاب مسائِلُ الخَراجِيّة محقق کرکی از فقهاء شیعه. و برخی از اوقات نیز آن کتابها را " ألأَموال" می‌نامیدند.

کتابهای فقهی که در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی نوشته می شدند، یا " كِتابُ الحِسبَة" نامیده می شدند و یا " اَحكامُ السّلطانيّة"

کتب حسبه و احکام السلطانیه در واقع همان فقه سیاسی اسلام است، لکن مولفین معمولا محتوای کتابشان را طبق مذهب و مکتب فقهی که خود پیروی می کردند می نوشتند.

از فقهاء شیعه شهید در کتاب " دُرُوس" مبحث حسبه را با همان نام و عنوان بحث کرده است.

اما فقهاء دیگر معمولا آنرا تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر مورد بحث قرار داده اند. و اخیرا از مدرسین فقه در حوزهٔ علمیه قم آیه... نوری همدانی کتاب مستقلی در این مبحث نوشته اند.

از فقهاء اهل سنت تعداد بیشتری در احکام حسبه کتاب نوشته‌و موارد دخالت و میزان دخالت حاکم و دولت اسلامی درشئونات‌اجتماعی مردم را روشن کرده‌اند.

یکی از این کتابها کتاب " معالم القربه في احكام الحسبه " تالیف محمدبن محمدبن احمد قرشي معروف به" اِبنِ اِخوَه" می باشد که قرنها قبل نوشته شده است.

این کتاب در هفتاد باب و قسمت تالیف و تدوین یافته است و در هر بابی از آن وظیفهٔ محتسب (محتسب بر وزن مجتهد یعنی کسی که مامور ومسئول‌رسیدگی بامور حسبیه در جامعه از جانب رهبر مسلمین‌باشد) را نسبت به یکی از حرفه ها و صناعات و چگونگی کشف غش و تقلب‌در صناعات و معاملات را بیان نموده است.

مثلا عناوین برخی از ابواب آن چنین است:

" باب حسبه برکشتی سازان و اصحاب مراکب " ، " باب حسبه بر نجارها و نشارها " ، " باب حسبه بر اطباء و جراحین " ، " باب حسبه بر آهنگران " ، " باب حسبه بر داروفروشان " ، " باب مربوط به منکرات بازارها " ، " باب مربوط به شناختن اوزان و متر و مقادیر " ، " باب حسبه بر نانوایان " و . . .

این کتاب در این اواخر توسط یکی از دانشمندان غربی به نام " رُوبنْ لیوی " تصحیح و ترجمه و در اروپا چاپ شده و همین کتاب در موسسهٔ مکتبة المثنی در بغداد افست شده است .

از جمله کتابهای دیگری که در موضوع حسبه بطور مستقل وجداگانه نوشته شده اند ، کتب ذیل را میتوان نام برد .

۱ـ اَلْحِسَبَةُ فِي الْاِسْلامِ تالیف ابراهیم دسوقی الشهاوی چاپ قاهره

۲ـ الحسبه في الاسلام تالیف ابن تیمیه .

۳ـ اَلْحِسَبَةُ وَالْمُحَتَسِبْ تالیف نُقُولا زِیادَه چاپ بیروت .

از کتابهائیکه تحت عنوان " احکام السلطانیه " نوشته شده اند می توان کتاب اَلْاَحْکامُ السُّلْطانِیَّةُ وَالْوِلایاتِ الدّینِیَّةُ نوشتهٔ ابوالحسن علي بن محمد بن حبیب ماوَردي را نام برد .

این کتاب در قرن پنجم هجری نوشته شده است و نویسندهٔ آن " ماوردی " از فقهاء اهل سنت است و درآن کتاب آراء مذاهب چهارگانه فقهی (حنفی ، حنبلی ، شافعی ، ومالکی) در زمینهٔ مسائل سیاسی و احکام حکومتی اسلام را مشروحا آورده است .

این کتاب در بیروت تجدید چاپ شده است .

یکی دیگر از این کتابها ، کتاب الاحکام السلطانیه نوشتهٔ ابویعلی از فقهاء اهل سنت است .

از فقهاء و علماء شیعه من کتابی را به نام احکام السلطانیه سراغ ندارم که نوشته باشند . آنها فقه سیاسی را چنانکه گفته شد در

داخل فقه عمومی اسلام نوشته اند و این مطلب شاید دو دلیل داشته باشد:

۱ـ بدلیل اینکه فقهاء اهل سنت معارض و مخالف با دستگاه خلفاء و سلاطین نبودند. و کتابهای خودرا برای حکام و سلاطینی که حکومت داشتند می نوشتند مانند ابویوسف که کتاب الخراج را به دستور هارون الرشید نوشته است.

اما فقهاء شیعه بدلیل اینکه آن حکومتها را جائر و ناحق می دانستند بدستگاهشان نیز تقرب نجستند و برایشان کتاب ننوشتند.

۲ـ دلیل دیگر و عمده تر این بوده است که فقهاء شیعه به‌دلیل عدم اعتقاد به مشروعیت حکومت آن سلاطین همیشه سرکوب می شدند و از انتشار آثارشان جلوگیری میشد. آنان بیشتر یا در زندان بوده اند ویا اعدام میشده‌اند و یا اینکه تحت نظر و در کنترل ماموران حکومتی قرار داشته اند.

به عنوان نمونه کتاب فقهی لُمعةُ الدِّمشقیّة شهید اول در زندان نوشته شده است. فقهاء شیعه مجبور بودند فقه مالی و اداری و سیاسی را در چارچوب فقه عمومی بنویسند وگرنه امکان نشر آنرا نداشتند.

و لذا فقهاء شیعه در فقه سیاسی اسلام آثار مدون مستقل کمتر از دیگران دارند یکی از فقهاء در این باره می‌نویسد:

" فقهاء شیعه بدلیل وجود حکومتهای جائر و جو تقیه "
" نتوانستند آنطوریکه باید فقه آل محمد (ص) را به‌مردم عرضه "
" بدارند و... " ۱

و لذا نظرات آنانرا راجع به مسائل سیاسی باید از لابلای کتاب

۱ـ الارقی فی شرح العروه الوثقی ج ۱ ص ۱۸ از آیه الله مرحوم شیخ عبدالکریم زنجانی

های گوناگونشان جستجو کرد . و آنان بعد سیاسی فقه را بیشتر در عمل نشان دادند تا در کتاب و قلم از فقهاء متاخر شیعه برجسته‌ترین اشخاصی که در فقه سیاسی و احکام حکومتی آن بطورجداگانه و مستقل کتاب نوشتند یکی مرحوم استاد متبحر و فقیه اصولی شیخ محمد حسین نائینی است . او در زمان مشروطیت کتاب " تنزیه الملة و تنبیه الامة" را براساس فقه اسلامی در ابطال حکومت مطلقه شاهان و جواز و وجوب استقرار حکومت مشروطه و آزاد از استبداد نوشت . البته این کتاب در حد نیاز آن زمان برشته تحریر درآمده است .

یکی دیگر از این فقهاء برجسته و بزرگ شیعه حضرت آیه الله العظمی امام روح الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است .

ایشان علاوه بر اعلام آراء فقهی ـ سیاسی شان به صورت اعلامیه و خطابه ، کتاب ولایت فقیه را در موضوع ضرورت تشکیل حکومت اسلامی با نظارت فقهاء و بیان شکل رهبری اسلامی در زمان غیبت امام عصر (عج) منتشر ساختند .

اخیرا یکی از فضلاء حوزه علمیه نجف نیز کتابی بنام " مِنَ الفِقهِ السِّیاسِی فِی الأِسْلاٰم " نوشته و در بیروت چاپ شده است . این کتاب چند موضوع فقهی مهم یعنی جهاد ، دعوت ، امر به معروف و نهی از منکر را مورد بحث و گفتگوی فقهی قرار داده است .

از علماءشیعه لبنان هاشم معروف الحسنی نیز کتابی در باب ولایت فقیه نوشته است (اَلوِلاٰیَةُ وَالشُّفعَةُ)

نوشتهٔ حاضر نیز در زمینهٔ فقه سیاسی اسلام تدوین و تالیف گردیده است و درآن از آراء فقهاء برجسته استفاده شده است و دارای دو قسمت می باشد . قسمت اول آن راجع به اصول سیاست داخلی اسلام و قسمت دوم راجع به اصول سیاست خارجی اسلام است .

البته به هیچوجه نمی توان گفت که تمام اصول سیاست داخلی و

خارجی اسلام در این کتاب بحث شده است . نه. فقه اسلامی بویژه‌شیعی دریای مواجی است که این نوشته می تواند قطره‌ٔ بسیار کوچکی از آن‌فرض شود .

در نوشتن این کتاب علاوه بر قرآن و کتب احادیث و روایات منابع فقهی اصیل و مورد اعتماد شیعه مانند آثار و نوشتجات شهیدین ، علامه حلی ، محقق حلی ، حاج آقا ضیاء الدین عراقی ، شیخ بهائی عاملی ، مقداد سیوری ، شیخ طوسی و . . . نیز تحریر الوسیله امام خمینی استفاده و بهره برداری شده است .

در برخی موارد برای مزید فایده و آگاهی بیشتر از آراء مختلف‌و نظرات مذاهب فقهی غیر شیعی نیز مانند برادران اهل سنت و غیره از کتب معتبر خودشان نقل شده است . البته این مطلب عمومیت در تمام کتاب ندارد .

این سبک را من از شیخ طوسی در کتاب خلاف و علامهٔ حلی در تذکره الفقهاء اتخاذ کردم . در اصطلاح نویسندگان جدید این روش روش مقایسه ای و تطبیقی" ویا "مقارن" نامیده می‌شود .

لازم به یادآوری است که مطالب این کتاب ابتداء به‌صورت‌سلسله درسهای فقه سیاسی اسلام برای جمعی از شیفتگان‌شهدشهادت‌وآرزومندان لقاء الله در صحنه‌های جهاد و حماسه ایراد و القا شده و سپس بدینگونه مرتب گردیده است و لذا وجود نواقص ادبی در آن مورد انکار نمی‌باشد .

اَللّهمّ اُجعلهُ زاداً لمعادی یـوم ، " یودّ المُجرِمُ لو یفتدی یومئذٍ ببنیه وَ صاحبتهِ وَ اَخیهِ وَ فَصیلتهِ الّتی تؤویه "

قم ــ حوزه علمیه

الف ــ شکوری ۶۰/۱۲/۱۰

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

۱ـ قرآن مجید
۲ـ شَرایِعُ الإسلام — محقق حلی
۳ـ مُنیَةُ المُرید فی آدابِ المُفیدِ والمُستفید — شهید ثانی
۴ـ نَظَرِیَّةُ العَقدِ فِی الفِقهِ الجَعفَری — هاشم معروف الحسنی
۵ـ مَعالِمُ الدّینِ فِی الأُصُولِ — شیخ حسن بن شهید ثانی
۶ـ آشنائی باعلوم اسلامی — آیه... شهید مرتضی مطهری
۷ـ اَلفِقهُ عَلیٰ آراءِ فُقَهاءِ الإسلامِ — آیة... شیخ موسی زنجانی
۸ـ اَلمَبادِئُ الشَّرعِیَّةُ وَالقانُونِیَّةَ — صبحی رجب محمصانی
۹ـ اَسرارُ الأَساسِ فِی رُمُوزِ الطّاعاتِ وَاشاراتِ العِباداتِ (شَرحِ نِبراس) — حاج ملاهادی سبزواری
۱۰ـ اَلخِلاف — شیخ ابوجعفر طوسی

درس ۱

تعریف فقه و خطوط اساسی آن

الف ــ تعریف فقه

ب ــ تقسیمات فقهی

ج ــ منابع فقه

د ــ جمعبندی مطالب

. . . برای آشنائی هر چه بهتر با سلسله مباحثی که‌تحت عنوان " فقه سیاسی اسلام " در این کتاب مطرح می باشد ، نخست باید با خود فقه اسلامی بطور کلی آشنا شویم و نیز ابعاد گوناگون و شاخه های انشعابی و تقسیمات مختلف فقهی را بشناسیم .

پس از آشنائی با این مسائل خود فقه سیاسی را درفصول‌مختلف وبخشهای جداگانه مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد .

و لذا برای سهولت درک مطلب ، مباحث این فصل و این درس تحت عناوین کلی ذیل بررسی خواهد شد .

الف ــ تعریف فقه

ب ــ تقسیمات فقهی

ج ــ منابع فقه

د ــ جمعبندی مطالب .

الف ـ تعریف فقه

واژهء " فقه " در لغت بمعنای " فهمیدن " و درک کردن می‌باشد .
و " تفقه " ـ هموزن تجسس " نیز به معنای تلاش و کاوش و جستجو برای فهمیدن و دریافتن می‌باشد .

روی این معنا در لغت به شخص دانا و فهمیده " فقیه " می گویند و " متفقه " نیز کسی است که بدنبال کسب فهم و آگاهی و معرفت باشد .

اما این واژه ها (یعنی فقه و فقیه و متفقه و . . .) به‌جز معنای لغوی و ادبی شان ، یک معنای اصطلاحی و علمی نیز دارند . و طبق این معنای اصطلاحی (که قریبا بیان خواهد شد) " فقه " نام یک علم است . علمی که از شریفترین علوم انسانی واسلامی است . چون محور و اساس‌آن علم تکلیف انسان است و بیان اینکه چه چیزهائی جائز و حلال و چه اعمالی ممنوع و حرام است .

طبق معنای اصطلاحی " فقیه " کسی را گویند که در آن علم صاحب نظر و دارای مبنای فتوائی باشد .

علماء اسلام علم فقه را به این صورت تعریف کرده اند .

" فقه عبارت است از فهمیدن و دانستن قوانین و احکام "
" شریعت اسلام از طریق دلایل تفصیلی آنها . " [1]

یعنی " فقیه " کسی است که قوانین حقوقی ، عبادتی ، اجتماعی ،

۱ـ اَلفقهُ هُو العِلمُ بِالأحکامُ الشّرعیّةِ الفَرعیّةِ عَن اَدِلَتها التّفصیلیّة .
معالم الدین فی الاصول ص ۲۲ چاپ سنگی

سیاسی و احکام اسلامی و نظام معاشرتی و معیشتی و نظامی اسلام را با تک تک دلایل آنها بداند و بشناسد و خود این مجموعهٔ قوانین و احکام نیز" فقه" نامیده می‌شود.

فقه سیاسی و احکام اسلامی است که تنظیم و هدایت روابط سیاسی مسلمین باخودشان و نیز دیگرملتها و جوامع غیر مسلمان را به‌عهده دارد.

طبق تعریف فوق الذکر بعلومی مانند خداشناسی و معادشناسی و بطور کلی" اصول دین" فقه اطلاق نمی شود. فقه علم مربوط به بیان تکالیف بشری است. که آیا ارتکاب فلان عمل جایز هست یاجائزنیست؟

در اینجا بیان چند نکته در رابطه با تعریف فقه ضروری است.

۱ــ فقه علم است پس دارای موضوع و قواعد علمی ویژهٔ خود می باشد. پس اظهار نظر درآن مهارت وتخصص می خواهد.

۲ــ فقه علم احکام شرعی است، و منظور از حکم شرعی، حکم شرعی‌تکلیفی و حکم شرعی وضعی است. مثل حرام بودن قتل و مثل بطلان عقد دیوانه.

۳ــ فقه‌علم باحکام شرعی فرعی است. با قید کلمهٔ" فرعی" اصول عقاید و اصول فقه خارج شدند.

چون فقه مربوط به صحت و بطلان و حلال بودن و حرام بودن اعمال است و نه جزء عقاید.

علم دیگری‌وجود دارد بنام" علم اصول فقه" که غیر از علم فقه است. علم اصول فقه از قوانین و قواعدی بحث می کند که آن قواعد در برداشت و استنباط احکام شرعی بفقیه‌کمک می کند، با قید" احکام شرعی فرعی" در تعریف فقه علم اصول فقه نیز از آن تعریف خارج گردید.

۴ــ فقه علمی است که دربارهٔ احکام شرعی فرعی از طریق دلایل تفصیلی آن بحث می‌کند.

قیدجملهٔ" دلایل تفصیلی" بمعنای اجتهاد است. پس‌بنابراین

فقیه همان " مجتهد " است و مجتهد نیز همان فقیه. و اجتهاد و فقاهت هر دو به یک معنا و مفهوم هستند. [۱]

فقیه فیلسوف و حکیم و عارف بزرگوار و وارسته حاج ملا هادی سبزواری (صاحب کتاب منظومه فلسفی) در کتاب ابتکاری و شگفتی انگیز خود " شرح نبراس " فقه را بطور عامتری معنا و تفسیر و تعریف کرده‌است.

او فقه را به دو قسم " فقه اکبر " و " فقه اصغر " تقسیم می کند. و می گوید تفکر در اصول عقاید مانند توحید و . . . فقه اکبر و دانستن احکام فرعی شرعی از طریق دلایل تفصیلی آن نیز " فقه اصغر " نامیده می‌شوند.

و معنای سومی نیز برای آن ذکر می کند که از مجموع و تلفیق دو معنای اول بدست می آید. و طبق این معنای سوم فقه عبارت است از دانستن " عقاید دینی " ـ اعم از اصول و فروع ـ با دلایل " یقینی " آن دقت شود که " دلایل یقینی " به غیراز دلایل تفصیلی می‌باشد.

و اکنون متن بیان حاج ملا هادی

" فقه در لغت بمعنای فهمیدن می باشد. و در صدراول اسلام "
" تفکر در اصول عقاید و تعمق و ژرف اندیشی درمعارف الهی "
" فقه نامیده می شد "
" لکن متاخرین از اهل شریعت وقتی کلمه فقه را بگویند "
" منظورشان فقه اصغر است. و فقه اصغر نیز به‌این‌صورت‌تعریف "
" می‌شود هو العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها "
" التفصیلیه و گاهی‌نیز کلمه فقه را می گویند و از آن فقه اکبررا "
" قصد می‌کنند. و منظور از فقه اکبر علم کلام ـ علمی که‌بآن "
" دراصول عقاید استدلال می‌شود ـ می باشد.

۱ـ بکتاب المبادئ الشرعیه والقانونیه ص ۱۰ مراجعه شود

" و گاهی واژهٔ فقه گفته می‌شود و از آن دانستن عقاید دینی "
" که از طریق دلایل یقینی بدست آمده باشد ، قصد می‌گردد " [۱]

در کتاب اَلفِقهُ الارقی فِی شَرحِ العُروةِ الوُثقی نیز فقه را به فقه اکبر و فقه اصغر تقسیم کرده است . [۲]

این خلاصهٔ نظرات و اقوال فقهاء دربارهٔ تعریف فقه بود که ملاحظه فرمودید . و منظور ما از کلمهٔ فقه و علم فقه در این مباحث و در این کتاب همان فقه اصغر است . یعنی علمی‌که از احکام شرعی فرعی‌از طریق ادلهٔ تفصیلی آ بحث می کند .

در قرآنْ مجید نیز کلمهٔ " فقه " و مشتقات آن بارها بکار رفته و ذکر شده است .

در قرآن فقه هم بمعنای لغوی یعنی صرف فهمیدن وهم به‌معنای اصطلاحی آن یعنی " علم باحکام شرعی . . . " آمده است .

در داستان حضرت شعیب و قوم او نقل شده که

" یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول " [۲]

یعنی قوم شعیب و مخالفین آنحضرت به او گفتند ای شعیب ما بسیاری از حرفهای ترا " نمی فهمیم "

در این آیهٔ معنای لغوی " فقه " منظور نظر است .

همینطور حضرت موسی از خداوند می خواست که لکنت زبان را از او بگیرد تا مردم سخنانش را " بفهمند " .

۱ــ شرح نبراس ص ۳

شَرحِ نِبراس یک کتاب فقهی و بصورت منظومه و شعر می باشد . اشعار آنرا حاجی خودش سروده و خودش نیز برآن شرح نوشته است . کتاب بسیار مفید و عجیبی است .

۲ــ ج ۱ ص۵۶ ۳ــ سوره‌هود آیه۹۱

وَاحلُل عُقدةً مِن لِسانِی یَفقَهُوا قَولِی" ۱

در این آیه نیز" فقه " بمعنای لغوی یعنی" صرف فهمیدن " بکار رفته است . و از این موارد در قرآن مجید زیاد است .

اما در جای دیگری از قرآن مجید کلمهٔ فقه بمعنای اصطلاحی آن آمده است :

" وَ ما کانَ المومِنونَ لِینفِرّوا کافّةً فَلَولا نَفرَ مِن کلِ فِرقةٍ مِنهُم طائِفةٌ لِیتفقّهوا فِی الدّین وَلِیُنذِروا قَومَهُم اِذا رَجعوا اِلَیهِم لَعَلّهُم یَحذَرُون" ۲

یعنی مومنان نباید همگی (برای جهاد و یا تفقه در دین) بیرون روند ، بلکه باید از هر طایفه و جماعتی گروهی بروند و دردین‌خدا " تفقه" کنند و آنگاه که به میان قوم و قبیلهٔ خویش بر می گردند آنهارا هشدار و انذار دهند ، شاید بترسند و ایمان بیاورند .

این آیه صراحت کامل در " تفقه دینی " دارد .

و تفقه در دین بمفهوم تعلم و آموزش تکالیف و واجبات و شناخت محرمات الهی برای هر مسلمانی‌واجب عینی است .

چنانکه تحصیل فقه از واجبات عینی و برخی موارد آن واجب کفائی هر مسلمانی است . شانه خالی کردن از زیر بار تفقه و آموزش تکالیف واجب اسلام از گناهان کبیره است . و فقیه الگو و شهید تشیع " شهید ثانی " در این باره خطاب به دانشجویان و طلاب چنین‌میفرماید

" باید متوجه بود که در دورهٔ معاصر و یا اکثر دوره ها افرادی "
" که در اداء واجب و تکالیف الزامی امثال تحصیل علوم دینی "
" بپاخیزند و مقام و مرتبتی را که مورد رضای الهی باشد "

۱ــ سوره طه آیه ۲۸

۲ــ سوره توبه آیه ۱۲۲

" (بویژه در تحصیل فقه) بدست آورند بسیار کمیاب هستند . "
" چنانچه ما تحصیل فقه را واجب و الزامی بدانیم ، لااقــل "
" واجب کفائی است و دست کم اداء چنین امر واجبی مقتضی "
" است که در هر منطقه و هر محیطی ، یک نفر به این وظیفه‌در "
" حد رفع نیاز آن محیط قیام کند ، و اداء چنین وظیفــه ای "
" ایجاب می کند که عدهٔ زیادی فقیه در اقطار مختلف گیتی "
" به‌وجود آیند راستی کی و چه زمانی چنین شرایط و اوضاعی "
" تحقق می‌یابد (که مردم سراسر جهان از وجود چنین‌فقهائی "
" بهره‌مند باشند ؟) "
" علاوه بر آنکه تحصیل فقه دارای وجوب و ضرورت اســـت ، "
" تحصیل و فراهم آوردن مقدمات آن و لوازم آن‌مانند تحصیل "
" علوم پایهٔ‌علوم شرعی و کتابهائی که این علوم برآنها مبتنی "
" است مانندحدیث وامثال‌آن و نیز تصحیح و ضبط این کتابها "
" واجب و ضروری است ، در حالیکه هیچ یک از اینگونـــــــه "
" اقدامات در زمان حاضر (عصر شهید ثانی) بچشم نمی‌خورد "
" روی این اصل ، تقاعد و خانه نشینی و کسالت و تن آسائی و "
" شانه خالی کردن از زیر بار تحصیل فقه و اشتغالات دیگــــر "
" علمی ، و یا اشتغالاتی که در زمینهٔ علوم پایهٔ فقه انجــام "
" می گیرد از " **بزرگترین گناهان** محسوب می شود اگرچـــه "
" اینگونه تقاعد و خانه نشینی به عبادت (اعم از دعاوقرائت "
" قرآن) صرف گردد "

در عین حال چنین عبادتی که او را از انجام وظیفهٔ شرعــی و ضروری باز می دارد به عنوان فرار از تکلیف و ارتکاب گناه بشمارمی‌آید)

" بنابراین به چه دلیل می توان گفت که یک فرد خانه نشین‌که "
" بدینسان از اشتغال به علوم دینی شانه خالی می کند ــ بر "

" فرض آنکه اوقات خودرا صرف عبادت کرده و با چنین‌اهتمام "
" ناچیزی ، قانع و از ارتقاء به مقامات و منازل افراد والامقـام "
" محروم‌است ـ ازمصائب هول انگیز و دهشت زای روزرستاخیز "
" در امان می باشد ؟ " [1]

این خلاصهٔ مطالب مربوط به تعریف فقه و بیان ارزش و اهمیـت آن بود که ملاحظه شد . روایات و احادیث زیادی در اهمیت فقه هسـت که از ذکرش معذوریم .

۱ـ منیهٔ المرید شهید ثانی متن عربی ص ۱۸۳ و ترجمهٔ فارسی‌آن‌ص۵۵۸ (لازم به تذکر است که منیه المرید توسط دکتر سیدمحمدباقر حجتی بنام آداب تعلیم و تعلم در اسلام بفارسی ترجمه جالب شده است)

ب ـ تنسیقات فقهی

" علم فقه" نیز همانند همهٔ علوم و معارف بشری علمی است که باید تقسیم بندی و تبویب و ترتیب داشته باشد.

تقسیم بندی علوم اولا بمنظور تسهیل و ساده سازی امر تدریس و تدرس صورت میگیرد. و ثانیا به منظور معلوم شدن قلمرو و حوزهٔعملکرد آن رشته علمی و ارزیابی میزان توانائی اش در رفع یکی از نیازهای جامعه بشری صورت می گیرد.

علم فقه که در واقع همان علم حقوق اسلامی است نیز به همین صورت است. علم فقه و منابع حدیثی فقه از قدیم دارای تقسیم بندی و تبویب بوده است، لکن این تقسیم بندیها آنطوریکه باید جامع و ایدهآل نبوده است.

اولین تقسیم بندی فقهی را از علماء شیعه محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام انجام داده است. هر چند که پیش ازاومحدثین نیزدرکتب حدیثی تبویب و تنظیم خاصی را دنبال می کرده اند. اما محقق حلی علاوه بر باب بندی تقسیم بندی کلی از فقه را صورت داده است.

مرحوم استاد شهید مطهری در مورد تقسیم بندی فقه و شیوه تقسیم محقق حلی چنین می نویسد

" . . . آیا این مسائل گستردهٔ فقهی به نحوی دسته بندیشده"
" وتقسیمی برمبنایصحیح روی آنها صورت گرفته است یاخیر؟"
" پاسخ این است که متاسفانه، خیر. تقسیم ودستهبندیمعروف"
" همان است که محقق حلی صاحب شرایع در کتاب شرایع"
" آورده است. شهید اول در کتاب قواعد اندکی در بارهٔ آن "
" توضیحاتی داده است. عجیب این است که شارحانزبردست"

" کتاب شرایع از قبیل شهید در مسالک و سیدمحمد نوهٔ اودر"
" درکتاب مدارک و شیخ محمدحسن نجفی در جواهرکوچکترین "
" تفسیر و توضیحی دربارهٔ تقسیم محقق نکرده ونداده اند "
" خود شهید اول نیز در کتاب لمعه از روش محقق پیروی‌نکرده"
" است" [۱]

محقق حلی فقه را به چهار قسمت کلی تقسیم کرده و هرکدام از این‌چهار قسمت دارای ابواب زیادی هستند که اصطلاحا هرکدام‌ازبابهای فقهی را نیز " کتاب" نامیده است. و آن چهار قسمت از اینقرارهستند.

۱ـ تقسیم بندی محقق حلی

۱ـ " عبادات" یک قسم از فقه عبادات نام دارد. و منظور از عبادت آن کارهائی است که برای انسان تکلیف هستند و شرط قبولی این کارها و تکالیف این است که به قصد قربت یعنی به منظور جلب رضایت الهی انجام گیرد. مثل‌نماز و...

۲ـ " عقود" و آن جمع کلمهٔ " عقد" است. آن قبیل کار ها و مسائلی را که قصد قربت شرط صحت آن نباشد و به خواندن عقد و صیغه نیز احتیاج داشته باشد و شرط صحت عقد " ایجاب و قبول" دو طرف‌عقد باشد آنهارا " عقود" می‌نامند. در واقع عقود همان معاملاتی است که به رضایت طرفین معامله یعنی خریدار و مشتری نیاز دارد. مانند بیع، اجاره و نکاح.

۳ـ " ایقاعات" و آن نیز جمع واژهٔ " ایقاع" می باشد. منظور از ایقاع آن سری کارها و معاملاتی است که قصد قربت‌شرط صحت‌آن‌نیست

۱ـ آشنائی باعلوم‌اسلامی ج۳ (فقه واصول فقه) ص ۸۹

ونیز بایجاب و قبول‌نیاز ندارد. یعنی لازم نیست رضایت طرفین عقد در آن جلب شود. صیغه‌ای است یک جانبه. مانند "ابراء" یعنی صرف نظر کردن کسی از طلب خود و نیز مانند هبه و طلاق و...

۴ـ "احکام" آن قبیل کارهائی که قصد قربت در صحت‌آن‌شرط نمی‌باشد و در عین حال نیازی به‌عقد یکجانبه و یا دو جانبه نیز ندارد. حکمی است که خدا تشریع کرده و لازم الاجرا است. مانند دیه، قصاص، حدود و تعزیرات و...

محقق حلی پس از این تقسیم بندی برای فقه برای هریک از قسمتهای چهارگانه ابواب و فصولی ذکر می‌کند. ولی طبق معمول همه‌فقها بجای کلمهٔ "باب" از واژهٔ "کتاب" استفاده می کند. مثلا در بخش عبادت بجای آنکه بگوید "باب الصلات"، "کتاب الصلات" می‌نویسد.

محقق حلی در کتاب شرایع بخش عبادات را به ده باب و یا ده کتاب به اینصورت تقسیم می کند.

۱ـ "کِتابُ الطّهارَة" راجع به مسائل بهداشتی مثل آب، غسل و...

۲ـ "کِتابُ الصّلاتِ" راجع به انواع گوناگون نماز و شرایط و ضوابط آنها، مانند نماز یومیه، نماز جمعه، نماز جماعت، نماز مسافر و نماز عیدین و نماز خوف و...

۳ـ "کِتابُ الزکاتِ" راجع به پرداخت مالیات و وجوه شرعی که در اسلام بعنوان زکات و یا صدقات واجب شده است وبیان‌ضوابط وشرایط آن و موارد مصرفش.

۴ـ "کِتابُ الخُمس" . راجع به مالیاتی از درآمد وکسب و... که‌بایدبعنوان‌یک‌پنجم بحاکم شرع و فقیه جامع الشرایط پرداخت شود و بیان موارد مصرف آن.

۵ ـ "کتابُ الصّوم" راجع به روزه ماه‌رمضان‌وروزه‌های‌مستحبی‌و

شرایط و آداب روزه داری.

۶ـ "کِتابُ الِاعْتِکاف" . اعتکاف در لغت به معنای اقامت در یک محل مخصوصی را می گویند . و در اصطلاح فقهاء عبارت از نوعی عبادت است که انسان قصد اقامت سه روز و یا بیشتر در یک مسجدی بنمایدو...

۷ـ "کِتابُ الحَجّ" . راجع به آئین پرشکوه و مراسم عبادی‌ـ سیاسی جهانی حج و شرایط و آداب آن.

۸ـ "کِتابُ العُمْرَة" . نوعی حج غیر موسمی و آداب آن.

۹ـ "کِتابُ الجِهاد" . راجع به امر مهم جهاد و آداب‌وشرایط آن.

۱۰ـ "کِتابُ الأَمْرِ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّهِیِ عَنِ المُنْکَرِ" . راجع به وظیفهء سیاسی و اجتماعی بسیار بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر.

طبق تقسیم بندی محقق حلی این ده باب و یا ده کتاب فقهی‌را جزء عبادات میشمارد. یعنی اگر یکی از آنها به قصد قربت ونزدیکی‌بخدا انجام نپذیرد، مورد قبول نیست.

همینطور محقق بخش" عقود" رابه‌پانزده‌کتاب بقرار ذیل تقسیم می‌کند.

۱ـ "کتاب تجارت" . راجع به آداب بازرگانی و معاملات و شرایط صحت و بطلان آن و انواع تجارات حلال و مکاسب حرام.

۲ـ "کِتابُ رَهْن" . راجع به گرو و احکام و مسائل مربوط به‌آن.

۳ـ "کتاب مُفْلِس" . راجع به ورشکستگی افراد و موسسات و وظیفه حکومت شرع و مردم در قبال آن.

۴ـ "کِتابُ الحَجْر" . راجع به احکام مواردی که انسان از مال خودش ممنوع التصرف می‌شود. مانند دیوانگی و...

۵ـ "کِتابُ الضِّمانِ" . راجع به ضمانت و مسائل و شرایط‌آن.

۶ـ "کِتابُ الصُّلح" .راجع به قوانین و آداب مصالحه .
۷ـ "کتاب شرکت" . راجع به شرکت و قوانین مربوط به آن .
۸ـ "کِتابُ المُضارِبَة" . راجع به قوانین و رابطهٔ سرمایه و کار و قوانین مربوط به این موضوع .
۹ـ "کتاب المزارعه والمساقات" . راجع به قوانین و آداب کشاورزی و قراردادهای زراعتی و باغداری وآبیاری دراسلام .
۱۰ـ "کِتابُ الوَدیعَة" . راجع به امانتی که بکسی سپرده می شود با شرط عدم استفادهٔ امانتدار و مسائل مربوط به آن .
۱۱ـ "کِتابُ العارِیَة" . راجع به امانتی که بکسی سپرده‌می‌شود با قید آزادی انتفاع امانتدار .
۱۲ـ "کِتاب الاِجارَة" . راجع به عقد اجاره و مسائل آن .
۱۳ـ "کِتابُ الوِکالَة" . قوانین و مسائل مربوط به وکالت درآن بررسی می‌شود .
۱۴ـ "کِتابُ الوُقوفِ وَالصَّدقات" . راجع به احکام وقف دائم .
۱۵ـ "کِتابُ السُّکنی وَالحَبس" . راجع به مسائل وقفهای‌موقتی .
۱۶ـ "کِتابُ السَّبق وَالرِّمایَة" . راجع به‌مسابقات‌مرکبهای‌نظامی و جنگی مثل اسب و شتر و کشتی و . . . و نیز درآن شرایط وآداب‌مسابقات تیراندازی بحث و گفتگو می‌شود .
۱۷ـ "کتاب الوصیه" . راجع به قوانین وصیت و آداب وشرایط وصایت .
۱۸ـ "کِتابُ الهِبات" . راجع به قوانین هبه و بخشش .
۱۹ـ "کِتابُ النِّکاح" . راجع به قوانین ازدواج‌وحقوق‌زوجین‌و . .

این نوزده کتاب را محقق حلی جزء عقود شمرده است . چنانکه استاد شهید مطهری نیز متذکر شده محقق ابتداء گفتند ابواب و کتب عقود پانزده کتاب می باشد ، اما عملا نوزده کتاب شد . علت آن معلوم

نیست. حتما کلمهء "تسعة عشر" (نوزده) با کلمهء "خمسه عشر" (یعنی پانزده) اشتباه املائی شده‌است.

محقق حلی برای "ایقاعات" نیز یازده کتاب ذکر می کند.

۱ـ "کتاب طلاق". راجع به فسخ عقد زوجیت و جدائی زن و شوهر و مسائل مربوط به آن.

۲ـ "کِتابُ الخُلع وَالمُبارات". راجع به نوع خاصی از طلاق که باین اسم نامیده می‌شوند.

۳ـ "کِتابُ الظِّهار". راجع به حرمت ظهار و آن این است که مرد زنش را از لحاظ کمر بمادر خود تشبیه کند.

۴ـ "کِتابُ ایلاء". راجع بحرمت سوگند خوردن مرد برای‌عدم مقاربت با همسرش و بیان وظیفه حاکم شرع در این میان و...

۵ ـ "کِتابُ لِعان". لعان بر وزن "میان" و آن راجع به رابطهء خانوادگی زن و شوهر و مواردی که همدیگر را به بی عفتی و فحشاء نسبت دهند و متهم سازند و وظیفهء حاکم شرع در این رابطه.

۶ـ "کِتابُ عتق". راجع به آزاد سازی برده ها و اجر وثواب این کار.

۷ـ "کتاب تدبیر وَ مُکاتبه و اِستیلاد". راجع به برخی از شیوه های آزاد کردن بردگان.

۸ـ "کِتابُ الجُعالة". راجع به قرارداد یکجانبه اجاره از طریق اعلان عمومی. مثلا کسی اعلان کند که هرکس فلان کار را برای من انجام دهد فلان مبلغ پرداخت‌خواهم کرد.

۹ـ "کِتابُ الاِقرار". راجع به اقرار و اعتراف متهمین ومجرمین و شیوهء ارزیابی قضائی این اعترافات.

۱۰ـ "کِتابُ الأَیمان". ایمان بروزن "میدان" جمع یمین است. یعنی قسم‌خوردن و در این کتاب راجع به ارزش قضائی سوگند و شرایط

آن سخن گفته می‌شود .

۱۱ـ "کتاب النّذر" . راجع به نذر شرعی و شرایط آن .

این یازده کتاب بخش ایقاعات فقه اسلام را تشکیل می‌دهند .

محقق حلی برای بخش احکام فقه نیز دوازده کتاب ذکر می‌کند .

۱ـ "کِتابُ الصّیدِ وَالذّباحَة" . راجع به آداب شکار و سر بریدن حیوانات .

۲ـ "کِتابُ الاَطعِمَة والاَشرِبَة" . راجع بخوردنیها و نوشیدنی‌ها و موارد پاک و حلال و حرام و ناپاک آن .

۳ـ "کتاب غصب" . راجع به مسائل غصب و غاصب و . . .

۴ـ "کتاب اِحیاءِ مَوات" . راجع به قوانین ارضی اسلام و اینکه چگونه باید زمینهای مرده را زنده کرد و . . .

۵ ـ "کتاب شُفعَه" . راجع به احکام مربوط به موارد حق اولویت در معاملات مشروع .

۶ ـ "کتاب لقطه" . راجع به احکام و مسائل چیزهائی که انسان پیدا می کند . مثل پول یا بچهٔ شیرخوار که اورا "لقیط" می‌نامند .

۷ـ "کتاب الفَرائِض" . راجع به قانون توریث و توارث در اسلام و بیان مسائل ارث .

۸ ـ "کِتابُ قَضاء" . راجع به آئین قضاوت و آداب آن و شرایط قاضی و . . .

۹ ـ "کِتابُ الشّهادات" . راجع به مسائل مربوط به گواهی و شهادت و شرایط ارزش و اعتبار قضائی شهادت شهود .

۱۰ـ "کتاب حُدُود و تَعزیرات" . راجع به قوانین جزائی و کیفری اسلام و تادیب مجرمین . مانند حد زکات ، محارب و مرتد و سارق و تعزیر و تادیب عاملین ومرتکبین فحشاء و . . .

۱۱ـ "کِتابُ القِصاص" . راجع به احکام مجازات جانیان مانند

قاتل و یا کسی که کسی را مجروح کند و معیوب نماید و یا کسی به مال‌کسی صدمه وارد نماید .

از نظر فقیه بزرگ شیعه محقق حلی این یازده مورد نیز بخش احکام فقه اسلامی هستند .

درموردتقسیم‌بندی فقه و اطلاع بیشتر از کتب فقهی‌واصطلاحاتی که در اینجا بکار برده شدند ، در زبان فارسی مراجعه به کتاب آشنائی با علوم اسلامی ج۳ بسیار مفید خواهد بود .

در اینجا یادآور می‌شوم که شیخ طوسی در کتاب گرانقدر " الخلاف" تنظیم و باب بندی و فصل بندی دیگری از فقه دارد که طبق آن ابواب و کتب فقهی جمعا هشتاد و چهار کتاب مستقل می باشد .

این تقسیم بندی جالبتر است و ما آنرا در فصل دوم از همین کتاب به تفصیل ذکر کرده‌ایم .

۲ــ تقسیم بندی نجفی خوانساری

مرحوم آقا شیخ موسی نجفی خوانساری بر درس مکاسب مرحوم آیة . . . نائینی تقریراتی نوشته و در آن کتاب فقه را به این صورت تقسیم بندی کرده است .

۱ــ عبادات
۲ــ معاملات
۳ــ عادات
۴ــ احکام

اما خوانساری کوچکترین توضیحی دربارهٔ این اقسام و اینکه چه ابوابی داخل درعبادات است و چه ابوابی داخل در معاملات یاعادات‌یا احکام و اساسا تعریف هرکدام از اینها چیست نداده است [1]

۱ــ آشنائی‌باعلوم‌اسلامی‌ج۳ص ۱۲۸ ازشهید مطهری

۳ــ تقسیم بندی دیگر

مرحوم مطهری می گوید که او از تقسیم بندی دیگری در فقه آگاه است ، اما آنرا بطور شفاهی از فقهاء شنیده و درکتابی ندیده است ، و آن تقسیم از این قرار است .

۱ــ عبادات

۲ــ معاملات

۳ــ سیاسات

۴ــ احکام

(صفحهٔ ۱۲۸ آشنائی با علوم اسلامی)

اما از علماء معاصر مرحوم شیخ موسی زنجانی کتابی به نام "اَلفِقهُ عَلٰی آرٰاءِ فُقَهٰاءِ الْإِسلٰام" نوشته و درآن کتاب تقریبا فقه را به صورتی که مرحوم مطهری نقل می‌کند تقسیم نموده است .

تقسیم بندی زنجانی از اینقرار است :

۱ــ ابواب العبادات

شامل طهارت ، صلات ، زکات ، خمس، حج ، جهاد ، امربمعروف ، و نهی از منکر .

۲ــ ابواب العقود والایقاعات

شامل کتب : تجارت ، رهن ، حجر و فلس، صلح ، حواله ،ضمانت و کفالت ، شرکت ، وکالت ، عاریه ، مضاربه ، اجاره ، مزارعه، مساقات ، سبق و رمایه ، جعاله ، عتق ، غصب ، لقطه ، احیاء موات ، وقوف و صدقات هبه ، نذر وعهد ویمین ، نکاح ، طلاق ، حضانت (یعنی مسائل مربوط به سرپرستی فرزندان بعداز طلاق مادر) ، نفقات ، عقیقه (احکام قربانی که برای نوزاد ذبح می‌شود) ، وصیت .

۳ــ ابواب الاحکام والسیاسات

شامل کتب : فرائض (یعنی ارث) ، صید و ذبائح ، اطعمه ،اشربه قضاء ، شهادات ، کفارات ، اقرار ، حدود ، قصاص ، دیات ، قسامه (نوعی سوگند دسته جمعی برای اثبات قتل که احکام خاصی دارد)[1]

۴ـ تقسیم بندی محمصانی

یکی از حقوقدانان و علماء برادران اهل‌تسنن تقسیم بندی‌خاصی از فقه دارد که ملاحظه و مطالعه آن نیز بی فایده نخواهد بود ، دکتر صبحی محمصانی در کتاب حقوقی و فقهی خود ، ابتداء فقه را به سه‌قسمت ذیل تقسیم نموده .

۱ـ عبادات . و منظور از آن مباحث فقهی است که‌به عقیده و ایمان مربوط می‌شود و برای کسب کمال معنوی و ثواب اخروی معمول‌میگردد مثل نماز ، روزه ، حج ، زکات و از این قبیل .

۲ـ قسمتی از فقه که از اصول اخلاقی بحث می کند .

۳ـ احکام قانونی ، و منظور از آن آن بخش از فقه اسلامی است‌که حد و مرز حقوق قانونی افراد را در زندگی اجتماعی معین می‌کند .

آنگاه " محمصانی " خود قسم سوم را به شش قسمت تقسیم می‌کند:

۱ـ " فقه جزائی " . مانند مباحث مربوط به قتل ، سرقت ، زنا ، شرب خمر ، قذف ، جرم شناسی و کلا مباحث حدود ، دیات و قصاص.

۲ـ " احوال شخصیه یا فقه خانواده " . مانند نکاح ، طلاق ، رضاع و شیر دادن ، حضانه ، وصیت و ولایت ، ارث ، نفقه و مسائل‌عده [2]

۱ـ کتاب الفقه علی آراء فقهاء الاسلام کتاب موجز و جالبی است که‌جامع اقوال شیعه و سنی در مسائل بوده و بصورت پاسخ و پرسش است .

۲ـ شیخ حسن خالد مفتی لبنان نیز کتابی در فقه نوشته و اسم آنرا اَلأَحوالُ الشَّخصِیَّة فِی الشَّرِیعَةِ الإِسلامِیَّة گذاشته است .

۳ـ " فقه معاملاتی یا فقه مدنی " . مانند مباحث فقهی مربوط به اموال و عقود و تصرفات از قبیل ، بیع ، اجاره ، هبه ، عاریه ، ودیعه ، کفالت ، حواله ، شرکت ، صلح و نیز غصب و اتلاف و جرائم مدنی .

۴ـ " مخاصمات یا فقه قضائی " . مانند قضاء ، بینات ، دعاوی و مسائل و موضوعاتی که در محاکمات از آنها استفاده می‌شود .

۵ ـ " سِیَر " (سیر بروزن چیر جمع کلمه سیره) مانند جهاد ، عقد ذمه ، امان و مسائل مربوط به دارُالإسلام و دارُالحَرب و مسائل مربوط بجنگ و صلح . و این همان چیزی است که امروزه "حقوق بین الملل" می‌نامند .

(این همان اصول سیاست خارجی است)

۶ـ " احکام السلطانیه " . شامل مباحثی که در اداره‌ٔ حکومت مسلمین بکار آید . مثل وزارت ، ولایت ، جیش و ارتش و خلافت و رهبری و مثل مالیاتها از قبیل جزیه ، عشری (یکدهم) و خراج .[1]

(این قسمت را نیز میتوان اصول سیاست داخلی نامید) .

البته در فقه اهل تسنن کتب مستقلی نیز با نام " الاحکام السلطانیه والولایات الدینیه نوشته ابوالحسن علي بن محمد بن حبیب الماوردی از علماءِ قرن پنجم هجری . و کِتابُ السّیاسَةُ الشّرعیّة نوشته اِبنِ تیمیّه و کِتابُ السّیاسةُ الشّرعیّة نوشته عَبدُالوَهّاب خِلاف و کتاب احکام السلطانیه نوشته ابویعلی الفراء الحنبلی و احکام اهل الذمه نوشته‌ٔ اِبنِ قَیِّم الجَوزیّه والطُرقُ الحُکمیّة فِی‌السّیاساتِ‌الشّرعیّة تالیف ابن جوزیه و . .

۱ـ المَبادِئُ الشّرعیّةُ وَ القانُونیّةِ فِی الحَجرِ وَ النَّفقاةِ وَ المَواریثِ وَالوَصیّةِ صفحه ۱۳ـ ۱۱ چاپ بیروت

۵ــ تقسیم بندی بحر العلوم

برخی از فقهاء اسلام کوشش کرده اند که فقه را با دید و ملاک دیگری تقسیم بندی کنند. سیدمحمد بحرالعلوم و سید کاظم از این قبیل‌اند. هاشم معروف الحسنی این تقسیم‌بندی‌راپرورش داده‌ومشخص‌تر نموده است:

۱ــ حقوق
۲ــ احکام

حق و ملکیت تسلطی است که برای انسان قرار داده شده مانند حق تحجیر، حق شفعه و.. حق هم با عیان و هم به منافع تعلق‌میگیرد.

اما حکم عبارت است از ترخیص در انجام دادن و ترک کردن چیزی. و حکم مربوط به حاکم می‌شود ودر اختیار مکلف نیست و انسان اختیارپذیرش ویا ْرد آنراندارد. مانند موارد ترخیص از عقود جائزو.. [1]

بهر حال اینها مباحث فنی و تخصصی است و به همین مقدار کفایت می‌شود.

۶ــ یک تقسیم بندی جدیدتر

تقسیمات محقق حلی در فقه براساس" نیّت" و" انگیزه" صورت گرفته است. یعنی ابواب فقهی را براساس نیات و انگیزه هائی که مکلفین آنهارا انجام می‌دهند تقسیم نموده است. مثلا به قصد تقرب به‌خدابايد انجام بگیرد و یا قصد و نیت قربت درآن شرط نیست.

تقسیم بندی محمصانی نیز براساس" دنیا وآخرت" و" فرد" و

۱ــ نظریة العقد فی الفقه الجعفری ص ۳۲ مراجعه شود

" اجتماع " صورت گرفته است .

اما تقسیم بندی دیگری از فقه می توان صورت داد (همچنانکه برخی از فقهاء چنانکه یاد شد تقریبا درآن راه قدم برمی داشته اند) و این تقسیم بندی براساس " موضوع " و مسائل مورد بحث در ابواب فقهی می‌باشد . یعنی فقه را برمبنای موضوعاتی که دارند تقسیم و نام گذاری کنیم .

روش سوره بندی و نامگذاری سوره های قرآنی نیز این بوده و می باشد . یعنی سوره های قرآن براساس موضوعات و یابرخی‌ازموضوعاتی که درآن‌سوره مورد گفتگو وبحث می‌باشد ، نامگذاری شده اند . مثل سوره بقره و سورهٔ نحل (زنبور عسل) و سورهٔ نمل (مورچه) و سورهٔ ناس (مردم) و سورهٔ شورا و سورهٔ کهف و سورهٔ مریم و سوره جن و . . .

چون دراین سوره ها از این‌مسائل‌و موضوعات ذکر شده و نام برده شده است . دیگر سوره های قرآن نیزبر همین روال و روش نامگذاری شده‌اند .

پس چه بهتر است که فقه را نیز مثل قرآن مجید و کلام الهی بر مبنای موضوعات فقهی تقسیم بندی و نام‌گذاری کنیم .

براساس این روش فقه به‌بخشهای‌ذیل‌تقسیم می‌شود :

۱ــ فقه تطهیری (طهارات)

۲ــ فقه عبادی

۳ــ آداب یا فِقهُ المعاشِرَه

۴ــ فِقهُ المعاش (فقه اقتصادی)

۵ ــ فقه قضائی

۶ــ فقه سیاسی

بر اساس این تقسیم نظم نوین و تبویب تازه تری را می توان در فقه اسلامی صورت داد و " مسائِل مُستَحدَثه " را نیز درآن گنجانید . چون

طبق حدیث فقهاء موظفند مسائل نوظهور یعنی " مسائل مستحدثه" را با مبانی و اصول فقهی مورد ارزیابی قرار داده و پاسخ گویند. و این یکی از مهمترین رسالتها و وظایف اجتهادی فقیه است.

در اصول فقه بحثی تحت عنوان "اِنسِداد و اِنفِتاح بابِ عِلم" مطرح می‌باشد و درآنجا مستدلا باز بودن باب علم یعنی مجاز بودن اجتهاد و استنباط به ثبوت رسیده است.

و روشن گردیده است که باب علم مسدود و بسته نیست. و باز بودن باب و در علم و اجتهاد و استنباط به معنای مجاز بودن تنظیم و تبویب جدید و ساده تر فصول و کتب فقهیه نیز هست. روی همین اصل است که استاد شهید مرتضی مطهری میگوید

" متاسفانه فقه ما بر اساس صحیح و درستی تقسیم بندی نشده "
" است. تقسیم و دسته بندی معروف همان است که محقق‌حلی "
" در کتاب شرایع انجام داده است و..." [۱]

امید آنکه روزی با تدوین و تقسیم و تبویب مجدد و دقیق تر علم فقه آرزوی این شاگرد شهید فقه جعفری برآورده شود.

۱ـ آشنائی با علوم اسلامی ج ۳ ص ۸۹

ج ـ منابع نقد

با توجه به مطالبی که تا اینجا بیان گردید این سئوال پیش می آید که منابع فقه اسلامی چیست؟ یعنی فقه اسلامی از کجا و از چه منابعی تغذیه می کند، و این‌منابع تا چه میزان مورد اطمینان هستند.

پاسخ این سئوال این است که منابع فقه اسلامی عبارتند از

۱ـ کتاب الله یا قرآن مجید

۲ـ سنت. و منظور از آن گفتار، کردار و تقریر و امضاء معصومین است.

۳ـ اجماع. یعنی اتفاق نظر تمام فقهاء یک عصر در یک مسئله ویژه.

۴ـ عقل.

اولین منبع تغذیهء فقه اسلامی کتاب جاودانی خدا "قرآن‌مجید" است. قرآن مجید تماما وحی خدا به آخرین پیامبرش حضرت محمدبن عبدالله (ص) می باشد. و فقهاء خصوصا عده ای از آیات‌قرآنی‌راکه‌مسائل فقهی‌مستقیما ازآنهااستفاده‌می‌شود ، در کتابها و مجموعه های ویژه‌ای بنام " آیات الأحکام " گرد آوری کرده و بدینوسیله امر اجتهاد و استنباط از قرآن را ساده‌تر کردند.

از معروفترین کتب آیات الاحکام کتاب فقیه متقی تشیع " مقدس اردبیلی " است.

دومین منبع تشریع و فقاهت اسلامی " سنت" است. منظور از سنت گفتار (قول) ، کردار (فعل) و تقریر (امضاء) معصومین است. و

منظور از معصومین حضرت پیامبر و حضرت زهرا و دوازده امام شیعه‌هستند که آخرین امام از انظار غائب بوده و در دوران غیبت او " فقهاء " واجد شرایط و عادل اسلام رهبری‌امت مسلمانرا به عهده دارند .

منابعی که سنت را در خود ذخیره دارند عبارتند از کتب و مجموعه های حدیثی و نیز کتابهای " سیره و مغازی " و مقاتل و انسان به منظور آگاهی و استفاده از سنت باید به این قبیل کتابها مراجعه کند [۱]

سومین منبع فقه " اجماع " نام دارد . اجماع عبارت است از اتفاق نظر مجتهدین و فقهاء یک عصر دریک مسئله مخصوص.

اجماع در کتاب مخصوص تدوین نشده و موارد اجماع فقهاء و نیز شرایط حصول و دلایل حجیت آنرا در کتب فقه و اصول فقه بحث می‌کنند سندیت و حجیت اجماع به این دلیل است که طبق قاعدهٔ کلامی "لطف" بر امام غایب واجب است در صورتیکه اتفاق نظر و اجماع علماء و فقهاء امت برخلاف اسلام باشد ، آنرا مخدوش نماید و اختلاف بین‌شان‌بیافتد .

اجماع دو نوع است ، اجماع محصل و اجماع منقول ، آنچه که مورد استناد فتوائی است اجماع محصل است .

چهارمین منبع فقه اسلامی " عقل " است که برخی اوقات آن را " عرف " نیز می‌نامند و در استدلالهای فقهی به آن استناد می‌کنند .

در اصول فقه نیز که قواعد و شیوه های اجتهاد و استنباط را آموزش می‌دهد ، بخش عمده ای‌بنام " مستقلات عقلیه " وجود دارد .

قاعدهٔ معروف در بیان حجیت عقل به عنوان یکی از منابع فقه اسلامی این‌است

" کلما حکم به العقل حکم به الشرع " و بالعکس یعنی هرچیزی‌که

۱ــ در مورد آشنائی تفصیلی‌با " سنت معصومین " بکتاب سنت (تحقیقی در منابع ایدئولوژیک اسلام) ازهمین نویسنده مراجعه کنید

عقل آنرا بپذیرد مورد قبول شرع نیز هست و بالعکس یعنی همهٔ احکام شرع طبق موازین عقلی است.

حجیت عقل ناشی از وجود " حسن و قبح عقلی " است.

در نظر فقهاء شیعه منابع فقه منحصرا همین چهار چیزاست‌ولکن فقهاء اهل سنت دوچیز دیگری را بنام " قیاس" و" استحسان" نیز جزء منابع فقه می پندارند [۱]

مخصوصا ابوحنیفه در عمل به قیاس بسیار افراط و زیاده روی می کرده.

اما امام صادق (ع) اورا از این شیوه برحذر می‌داشت و قیاس فقهی را بعنوان" روش اجتهادی که ابلیس پیش گرفت و خلقت خود را با خلقت آدم قیاس کرد محکوم مینمود"

فقهاء شیعه قیاس را به" مستنبطه العله" و" منصوص العله" تقسیم کرده اند و گفته اند قیاس مستنبطه العله حرام و غیر مجاز میباشد

اما منصوص العلّه بلا اشکال است. چون منصوص العله اساسا قیاس نیست.

منظور از مستنبطه العله آن است که در نص قرآن و سنت علت وجوب و یا حرمت آن عمل ذکر نشده باشد و علت آنرا فقیه خودش استنباط کرده و بدیگر احکام نیز تعمیم دهد. و این قیاس و حرام است. اما منصوص العله آن است که علت حکم شرعی از زبان معصوم بیان شده باشد مثل حرمت خمر که در حدیث علت آن" مست کننده‌ز و مسکر بودن ذکر شده است. و لذا می‌توان به حرمت هر مسکری حکم کرد [۲]

" استحسان" نیز از کلمهٔ" حسن" به معنای نیک گرفته شده. و

۱ــ بمعالم الدین فی الاصول بحث قیاس مراجعه شود

۲ــ المبادی الشرعیه والقانونیه ص ۴۶و۴۸

در مذهب فقهی ابوحنیفه جزء منابع فقه و استنباط فقهی است. و منظور از آن این است که مجتهد طبق سلیقهٔ شخصی به آنچه که به حال مردم مناسبتر میداند فتوا می‌دهد.

و بطور خلاصه استحسان راا ینگونه تعریف کرده‌اند

"*ترک العسر للیسر*" یعنی واگذاشتن سخت بخاطر اخذ آسان،
استحسان در عین حال خلاف قیاس نیز هست. به عنوان مثال در فقه ابوحنیفه فروختن و بیع اشیائی که حاضر نیستند و معدومند باطل است و طبق قیاس این باید در تمام معلات جاری باشد. اما "بیع سلم" راجایز می‌شمارند. بیع سلم" آن است که درآن پول نقد و جنس نسیه باشد. مثلا گندمی را که تابستان دست خواهد داد با پول نقد بهار پیش خرید کنند فقهاء اهل سنت جواز بیع سلم را از قاعدهٔ استحسان استفاده می‌کنند [1]

قیاس و استجسان و توابعشان مثل "مصالح‌مرسله" در مذهب فقهی امام جعفر صادق (ع) و شیعه اثنی عشری باطل است. و نتایج سخیف و انحراف آفرینی بر اخذ و استعمال آن بار است که باید در رساله جداگانه و مستقلی مورد بررسی قرار گیرد.

۱ـ المبادی الشرعیه والقانونیه ص ۴۹ مراجعه شود.

البته شیعه و فقه امامیه نیز بیع سلم را جایز می داند ولکن نه براساس استحسان، بلکه دلیل جواز آن چنانکه فقیه عظیم الشان شیخ ابوجعفر طوسی میگوید یکی "اجماع" فقهاء و اصحاب امامیه است‌وچنانکه گفتیم اجماع سندیت‌دارد و حجت است. و دیگری اخبار و روایاتی است که از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده‌است. به کتاب الخلاف ج۲ص ۸۶ چاپ جدید مراجعه فرمائید.

د ـ جمعبندی مطالب

از تمام مطالبی که گفته شد می توان چنین نتیجه کلی گرفت :

خداشناسی و علم کلام فقه اکبر است و آنرا هرکس باید باندازه درک خود استدلالا بشناسد .

فقه اصغر یا " علم فقه" علمی است که درسوای اصول میباشدودرواقع قلمرو آن" فروع دین است . مانند جهاد ، زکات و معاملات و . . .

و لذا در تعریف آن گفته شده . علمی است که در احکام فرعی شرع از طریق ادلهء تفصیلی آن گفتگو می‌کند .

و لذا علم فقه همان علم حقوق اسلامی است که در حقوق فردی و اجتماعی ، قضائی و جزائی و اقتصادی و سیاسی بحث می کند و لذایکی ازعلوم بسیارشریف و بدرد بخور و مفید بحال فرد و جامعه و دنیاوآخرت انسان است .

و فقیه کسی است که این علم را به طور مفصل واستدلالی بشناسد و درآن صاحب نظر بوده و توانا به تطبیق قواعد فقهی بر مواردش باشد و بتواند در پاسخ به مسائل نوظهور و مستحدثهء جامعه وظایف مکلفین را استنباط کند .

و منابع مورد اجتهاد و استنباط او عبارتند از قرآن ، سنت ، عقل و اجماع و اما قیاس و استحسان ؟ آنها باطل هستند ؟

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

۱ـ نهج البلاغة	امام علی (ع) (ترجمه فیض الاسلام)
۲ـ اقرب الموارد	علامه سعید الخوری الشرتوتی
۳ـ الفقه الارقی فی شرح العروه الوثقی	آیه‌ا... شیخ عبدالکریم زنجانی
۴ـ تنبیه الامة و تنزیه الملة	آیه‌ا... شیخ محمدحسین نائینی
۵ ـ مفاتیح الجنان	شیخ عباس قمی
۶ـ اصول کافی	ثقه الاسلام محمدبن یعقوب کلینی
۷ـ رژیمهای سیاسی	موریس دوورژه
۸ـ مکتبهای سیاسی	بهاء الدین پازارگاد
۹ـ الخلاف	شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی
۱۰ـ شهریار	نیکلا ماکیاولی
۱۱ـ مجموعه آثار	لنین

درس ۲

فقه سیاسی

الف ــ تعریف سیاست و فقه‌سیاسی
ب ــ سیری درمکتبهای سیاسی

فقه سیاسی

در بحث پیشین معنا و تعریف فقه و نیز اقسام و شاخه هـــای‌آن معلوم گردید . و همچنین دانسته شد که یکی از شاخه ها و اقسام فقـــه ، " فقه سیاسی" میباشد .

و لذا لازم است که مانند خود" علم فقه" با" فقه سیاسی" نیز دقیقا آشنا شویم . و تعریف سیاست و فقه سیاسی را بدانیم ، تادر مباحث و فصول آینده هرچه بهتر بتوانیم اصول فقه سیاسی را در زمینهٔ مسائـل خارجی و داخلی درک بکنیم .

به همین منظور این فصل از مباحثمان را به معرفی فقه سیاســی و ارزش سیاست دراسلام وبطور کلی بیان ویژگی‌های کلی مکتب سیاسی‌اسلام اختصاص می‌دهیم .

چون بجز اسلام حق ایدئولوژیهای باطلی هستند که هر کـدام دارای مکتب سیاسی مخصوص بخودشان می باشند و در صحنهٔ اجتمـــاع بشری داعیهٔ تفوق و برتری مکتب سیاسی خودشانرا دارند و لذا ضـروری بنظر می‌رسد که بااین مکتب های سیاسی‌نیز آشنا شویم تا بطلان ادعاهای پوچ شان در این زمینه برایمان روشن و مبرهن گردد .

علیهذا محور اساسی و کلی سخنانمان در طی این فصل و ایـــن مرحله از مباحث عناوین ذیل خواهد بود ، البته هرکدام از این عناویـن خود فروعات و انقساماتی دارند که همه گفته خواهد شد

الف ــ تعریف سیاست و فقه سیاسی .

ب ــ سیری در مکتبهای سیاسی .

و اکنون از قسمت نخست یعنی تعریف سیاست سخن را آغـــاز می‌کنیم .

الف ـ تعریف سیاست و نقد سیاسی

کلمهٔ "سیاست" از ریشهٔ "سوس و ساس" گرفته شده است. که معنای آن تادیب و تربیت و نیز سرپرستی امور است.

بمعنای تنظیم و سرپرستی جانداران نیز آمده است.

سائس که جمع آن "ساسه" می باشد شخص تادیب و تربیت‌کننده را می‌گویند.

و تعریف خیلی سادهٔ آن چنین است.

اَلسِّیاسَةُ إستِصلاحُ الخلقِ بِإرشادِهِم اِلَی الطَّریقِ المنجی فی العاجِلِ وَالآجِل[1]

یعنی سیاست و سایستمداری عبارت است از همت گماشتن باصلاح مردم با ارشاد و هدایت آنان براهی که در دنیا و آخرت موجب رهائی و نجاتشان گردد.

در کتاب اقرب الموارد که یکی از لغت نامه های مهم زبان عربی است در تفسیر و تشریح "سیاست" ادامه می دهد.

اَلسِّیاسَةُ المَدنیَّةُ، تَدبیرُ المَعاشِ مَعَ العُمومِ علی سُنَنِ العَدلِ وَالاِستِقامَة.

یعنی سیاست کشور داری عبارت است از

تدبیر و تنظیم برنامهٔ زندگی و معیشت و اقتصاد مردم بر اساس قسط و عدالت.

۱ــ کتاب اقرب الموارد ذیل کلمهٔ "سَوَس"

چنانکه گفته شد اقرب الموارد یکی از بهترین کتب لغت عرب است و این لغت نامه سیاستمداری و سیاست را به صورتی معنا می کندکه ملاحظه فرمودید.

طبق این تعریف " سائس" و سیاستمدار کسی است که در جهت ارشاد و نجات دنیوی و اخروی مردم کوشا بوده و براساس شیوه های عدل و قسط تدبیر معاش نماید. یعنی نظام اقتصادی عادلانه را مستقر سازد و یا دراین راه بکوشد..

این تعریف را اسلام می پذیرد و در واقع تعریف اسلامی سیاست همین است و هر تفسیر و برداشت دیگر از سیاست برداشتی انحرافی خواهد بود. روی همین تعریف است که در زیارت جامعه کبیره ائمه ما به عنوان" ساسَةُ العِباد" یعنی سیاستمداران مردم و مرشدین و هادیان خلق‌موردخطاب‌قرارگرفته‌اند. پیغمبر و ائمه ساسة العباد هستند یعنی‌تبلور و تجسم واقعی سیاستمداری به معنای درست آن می‌باشند.

واژهٔ مرادف و هم معنای دیگر سیاست، کلمهٔ " دُهی" می باشد و" ادهی" یعنی سیاستمدارترین شخص.

امام‌علی بن ابی‌طالب (ع) در نهج البلاغه سیاست و زیرکی را همانگونه تعریف و تفسیر می کند که از کتاب اقرب الموارد نقل شد.

امام در رد تصور و پندار آنانی که گمان برده بودند معاویه از امام علی سیاستمدار تر و زیرکتر است می فرماید

وَاللّهِ ما مُعاوِيَةُ بِأَدهى مِنّي، وَلكِنَّهُ يَغدِرُ وَيَفجُرُ، وَلَولا كَراهِيَةُ الغَدرِ لَكُنتُ مِن أَدهَى النّاسِ، وَلكِنَّ كُلَّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ وَكُلَّ فُجَرَةٍ كُفَرَةٌ، وَلِكُلِّ غادِرٍ لِواءٌ يُعرَفُ بِهِ يَومَ القِيامَةِ، وَاللّهِ ما أُستَغفَلُ بِالمَكيدَةِ، وَلا أُستَغمَزُ بِالشَّديدَةِ [1]

۱ــ نهج‌البلاغه فیض الاسلام ص ۴۸ خطبه ۱۹۱

بخدا سوگند معاویه هرگز از من زیرکتر و سیاستمدارتر نیست اما او براساس" غَدْرِ و فُجُور" عمل می کند و حیله گری و حقه بازی در صحنه سیاست را جایز می شمارد.

و اگر نبود زشتی و قباحت و کراهیت غدر و حقه بازی البته که من سیاستمدارترین مردم می بودم ، ولکن هر غدر و حقه ای گناه و جزء فجور است و هر گناهی نیز نافرمانی و کفرآور است.

برای تمامی کسانیکه اهل غدر و حیله باشند در قیامت پرچمی هست که باآن شناخته می‌شوند.

بخدا سوگند من (همانگونه که در صحنهٔ سیاست به کسی غدر و حیله نمی کنم) هرگز غافلگیر نمی‌گردم که درباره ام غدر و حیله کنند و مکر بکار ببرند و من هرگز در سختی وگرفتاری عاجز و ناتوان نمی شوم.

این تفسیر و تعریف امام از سیاست و سیاستمداری است، ومبنای مکتب سیاسی اسلام را تشکیل می‌دهد.

بنابراین مفهوم سیاست و سیاستمداری تا حدودی‌برایمان‌مشخص شد و معلوم گردید که مکتب سیاسی با شیوه مرسوم " دیپلماتیک"امروز سازگار نمی‌باشد. چرا که اساس‌آن بر دروغ و تزویر و نیرنگ و حقه بازی و کلاهبرداری رسمی استوار است.

و لذا می توان با توجه به مطالب مذکوره فقه سیاسی اسلام را به صورت ذیل تعریف کرد

" فقه سیاسی اسلام مجموعهٔ قواعد و اصول فقهی و حقوقی "
" است که عهده دار تنظیم روابط مسلمین با خودشان وملل‌غیر"
" مسلمان عالم براساس مبانی قسط و عدل بوده و تحقق فلاح "
" وآزادی و عدالت را منحصرا در سایهٔ توحید عملی‌می داند"

و لذا فقه سیاسی عملا دو قسمت و بخش عمده پیدا می‌کند.

۱ــ اصول و قواعد مربوط به سیاست داخلی و تنظیم روابط درون

امتی جامعهٔ اسلامی.

۲ــ اصول و قواعد مربوط به سیاست خارجی و تنظیم روابط بین الملل و جهانی اسلام.

و ما نیز در این کتاب فقه سیاسی اسلام را در چارچوب همین دو قسمت و دو بعد بررسی خواهیم کرد.

نکته ای که ذکر آن در اینجا ضروری بنظر می رسد این است که بحث فقه سیاسی یک مطلب تازه و نوظهوری نیست که من ابتکار کرده باشم. از قدیم الایام فقهاء اسلام اعم از شیعه و سنی قسمتی از فقه را بهمین عنوان می شناخته اند و در این باب نیز کتابها نوشته اند و سخن ها گفته اند. مسائل فقه سیاسی علاوه بر مجموعه ها و " جَوامع فِقهیّه" در کتب مستقلی نیز بحث و بررسی می شده است. و معمولا نام این کتابها " احکام السلطانیه" یعنی قوانین حکومتی و " الخراج" یعنی قوانین مالیاتی بوده. کتابهائیکه بنام الخراج نوشته میشدند معمولا دارای محتوای" اقتصادی، سیاسی "بودند. مانند خراج ابویوسف و خراج یحیی بن آدم ازاهل سنت و نیز مانند اَلمَسائِل الخَراجیّه (قاطِعَةُ اللّجاج فِی حَلِّ الخَراج) مُحَقِّق کرکی و "السِّراجُ الوَهّاج "فاضل قطیفی ودو رسالهٔ موسوم به "اَلخَراجیَّة "ازمقدس اردبیلی وکتاب "المسائل الخراجیه "ماجد بن فلاح شعبانی ازفقهاء شیعه که بطور جداگانه در مبحث خراج نوشته شده اند. این کتاب ضمن یک مجموعهٔ فقهی بنام "کَلِماتُ المُحَقِّقین "اخیرا ازطرف کتابخانه مفید قم افست ونشر شده است. ولی کتب احکام السلطانیه والولایات الشرعیه "نوشتهٔ ابن حبیب ماوردی ازعلماء اهل سنت در قرن پنجم هجری. علاوه برکتب احکام وخراج کتابهائی نیز تحت عنوان الفُروسیّةِ والفُتوّة "نوشته می شد که متعرض مسائل سیاسی، نظامی فقه اسلام بودند

ازعلماء شیعه حضرت آیه... محقق نائینی کتابی به نام تنبیه الامه وتنزیه الملة "در فقه سیاسی نوشته ودر آن کتاب ارزشمند مسائل سیاسی متعدد و مخصوصا شورا را بحث وبررسی کرده است.

ازعلماء وفقهاء اهل سنت ابن جوزی نیزکتابی به نام " الطرق الحکمیه فی السیاسات الشرعیه" نوشته است.

کتاب " ولایت فقیه " نوشته فقیه بزرگ امام خمینی نیز از مباحث فقه سیاسی اسلام می باشد که دربارهٔ رهبری اسلامی بحث می‌کند.

از علماء عرب زبان شیعه شخصی بنام " محمد جعفر الظالمی " نیز اخیرا کتابی بنام " من الفقه السیاسی فی الاسلام " نوشته و آن کتاب بفارسی نیز ترجمه شده است.

کتاب یاد شده شامل مباحث جهاد، دعوت و امر به معروف و نهی از منکر است.

از شارحین کتاب فقهی و معروف عروه الوثقی سید کاظم یزدی یکی نیز مرحوم آیه... شیخ عبدالکریم زنجانی است. و او کتابی نوشته بنام " الفِقهُ الأرقی فی شَرحِ العُروهِ الوُثقی " و درآن کتاب به ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فقه اهمیت فراوانی قائل شده و گفته‌است‌که در ایام گذشته تقیه باعث شد سیاسیات فقه اسلام آنچنانکه باید‌رشدنکند ولی من مصمم هستم در این کتاب تقیه را کنار گذاشته و فقه آل‌محمد (ص) را آنطور که هست نشان دهیم.

شیخ عبدالکریم زنجانی در شرح کتاب استاد خود (عروه‌الوثقی) می گوید:

" فقهاء سابق اسلام برما حق معلمی دارند و فضیلت سابقهٔ "
" تاسیس از آن آنهاست و... ولکن زمانی بود که در سایهٔ "
" حکومت های جائر فقط مذاهب فقهی عامه (اهل سنت) حق "
" عرض اندام و اظهار نظر داشتند و فقهاء شیعه در حالت "
" کتمان و تقیه بسر میبردند و با تمام این شرایط خفقان‌آور "
" دشوار اهم مباحث فقهی را هرچند با اشاره و اختصار بیان "
" می کردند مانند حدود و امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد "
" و... با این حال عده ای از آنان به شهادت رسیدند وکشته "
" شدندومصلوب‌گردیدند. مانند شهید اول و شهیدثانی‌وشهید "

" ثالث و . . . متاسفانه در دوران جدید نیز آنگونه که لازم بود "
" فقه را ترقی و تعالی ندادند و این بر اساس پندار جدائـــی "
" دین و آخرت از دنیا و سیاست بود و . . . با اینحال برخی از "
" فقهاء و اعلام بزرگ امثال علامه حلی و خواجه نصیر الدین "
" طوسی و شیخ بهاء الدین عاملی و محقق خونساری و محقــق "
" قمی دین و سیاست و دنیا و آخرت را بهم تلفیق دادند وبر "
" طبق اقتضای زمان و براساس قاعدهٔ المیسور لایسقط المعسور "
" سعی نمودند حکام زمان را وادار به بکار گرفتن قوانین شرع و "
" پرهیز از جور نمایند و . . . " [۱]

بنابراین مسئله فقه سیاسی چیز جدیدی نیست و شهیدان گرانقدر مثل شهید اول و شهید ثانی و کلا " شهداء الفضیله" قربانی مظلوم همین مسئله هستند .

علامه امینی کتابی نوشته بنام " شُهَدَاءُ الْفَضِيلَة" ودرآن بیوگرافی شماری از فقهاء شهید شیعه را نوشته که با حکام جور مبارزه می کرده اند و دین را از سیاست و سیاست را از دین جدا نمی دانسته اند و لذا بـــرای خاطر همین مسئله کشته شده و شهید گردیده اند . روحشان شاد وروانشان در جوار رحمت خدا قرین رحمت و فیض الهی باد .

و لذا با قاطعیت تمام باید گفت که اسلام دین سیاست و آئیــن سیاست است و برخلاف پندار بعضی ها دین از سیاست جدا نیســـت و سیاست منهای دین نیز حقه بازی و مردم فریبی است .

عجیب است از این عده که چگونه فقه خوانده اند و از هشتاد و دو کتاب و عنوان مستقلی فقهی که فقیه بزرگ شیعه شیخ طوسی در کتاب خلاف بیان کرده و دقیقا هشتاد درصد آن مربوط به مسائل سیاســـی ،

۱ــ الفقه الارقی ج ۱ ص ۱۸ تا ۲۰ مراجعه شود . چاپ نجف اشرف

اجتماعی ، نظامی و اقتصادی می‌شود آگاهی نداشته و بی خبر بوده اند ؟ و یا از عناوین فقهی مطرح شده در شرایع الاسلام محقق حلی و شـــرح لمعه شهیدین و . . . آگاهی نداشته اند .

درمورد غرب‌زدگان لیبرال که باورمند به جدائی دین ازسیاست هستند می توان گفت که از متون اسلامی و فقهی خبر نداشته اند ، امـــا معممینی که سالهاست در حوزه هائی مثل نجف اشرف اقامت داشته‌اندواز متون فقهی کاملا آگاه بوده اند ، تعجب و شگفتی است که چگونه در ممالک مسلمان نشین این همه فسق و فجور و گناه و معصیت و جنایت و نافرمانـــی خدا وترک‌شدن وتعطیل حدود الهی‌را می بینند امام دم برنمی‌آورند !! آیا تفسیری جز عافیت طلبی و فرار از تکلیف برای این مسئله می تـــوان پیدا کرد که بقول شهید ثانی خود از گناهان کبیره است ؟

واژه سیاست و " سیاستمداری " در منابع و متون‌معتبر اسلامی در توصیف ائمه معصومین و پیامبران عظیم الشان الهی بارها بکار رفته است و ازآنان به عنوان " سیاستمداران خلق " و " عارف بمسائل سیاســی " و " العالم باالسیاسه " توصیف زیاد شده است .

و نیز علی (ع) در حدیثی " حسن سیاست " را عامل تربیـــت صالحانه معرفی می‌کند . و اکنون مروری بر این احادیث .

۱ــ درزیارت جامعهٔکبیره از اهل بیت طهارت به عنوان " ساسة العباد " یعنی سیاستمداران خلق یاد شده است .

. . . *السّلامُ علیکم یا اَهلَ بَیتِ النُّبوَّه و موضعَ الرِّسالَة ومُختلفَ الملائکَه وَ مَهبطِ الوحیِ وَ خُزّانَ العلم وَ مُنتهیَ الحکم وَ اُصولَ الکَرمِوقادَةِ الاُمَمِ وَاَولیاءَ النِعمِ و . . . وَساسَةَ العبادِ وَاَرکانَ البلادِو . . .* [۱]

ترجمه ــ سلام و درود به شما ای‌خاندان نبوت و ای خاندان‌وحی

۱ــ مفاتیح‌الجنان زیارت جامعه کبیره ص ۵۴۵ شیخ عباس قمی

و رسالت و ای خزانه های معرفت و دانش و ای وجـــودتان حلم و اصول کرامت ، درود به‌شما ای " رهبران ملتها " و درود به شما ای "سیاستمداران خلق " و ستون کشورها و . . .

ائمه ما ساسه العباد هستند . بنابراین به شیعهٔ آنان به ویژه در مقام و کسوت علم و فقاهت نسزدکه‌نسبت به رواج فحشاء و منکـــــرات بی تفاوت بوده و در تمهید و زمینه سازی برای اجرای حدود الهی از باب " وجوب مقدمهٔ واجب " نکوشند .

در گذشته سیرهٔ فقهاء عظام شیعه بر ستیز با کفر و سلطـــــه و استبداد و استعمار بوده و آنان پرچمدار جهاد دفاعی مردم مسلمان بـــر علیه‌استعمار انگلستان و فرانسه و . . . در هندوستان و پاکستان‌وخاورمیانه و شمال آفریقا و ایران بوده اند . پس چرا نباید راهشان ادامه‌پیداکنند ؟

۲ـ در کتاب حجت اصول کافی از امام رضا (ع) روایت شده :

" الامام علیه السلام عالم لایجهل و راع لاینکل ، معـــــدن القدس و الطهارة والنسک والزهادة والعلم والعبادة ، نامی العلـــم ملء الحلم مضطلع بالامامة عالم بالسیاسة مفروض الطاعة ، قائم بامر اللـــه عزوجل و ناصح لعباد الله ، حافظ لدین الله و . . . [1]

ترجمه ـ (در وصف امامان معصوم) امام عالمی است که‌جهالت بساحتش راه‌ندارد و سر پرست و هادیی است که نمی ترسد ، و او معـدن‌و تبلور قداست و پاکی ، تعبد و زهد و علم و عبادت‌است . امام‌رشددهنده دانش نمونهٔ حلم و بردباری بوده و بر رهبری توانا و در سیاست دانـــا می‌باشد ، پیروی او واجب است . امام قیام کننده به امر خدا و نصیحتگر بندگان اوست و او حافظ دین خدا می‌باشدو . . .

چنانکه ملاحظه فرمودید در این حدیث امام رضا (ع) امـــام را

۱ـ الفقه‌الارقی‌ج۱ص ۱۶۰ چاپ مطبعه‌الغروی نجف‌اشرف

بعنوان" عالم به سیاست" توصیف می‌کند. بنابراین پوچی آن پنداری‌که دین را و مخصوصا دین اسلام را از سیاست جدا معرفی می کند معلـــوم می‌گردد.

۳ــ امیرالمومنین علی علیه السلام ضمن حدیثی می‌فرماید:

بِا العَقلِ اُستَخرِجَ غَورُالحِكمَة، وَ بِالحِكمَةِ اُستَخرِجَ غَورُ العَقل، وَ بِحُسنِ السِّیاسَةِ یَكونُ الأَدَبِ الصّالِحِ... [۱]

ترجمه. با عقل و خرد اصول عمیق حکمت به دست می آید و با حکمت می‌توان از عقل ژرف اندیش بهره برد، و با " حسن سیاســـت " می توان تادیب و تربیت نیک و ایده آل انجام داد و...

در این حدیث شریف نیز" حسن سیاست" یعنی سیاستمـــداری خوب و اسلامی عامل تربیت صالحه معرفی شده است. و بدون" حســـن سیاست" نمی‌توان به چنین هدفی دست یافت.

۴ــ درکتاب معتبر و تفسیری ــ لغوی و حدیثی " مجمع البحرین " ضمن ریشه یابی لغوی واژهٔ سیاست ، ائمه معصومین علیهم الســـلام با عناوین ذیل توصیف شده‌اند؛

۱ــ " ائمه ساسَةُ العِباد" هستند

۲ــ " اَلاِمامُ عارِفٌ بِالسِّیاسَه" = امام سیاست شناس است.

۳ــ " خداوند امر دین و مذهب را به حضرت پیامبر واگذارنمود تا آن حضرت سیاستمداری بندگان خدارا عهده دار شود= لِیَسُوسَ عِبادَهُ"

۴ــ در حدیثی وارد شده که انبیاء و پیغمبران به منظور دردست گرفتن حکومت و رهبری و امور سیاسی محرومین مبعوث شده‌اند. چـــون سیاست به معنای اقدام به عملی از راه شایستهٔ آن است =

وَ فِی الخَبَرِ تَسُوسُهُم اَنبیائُهُم اَی تَتَوَلّی اَمرَهُم کَا الاُمَـــراءِ

۱ــ اصول کافی ج۱ ص ۲۱ حدیث ۳۴ (کتاب العقل والجهل)

وَالوُلاةِ بِالرَّعیّةِ، مِن السیاسَةِ ، وَ هُوَ القیامُ علی الشیءِ بما یُصلِحه[1]

۵ ــ امام علی (ع) خود را به عنوان "اَدهی النّاس" یعنی زیرک ترین و سیاستمدارترین مردم توصیف نموده. و ضمنا سیاست را به دو بعد و دو شاخهٔ شیطانی و نامشروع و اسلامی و حق مشروع تقسیم کرده و معاویه را پیرو سیاست خدعه و شیطانی معرفی فرموده و خود را پیرو مشی سیاسی خداپسندانه معرفی فرموده است.

۶ــ علی (ع) فرمود *آفةُ الزّعامَةِ، ضَعفُ السّیاسَةِ*"[3]

یعنی ضعف سیاست آفت رهبری است.

اینها تعدادی از مواردی است که حتی عینا با لفظ " سیاست "از سیاست خوب و نیک و الهی تعریف و تمجید شده است. و امامان و انبیاء معظم با عنوان " عارف و عالم به سیاست و سیاست شناس" معرفی شده اند.

اینها تودهنی آشکار و محکم به کسانی است که دین را از سیاست جدا می‌پندارندو...

و لذا با توجه به مشروعیت استعمال و کاربرد واژهٔ سیاست در فرهنگ مذهبی و منابع حدیثی ما مسلمین، تفرید قسمتی از فقه اسلام بنام " فقه سیاسی " آنجاکه محتواها با عنوان تطابق داشته باشد هیچگونه ایراد واشکالی نخواهدداشت.

و برخی از فقهاء نیز روی همین حقیقت احکام سیاسی و احکام السلطانیه وفقه سیاسی را درمواردی بطور منفرد و مستقل مطرح ساخته‌اند.

آیه... نائینی از نوابغ فقهی و اصولی شیعه کسی است که در

۱ــ

۲ــ نهج البلاغه خطبه ۱۹۱ ص ۶۴۸ فیض الاسلام

۳ــ الحیاه ج ۲ ص ۳۵۳ از غررالحکم ص ۱۳۶

بعضی از مسائل و احکام سیاسی فقه کتاب جداگانه و مستقل نوشته است.

نتیجه ای که از تمام این مباحث و نقل احادیث و اقوال میگیریم این است که اسلام به عنوان یک دین کامل و آخرین وحی الهی به انسان عین سیاست و سیاست نیز عین اسلام است. و تصور هر گونه مرز بندی میان ایندو پنداری یاوه و پوچ و خلاف حقیقت است. چرا که این ائمه هستند که "ساسة العبادند" و این انبیاء و اولیاء هستند که "عارف بالسیاسه و عالم بالسیاسه" می‌باشند.

نکتهٔ قابل ذکر این است که جریان سیاسی، اجتماعی دیگری در عالم اسلام و جوامع مسلمین وجود دارد که بر خلاف خط اول، اسلام را از صحنهٔ جامعه و سیاست نمیراند، بلکه سعی می کند از حضور سیاسی و اجتماعی اسلام بنحوی بهره برداری کند.

اما در عین حال اسلام را به عنوان یک مکتب تمام عیار و یک "نهاد ایدئولوژیک" که باید الهام بخش مکتب سیاسی و اقتصادی جامعه گردد، قبول ندارد.

این خط برای اسلام قدرت بسیج توده ای قائل است اماآنرافاقد اصول سیاسی و اقتصادی کامل می پندارد یعنی توانائیهای اداری برنامه های تولید توزیع را در اسلام منکرند. و لذا به نوعی "تلفیق "بین اسلام و اقتصاد سوسیالیستی گرایش دارند و آنرا اشاعه می دهند.

مثلا "مصطفی سباعی" از علماء عرب و اساتید دانشگاه دمشق کتابی بنام "اشتراکیة الاسلام" یعنی سوسیالیزم اسلامی نوشته است. سباعی عضو حزبی نیست اما از اخوان المسلمین حمایت می کند.

احزاب ناسیونالیست بعث نیز در جهان عرب از چنین خط مشی پیروی می‌کنند. و شعار مثلث (وحدت ـ سوسیالیسم ـ آزادی) آنان بیانگر این حقیقت است و این شعار مثلث منحوس بعث چه جنایات و فجایعی راکه موجب نشده است.

مشابه این خط در ایران نیز " طیف گسترده‌ٔ جریانهای غربگرا و علم زده" می باشند ، که برخی شان اسلام را در بعد اقتصادی با شیوه اقتصادی غرب سرمایه داری هم آهنگ تلقی کرده و از نظر سیاسی نیزمبلغ دموکراسی غربی هستند .

و برخی دیگر از آنان می پندارند که باید نوعی پیوندبین‌اسلام و اصول اقتصاد سوسیالیسم زده شود . و از نظر سیاسی نیز" مارکسیسم "را به عنوان باصطلاح " علم مبارزه" می پسندند و بآن عمل می‌کنند .

البته این خط ها همه فاقد اصالت اسلامی هستند . چون به قول مرحوم آیه . . . طالقانی" اسلام نه کاپیتالیسم است و نه سوسیالیسم ، اسلام اسلام است"

در توضیح بیشتر مطلب باید گفت که ارتباط دین با سیاست را بدوگونه میتوان تصور کرد .

۱ـ بصورت " دین سیاسی"

۲ـ بصورت" سیاست دینی و مذهبی"

صورت اول آن است که انسان اصول سیاسی ، اقتصادی‌واجتماعی و . . . را از خوداسلام " استنباط" کند و بگیرد . یعنی دین را به عنوان یک مکتب تمام عیار شامل اقتصاد و سیاست و نظام تربیتی و . . . باور داشته باشد . دین را منهای سیاست نپندارد و نیز دین را در صحنه سیاست به عنوان ابزار مبارزه اخذ نکند . دین را به عنوان دین و آئین سیاست واقتصاد واخلاق وپرستش و عبادت و . . . ایمان بیاوردوباورکند .

اما صورت دوم به خلاف این است . و منظور آن است که " در قبال مذهب و دین چه سیاستی باید اتخاذ کرد ؟" باصطلاح مثبت ترین نظریه در اینجا " استخدام سیاسی دین" برای آرمانهای خاص اجتماعی‌و سیاسی است .

در این برخورد انسان اصول سیاسی و اقتصادی خود را از دین

نمی گیرد و اخذ نمی کند ، بلکه دین را تا آنجا که مبارزه را توجیه کند و توده ها را بسیج نماید قبول دارد ، یعنی دین را به عنوان" سنت ملی و فرهنگ ملی" قبول دارد . و لذا چنین اشخاصی اگر فرضا در هندوستان باشند ازآئین‌بودائی و درغرب از آئین مسیحیت و در خاور میانه وجوامع اسلامی از اسلام استفاده خواهند کرد . برخورد اینگونه با دین و مذهب بسیار خطرناک است . و موجب پیدایش همان چیزی خواهد بود که در ممالک عربی به بعثی‌گری و در ایران بالتقاط معروف شده است . یعنی آمیزش و ترکیبی از اسلام و غیر اسلام .

و از طرفی چون این ترکیب همگونی درونی ندارد در نهایت موجب‌تبدل‌اسلام بغیر اسلام و ارتداد خواهد شد . و چه چیزی خطرناکتر از ارتداد است ؟

در تفسیر بازتر این‌مطلب باید گفت :

یک جریان‌سیاسی ،اجتماعی و ایدئولوژیک ازلحاظ ترکیب درون وجودی عین" عناصر طبیعت" می‌باشد . یک عنصر در طبیعت تازمانی تعادل‌وجودی‌خواهدداشت‌که ذرات درون‌هسته‌باهم هماهنگ باشند ، کوچکترین‌تغییر دروضعیت‌درون‌آن‌منجر به‌تغییرترکیب‌آن‌خواهد شد که اصطلاحا "انفجار "نامیده‌می شود .

یک‌ایدئولوژی‌نیزتازمانی‌تعادل‌وجودی‌وبقاء داردکه‌اصول آن از مکاتب مختلف و متناقض اخذ نشده‌باشد ،در غیر اینصورت ایدئولوژی مورد بحث چون هماهنگی درونی ندارد یا باید اصول ناخالص را از خود دفع کند و بصورت " اسلام ناب " دربیاید و یا اینکه انفجار درونی پیدا کند و منجر به" تغییر ایدئولوژی" و ارتدادشود .

ب ـ سیری درمکتبهای سیاسی

با توجه به اینکه معنای سیاست و تعریف فقه سیاسی‌اسلام تااینجا بیان گردید. و لذا لازمست که با مکتب سیاسی اسلام بیشتر آشنا شده و ضمنا مبانی و اصول کلی مکتبهای سیاسی غیر اسلامی را نیز بشناسیم، تا هرگز در فهم اسلام اصیل اشتباه نکرده و به بیراهه نرویم.

عمده این‌مکاتب‌سیاسی‌عبارتندازماکیاولیسم فاشیسم مارکسیسم‌و لیبرالیسم.

پس از بررسی فشرده و کوتاه این مکتبهای سیاسی در پایان‌اصول کلی مکتب سیاسی اسلام را مطرح می‌کنیم. ابتداء ضرورت دارد که با مفهوم خود مکتب سیاسی آشنا شویم.

۱ـ تعریف مکتب سیاسی

باید توجه داشت که " مکتب سیاسی " با " علم سیاست " که آن‌را " پلتیک " نیز می‌نامند فرق می کند. همچنین مفهوم " مکتب سیاسی " با مفهوم " دیپلماسی " متفاوت و از هم جدا هستند. چون دیپلماسی همان " علم سیاست " است، در حالیکه مکتب سیاسی بعدی و بخشی از یک ایدئولوژی است.

فرق مکتب سیاسی با علم سیاست، عین فرق " مکتب اقتصادی " با "علم‌اقتصاد " است. مکتب‌اقتصادی تئوری است، و مبانی‌کلی اعتقادی یک مرام را در مورد مسائلی همچون مالکیت، حدود مالکیت، قبول و یا نفی مالکیت و انواع مالکیتها و... بحث می کند و در مورد خواست های

معیشتی " روش" ارائه می دهد .

اما علم اقتصاد کاری به این مسائل ندارد ، بلکه" فن " تکثیر تولیدواشباع‌بازارمصرف‌است .وناشی از ایدئولوژی بخصوصی نیست . پس اولی تئوری و روش است در حالیکه دومی فن و علم است . مکتب‌اقتصادی رابایدایمان آورد و باور کرد . اما علم اقتصاد را باید " آموخت " آموختن غیراز " ایمان " آوردن است .

سیاست نیز همانگونه است . " مکتب سیاسی " ناشی‌از ایدئولوژی خاصی است و چون ایدئولوژیها مختلفند ، قهرا مکتبهای سیاسی مختلف‌و زیادی نیز وجود دارد .

در حالیکه" علم سیاست " بیش‌از یک علم نیست ، وآن همان چیزی است که در فرهنگ غربی آنرا " دیپلماسی " می‌نامند .

مکتب سیاسی هر شخص و هر جریان ناشی از جهان‌بینی‌اواست . و لذا اسلام بعنوان یک ایدئولوژی و یک دین دارای مکتب سیاسی ویژهٔ خودش میباشد . هر چند که علم سیاست ویژه ای ندارد . چون علم سیاست مخصوص مکتب و آئین خاصی نیست ، عمومیت دارد .

چنانکه مرامهای باطلی مانند مارکسیسم و لیبرالیسم و . . . نیز دارای مکتب سیاسی خاص خودشان میباشند . و مکاتب سیاسی شان‌جدااز علم سیاست أست .

از مکتبهای‌سیاسی در علم سیاست و حقوق سیاسی بحث‌نمی‌شود مکان و جای بحث و طرح آن " تاریخ عقاید سیاسی " است .

چنانکه مکان و جای ویژهٔ مکتبهای اقتصادی " تاریخ عقائد اقتصادی " است و نه خود " علم اقتصاد " .

بنابراین ما در اینجا از " علم سیاست " بحث و گفتگو نخواهیم کرد . بلکه برخی‌از مکتبهای مهم و شناخته شدهٔ سیاسی را بررسی‌خواهیم نمود .

و اینک مروری و سیری د راین مکتبها .

۲ـ " ماکیاولیسم "

ماکیاولیسم نام یکی از مکاتب سیاسی معروف جهان است که آنرا شخصی بنام " نیکلاماکیاولی " تاسیس و تدوین کرده است . ماکیاولی آنرا تدوین کرده وگرنه این شیوه قبل از ماکیاولی مورد عمل بسیاری از قدرت طلبان بوده است .

نیکلاماکیاولی در سال ۴۶۹ میلادی در فلورانس یکی از شهرهای ایتالیا بدنیا آمد . او بنیانگذار مکتب سیاسی ویژه ای شد که بعدازخودش سلاطین و اشخاص جاه طلب براساس آموزشهای آن جنایات هولناکی رادر صحنهٔ سیاست مرتکب شدند .

ماکیاولی عقاید سیاسی منحرف و ضد بشری خودرا ضمن کتابهائی نوشته و منتشر ساخت ، که مهمترین آنها دو کتاب " شهریار " و " مباحث " می باشند .

کتاب شهریار مجموعهٔ خدعه ها و حیله و روش های سلطه و جبر و سلطنت بر مردم است که طبق فصول منظمی تدوین یافته است . ماکیاول می‌گوید " شهریار " و سلطان باید بدروغ خودرا آنگونه نشان دهد که مردم می پسندند و لازم نیست بآن صفات واقعا متصف باشد .

او می گوید برای اینکه " شهریاران بتوانند خودرا مسلط برمردم کنند باید دروغ بگویند و مخصوصا بدروغ خودرا متدین ، دل رحم وخوش قول و مهربان نشان دهند [1]

با توجه به محتوای کتاب " شهریار " شاید بتوان اصول مکتب

۱ـ بهکتاب شهریار ص ۹۶ ترجمهٔ محمود محمود مراجعه شود

سیاسی منحرف ماکیاولی را در عناوین که ذیلا بیان می‌شوندخلاصه‌کرد .

الف ـ قداست قدرت و سلطنت

ماکیاولی طرفدار سلطنت و قدرت است و آنچنان شیفتهٔ قدرت است گو اینکه‌آنرا تقدیس می‌کند .

و برای رسیدن به قدرت و سلطنت و یا حفظ و گسترش آن هرنوع جنایتی را مجاز می‌شمارد . او در کتاب خود فصلی دارد تحت عنوان " بابی در کسانیکه از راه جنایت به شهریاری می‌رسند "

ماکیاولی دراین فصل می گوید یکی از راهها و طرق کسب قدرت جنایت است . و منظور از جنایت کشتار مردم ، خیانت بدوستان ولگدمال کردن مذهب و . . . می باشد . او می‌گوید این روش هرچند افتخارآمیز نیست اما بالاخره غیر مجاز نیز نمی‌باشد [1]

او در قسمت دیگر از کتابش می گوید

برای حفظ تسلط بر مردم شهریاران دو راه بیشتر ندارند .

یکی مطابق قوانین و دیگری از طریق زور .

اولی ویژهٔ انسانها و دومی مخصوص حیوانات است .

اما چون طریق (انسانی) تقریبا غیر موثر است . پس ناچار از روی احتیاج باید بطریق دومی (حیوانی) متوسل شد . [2]

ماکیاولی در قسمت دیگری از کتابش می نویسد

" اگر شهریاران با یورش و تهاجم نظامی سرزمینی را فتح کنند "

" که ساکنین آنجا قبل از فتح قوانین ویژه ای برای خود داشته "

۱ـ بصفحات ص ۵۲ـ ۵۸ شهریار مراجعه شود

۲ـ ص ۹۴ شهریار چاپ اقبال

" اند و از رسوم خاصی پیروی می کرده اند ، پادشاه برای بسط"
" تسلط و جلوگیری از قیام آنان ، یا باید خودش برود درآنجا "
" بماند و یا باید آنجارا خراب کند و بکلی ویران سازد . " [۱]

ماکیاولی قدرت ، خشونت و انجام عملیات نظامی بر علیه ملتها بدون هیچ دلیل و بهانه و ارتکاب هر نوع ظلم و ستم برای‌کسب ویا حفظ قدرت را صریحا در نوشتهٔ خود شعار می دهد و تبلیغ می‌کند .

او در کتابش فصلی دارد تحت عنوان " در باب ظلم و ترحم وآیا کدام یک بهتراست ، آیا پادشاه محبوب باشد یا از او بترسند ؟ " ودر این باب نتیجه گیری می‌کند که ظلم برای حفظ قدرت نکوهیده نیست ، بلکه لازم نیز هست [۲]

اینست ماهیت ماکیاولیسم این پدیدهٔ ضد بشری جهان سیاست و براصل اصالت و قداست قدرت نتائج شومی بار است . که نیازی به بیان ندارد .

ب ـ جواز خدعه

اصل مهمی که براصل اصالت قدرت بار است و از آن‌نتیجه‌گیری می‌شود " جواز خدعه " و نیرنگ و خیانت در عالم سیاست است .

طبق مکتب سیاسی ماکیاولی برای حفظ و یا کسب قدرت هم می‌توان مثل شیر درنده بود و سرکوب کرد . و هم می توان مثل روباه حقه باز بود و نیرنگ زد و خدعه نمود .

ماکیاولی می گوید

" برای حفظ قدرت و یا کسب آن باید حیوانی عمل کرد . و . . "

۱ــ شهریار ص ۳۷

۲ــ به صفحات ۱۱۷ و۸۹تا۹۳ شهریار مراجعه کنید

" ولی از آنجا که پادشاه باید بداند صفت حیوانی را چطـــور"
" باید عاقلانه بکار برد پس لازم است از میان حیوانات خصال"
" شیر و طبیعت روباه را سرمشق خود قرار دهدو . . .[۱]

بنابراین ماکیاولیسم هیچ ابائی از استعمال نیرنگ و خدعـه در پیش‌برد اهداف قدرت طلبانه و سلطه گرانه خود ندارد . و باصطلاح در این مکتب هدف وسیله را توجیه می کند . و لذا اخلاق ، شرافت ، تعهد و انسانیت و مذهب و دیانت و صداقت هیچ ارزش مستقلی ندارد به همـان میزان که باهداف قدرت طلبی و گسترش سلطه کمک کنند مورد تمجیــــد خواهند بود .

ماکیاولیسم زشتترین مکتب سیاسی است که به زشتترین صـــورت اول وجدان و شرافت و اخلاق و دیانت را مورد تهاجم قرار داده و مســخ می‌سازد .

ج ــ ملعبه با انســـان

نتیجهٔ دو اصل یادشده یعنی اصالت قدرت و اصل جواز خدعه ، جواز ببازی گرفتن انسان و حیثیت و شرافت و مقدسات انسانی است .

انسان و ارزشهای او در ماکیاولیسم همه ملعبه و بازیچهٔ قدرت طلبی شهریاران فاسد می‌باشد . و شهریاران و سلاطین آزادند که با او هر گونه خواستند رفتار کنند و . . .

د ــ استبداد زور

با توجه به مبانی ماکیاولیسم ، نظامی که برآن اساس‌شکل‌میگیرد یک نظام صددرصد استوار بر زور و قهر و خشونت است . یعنی ماکیاولیسم

۱ــ شهریار ص ۶۵

نظامی راخواهان است که درآنجا " استبداد زور " حکومت کند .
و ماکیاولی این مطلب را مخصوصا در صفحه ۸۹ تا۹۳ از کتابش بخوبی شرح داده است . ماکیاول معتقد است که انسان موجود سیاسی است و ذاتا فاسد وبالفطره شرور آفریده شده است لذا علاج دفع شرارت‌او وبرقراری‌نظم‌اجتماعی فقط باتشکیل یک‌حکومت مقتدر و مطلقه‌ممکن‌است [۱]

نتیجه

نتیجه ای که از تمام این‌مباحث گرفته می‌شود این است که ماکیاولیسم به عنوان مکتب سیاسی منفی و ضد بشری و ضد ارزش های اصیل انسانی بوده و باتوجه به اصل اصالت قدرت و توجیه وسیله‌باهدف هیچ ایدئولوژی مشخصی را بطور دائم نمی‌تواند حامی باشد .
و نیز باید یادآوری کنم که معاویه بن ابوسفیان در تاریخ اسلام بعنوان " ماکیاول عرب " می‌باشد . و معاویه پیش از تولد نیکلا ماکیاولی اصول مکتب سیاسی ضد بشری و ضد ارزش اورا بکار می‌گرفته است .

۳ـ " فاشیسم "

یکی دیگر از مکتبهای سیاسی معروف جهان " فاشیسم " نامیده می‌شود . مکتب سیاسی فاشیسم در جهان سیاست طرفداران وهواخواهانی دارد . در گذشته نیز مبلغین این روش سیاسی قادر شدند در تعدادی‌از کشورها حکومتها را در دست بگیرند و تا حدودی اصول فاشیسم را پیاده کنند .

۱ـ مکتبهای سیاسی پازارگاد ص ۱۸۴ چاپ اقبال

این کشورها عبارت بودند از ایتالیای موسولینی ، آلمان‌هیتلری (نازی) ، اسپانیای ژنرال فرانکو و پرتقال سالازار[۱]

هرچند رژیمهای مختلف فاشیست باهم تفاوت داشته اند ، مثلا نازیسم که شاخه ای از فاشیسم است ، با فاشیسم ایتالیای موسولینی تفاوتهائی دارد . از جمله نازیسم که هیتلر بنیانگزارآنست‌برسوسیالیسم استواراست ، اما فاشیستم موسولینی مکتب ونظامی سنت گرا بود و اقتصاد هدایت شده را ترویج می‌کرد . فاشیسم موسولینی بر سندیکالیسم تکیه داشت اما فاشیسم هیتلری بر سوسیالیسم و . . .

درهر صورت هر دو در اصول اولیه ای مانند مشروعیت تجاوز ، اعمال خشونت و خونریزی ، نفی صلح ، تمرکز قدرت و کنترل اقتصاد یکی هستند .

فاشیسم یک‌واژه‌ٔلاتینی‌است‌وازکلمهٔ " فاشیسمو گرفته شده است . " فاشیسمو" نیز علامتی از تبر بود که بر گرد دستهٔ آن میله‌هائی در امتداد دسته می‌بستند و در پیشاپیش حکام و سلاطین به عنوان سمبل قدرت حمل می شد .

این علامت بعدها سمبل مکتب سیاسی و نهضت فاشیسم در ایتالیا گردید . این نهضت را شخصی بنام موسولینی رهبری میکردو . . .

مکتب سیاسی فاشیزم چنانکه گفته شد شاخه های انشعابی داردکه عمدهٔ آنها فالانژیسم و نازیسم می‌باشند .

فالانژیسم در اسپانیا و در میان مسیحیان لبنان حزب و طرفدار دارد .

نازیسم نیز خلاصهٔ جمله " ناسیونال سوسیالیسم "یعنی‌ملی‌گرائی سوسیالیستی است . و اولین بنیانگذار آن درآلمان رایش سوم (نازی) آدلف هیتلر بود که در طول حکومت خود بی رحمی و شقاوت‌رابه‌اوج‌خود

۱– رژیمهای سیاسی ص ۱۷۳ ترجمه صدرالحفاظی

رسانید بطوریکه انسانهارا زنده زنده در کوره‌های آدم سوزی میسوزانید .
هرچند که نازیسم در آلمان سقوط‌کرد ولی فلسفهٔ سیاسیٔ آن با تغییرات جزئی در نقاط دیگر عالم به ویژه جهان عرب نفوذوموجودیت خودرا حفظ‌کرد . چون احزاب بعثی دارای فلسفهٔ سیاسی و ایدئولوژی " ناسیونال سوسیالیستی " هستند . یعنی طرفدار فلسفهٔ سیاسی نازیسم براساس وحدت قومیت عربی می باشند . و لذا بنوعی نژاد پرستند و معتقد به پاکسازی نژاد عرب از دیگر نژادها می‌باشند ، دلیل ایدئولوژیک رژیم بعثی عراق در اخراجها و تبعیدهای دسته جمعی عراقیان غیر عرب مانند ایرانی ، افغانی ، پاکستانی و . . . همین مسئله است .
چنانکه موریس دوورژه نیز می نویسد ، فاشیسم از لحاظ سازمان سیاسی عین کمونیسم می‌ماند و در تقسیم بندی علمی و کلی رژیمها ، فاشیسم را رژیمی منشعبه از رژیم نوع روسی (شوروی) طبقه بندی میکنند . چون این دو مکتب سیاسی هر چند که در مبانی اقتصادی باهم تفاوت دارند و از نظر اجتماعی و تاریخی با یکدیگر ضدیت داشته اند ولی از لحاظ اصول کلی سازمان سیاسی شان بسیار شبیه همند . مثلا هردوبه تمرکز قدرت‌و هر دو به حزب واحد معتقد بوده و بالاخره هردو "توتالیتر" هستند [1]
موسولینی در تشریح مبانی فاشیسم گفته است که فاشیسم بامکان و سودمندی صلح پایدار اعتقاد ندارد .
فاشیسم تودهٔ مردم را پست ترین می داند و لذا با مارکسیسم که تسکین آلام و دردهای این طبقه را آرزو می‌کند ، ضدیت دارد .
فاشیسم با ایدئولوژی دمکراتیک و با لیبرالیسم سیاسی‌سر ستیز دارد . اما نظرهائی را که در لیبرالیسم و سوسیال دموکراتیک‌ارزش حیاتی

۱ــ برژیمهای سیاسی صفحه ۱۷۳تا۱۷۹ مراجعه شود

دارند حفظ می‌کند .

فاشیسم باصالت قهرمانان و دولت معتقد است و لذا می خواهد جهان را " بقرن دولت" منتقل سازد .

از نظر فاشیسم رشد و توسعه امپراطوری علامت زنده‌بودن‌وخلاف آن علامت انحطاط امپراطوری است . [۱]

بنابراین می‌توان اصول مکتب سیاسی فاشیسم را با توجه به‌شاخه های انشعابی آن مثل نازیسم و . . . به صورت ذیل بیان کرد .

الف ــ اصالت قدرت

ب ــ تمرکز قدرت و اصالت دولت .

ج ــ پستی توده های مردم و ملت .

د ــ تبعیض نژادی (ناسیونالیسم افراطی نازیستها) .

هـ ــ جواز سلطهٔ خارجی و عدم امکان صلح .

و ــ کنترل سیستم اقتصادی توسط دولت

ز ــ استبداد نظامی ــ نژادی

ح ــ پستی و رذالت انسان .

باید توجه داشت که صهیونیسم (نژاد پرستی نوع یهودی آن) نیز از لحاظ تقسیم بندی علمی جزء مکتب سیاسی فاشیسم و نیز رژیمهای فاشیستی است .

چون دارای بسیاری از اصولی است که برای فاشیسم بیان‌گردید .

بخاطر فراوان بودن کتاب فارسی در مورد صهیونیسم از شرح بیشتر آن صرفنظر گردید .

(درباره صهیونیسم مخصوصا سلسله مقالات مجله پیام انقلاب ،

۱ــ بفرهنگ سیاسی داریوش آشوری ص ۱۲۶ مراجعه شود و نیز به کتاب مکتبهای سیاسی بهاء الدین پازارگاد ص ۱۲۵ــ ۱۳۵ مراجعه شود

که‌ازطرف سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منتشر می‌شود بسیار جالب‌است)

۴ــ مارکسیســــــم

مارکسیسم نیز دارای مکتب سیاسی خاص خودش می باشد . مکتب سیاسی مارکسیسم ناشی از بینش ماتریالیستی آن در تفسیر تاریخ وطبیعت است . مارکسیسم طبیعت و تاریخ و بطور کلی هستی را فاقد شعور میپندارد و آنرا کور فرض می کند یعنی به ماده اصالت می‌دهد .

اولین نتیجه این پنداز فلسفی نفی دین ، انکار خدا و وحـــی خواهدبود ، برچنین مبنای‌فلسفی است که سخت ترین دشمن‌مارکسیسم دین و مذهب است .

مارکیستها مبارزه با مذهب را جزء باصطلاح رسالت انقلابـــی[۱] خود تصور می‌کنند . لکن بیشتر اوقات بخاطر عافیت طلبی و نفـــوذ در مردم آنرا " ایده‌آلیسم " می‌نامند .

درفرهنگ‌ومنابع و متون مارکسیستی هر وقت به واژه "ایده‌آلیسم" برخورد کردید بدانید که منظورشان از آن " دین و مذهب " است .

اما گاهی این لفافه و پوشش را کنار می گذارند و دشمنی خود را با خدا و دین آشکارا اعلام می‌دارند . این جملهٔ عاری از حقیقت مارکس از آن قبیل است که مذهب افیون توده هاست . و لذا فلسفه سیاســـی مارکسیسم برپایهٔ مبارزه با خدا و مذهب استوار است ، چنانکه سیاســـت کاپیتالیسم و لیبرالیسم بر تحریف ادیان و مسخ محتوای مذاهب‌قراردارد

مارکسیسم با نهاد دولت نیز (از نظر تئوری و نه عمل) سرستیز ومبارزه دارد . لنین میگوید :

۱ــ مجموعهٔ آثار لنین ص ۵۳۷ (مجموعه آثار یک جلدی)

کمون نخستین تلاش پرولتاریا برای‌خوردکردن ماشین دولتی بورژوائی و آن شکل سیاسی " سرانجام کشف شده" این است که می تواند و باید جایگزین شکل خورد شده گردد .[۱]

مارکسیسم با اینکه دولت را نفی می کند و به آن فحاشی می کند تمرکزقدرت‌راانکار نمی نماید و شیوهٔ توتالیتر را در حزب پرولتاریا پیاده می‌کند .

مارکسیسم بقول خودش ماشین دولتی بورژوازی را خورد می کند اما بجای آن یک ماشین دیکتاتوری چند موتوره را بنام حزب انحصاری طبقه کارگر و پرولتاریا بر جامعه تحمیل می کند که توان استبدادی‌واسارت آفرینی مضاعف دارد .

مبنای فلسفی مارکسیسم " ماتریالیسم دیالیکتیک" است . ومنظور ازآن حرکت دیالیکتیکی ماده است . منظور از دیالیکتیک تلقین‌تز امکان " اجتماع نقیضین" می‌باشد .

و جلوهٔ اجتماعی این مسئله به صورت تحلیل طبقاتی جامعه و تاریخ و مبارزه طبقاتی مشخص می گردد . در کشاکش آنچه که به اصطلاح " مبارزهٔ طبقاتی " نامیده می‌شود ، یک" طبقه" از جامعه به یک طبقهٔ دیگر تسلط پیدا می کند . و مشروعیت این تسلط بسته به" نو" و " کهنه" بودن آن طبقه می باشد .

نیتجهٔ حاکمیت مارکسیسم را می توان به عنوان" حصول استبداد طبقاتی و اسارت انسان" تعریف کرد .

بهرحال مبانی‌کلی مکتب سیاسی مارکسیسم را می توان در اصول زیر خلاصه کرد :

۱ــ مجموعه آثار لنین ص ۵۳۷ (مجموعه آثار یک جلدی)

الف ـ نفی دیـــــن

مارکسیسم چنانکه گفته شد باورمند پندار خرافی اصالت مـــاده می باشد ، و نتیجهٔ آن نفی و انکار دین و خداست .

و لذا مارکسیسم شاید معروفترین مکتب سیاسی باشد که به‌مذهب و خداپرستی و توحید اعلان جنگ داده است و اولین سـری از آموزشهای مارکسیسم ردخداومذهب‌واثبات‌اصالت‌ماده‌میباشد .

ب ـ تقنیـــن

تقنین یعنی قانونگزاری و وضع قانون . مارکسیسم چون مذاهب‌را اساسا منکر است و لذا برای اداره اجتماع از هیچ متن مذهبی استفـــاده نمی کند و لذا مجبور است دست به تقنین و قانونگذاری توسط بشر بزند .

البته تقنین ویژهٔ مارکسیسم نیست مکتبهای غیر الهی‌دیگرمانند ماکیاولیسم ، فاشیسم ، نازیسم و لیبرالیسم نیز معتقد به" تقنین"هستند .

ولی‌چنانکه درآینده نزدیک خواهیم گفت اسلام " تقنین"ندارد چون حق تقنین را ویژهٔ خدا می داند .

ج ـ تمرکز قدرت

مارکسیسم معتقد به حزب واحد انحصاری می باشد . معمولا این حزب را " حزب کمونیست" می نامند . احزاب کمونیست در آنجا ها کـــه حاکمیت پیدا کرده حاکمیت مطلق و دیکتاتوری خود را به بهانه‌نمایندگی طبقهٔ کارگر اعمال کرده است .

در ممالک کمونیستی معمولا تمام قدرت سیاسی و نظامـــــی و اقتصادی‌کشور دراختیار" کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست" قرار دارد . مانند

د ــ دعوت طبقاتـــــــی

مارکسیسم درمراحل‌مبارزاتی‌خود معتقد به‌دعوت انسانی نیست. یعنی مخاطب او تمام انسانها نیستند. بلکه دعوتش ماهیت طبقاتی‌دارد یعنی فقط یک‌طبقه‌ازانسان‌رامورد خطاب ودعوت قرار می دهد. پرولتاریا.

اما استراتژی دعوت اسلامی انسانی است. یعنی قرآن بـــا واژهٔ " یا ایها الناس" همهٔ انسانها اعم از فاسد و صالح را دعوت به ایمان و عدالت می کند. جهت دعوت و مبارزهٔ اسلامی طبقاتی است. یعنی بنفع طبقهٔ محروم و مستضعف دعوت و مبارزه می کند. اما ماهیت دعوتـــــش انسانی و بشر شمول است. و لذا در صورت پیروزی اسلام به سلطنت یک طبقه بر طبقهٔ دیگــــــر منجر نخواهد شد.

اما نتیجه عملی مکتب سیاسی مارکسیسم چنین چیزی است: دیکتاتوری پرولتاریا.

هــ سیاست دیالیکتیکی

مارکسیستها براساس بینش طبقاتی و باصطلاح دیالیکتیکی شـــان دارای سیاست‌دیالیکتیکی نیز هستند.

یعنی در مبارزهٔ اجتماعی معتقدند که باید ابتدا "دیالیکتیک" جامعه را کشف کرد و سپس آنرا تشدید نمود.

پس" کشف دیالکیکتیک جامعه" و" تشدید تضادها"ی آن پایهٔ سیاست اجتماعی مارکسیسم می‌باشد.

مارکسیستها در هر جا که خود حاکم نباشند، سیاستشان‌برتشدید

تضاد طبقاتی و اجتماعی آن جامعه قرار می گیرد.

آیا معنای " کشف دیالیکتیک جامعه و تشدید تضادها " رامیدانید یعنی چه؟

یعنی نقطهٔ ضعف و مبنای دسته بندی را در یک جامعه پیدا کند و برای بر انداختن آن نظام و قبضهٔ حکومت به آتش ضدیت هاومخالفتها و دسته بندی ها دامن بزنند.

بر این اساس مارکسیستها در جامعه" تشنج" می آفرینند. چون تشنج برشد تضادها کمک می کند.

بجرئت می توان گفت مارکسیسم بویژه در این بعد باماکیاولیسم یکی هستند چون هردو اصول اخلاقی را درجهت حاکمیت یافتن خود بزیر پا می‌گذارند.

ماکیاولیسم می‌گوید برای کسب قدرت و سلطنت و یا حفظ آن باید " به‌خوی حیوانی " درآمد و مانند شیر درنده و یا مثل روباه حقه باز و خدعه‌گر بود. این تز سیاسی و فرمول مبارزاتی ماکیاولی است.

مارکسیسم و مارکسیستها نیز میگویند برای برانداختن یک نظام و غلبه و پیروزی بر رقیب سیاسی باید دیالیکتیک آن جامعه را " کشف" نموده وبرآن اساس" تضادها راتشدید" کرد. وسائل و ابزار" تشدید تضادهای اجتماعی " زیادند.

از قبیل، ترور، احتکار، تهمت و شایعه پراکنی، دزدی مسلحانه و ایجاد جو ناامنی و...

روی همین اصل است که مارکسیسم هیچگونه اصلاحات مرحله ای را قبول ندارد. چون هرگونه بهبود وضع مردم و اصلاحات اقتصادی در جامعه‌ای که مارکسیستها حاکمیت ندارند، از میزان فشارها خواهد کاست و در نتیجه تضادهای اجتماعی و طبقاتی تضعیف و یا مخفی خواهند شد. و در نتیجه به نفع کمونیسم انقلاب رخ نخواهد داد.

پس چه بهتر که با تحمیل خلاف این مسائل برجامعه آنـــرا از سکوت و ایستائی نجات داد و . . .

" سیاست دیالیکتیکی " یکی از منحوسترین شیوه های سیاســی است و اصلی است که در واقع مارکسیسم آنرا از ماکیاولیسم به‌عاریت‌گرفته است .

و لذا مارکسیستها هرچند که در تمام جهان دارای یک‌جهانبینی و یک ایدئولوژی هستند ، لکن هیچوقت قادر نشده اند و قادر نخواهنــد شد یک سیاست همگون و واحد داشته باشند . برای اینکه هر کدام از آنها طبق اقتضای محیط و مکان و زمان" سیاست دیالیکتیکی " ویژه ای دارند .

لازم به یادآوری است که این سرنوشت سیاسی هر گروه و دستهٔ (حتی غیر مارکسیستی) است که دیالیکتیک را بعنوان باصطلاح " علــم مبارزه ! " اتخاذ کرده باشد و . . .

و ـ استبداد طبقاتی

نتیجهٔ عملی " تمرکز قدرت " و " سیاست دیالیکتی " مارکسیســم در صورت حاکمیت ، استقرار یک استبداد طبقاتی وحشتناک و هول انگیــز است که‌خود مارکسیستها با افتخار از آن به" دیکتاتوری پرولتاریا " تعبیر می‌کنند .

نمونهٔ عینی و عملی شده دیکتاتوری پرولتاریا و یا استبـــداد طبقاتی کشور روسیهٔ شوروی با " پرده های آهنین " معروف خود می‌باشد .

گفتیم " استبداد طبقاتی " به این دلیل است که استبداد انواع و وجوه مختلف دارد مانند استبداد سیاسی ، استبداد نظامی ، استبـداد پول و . . .

نتیجه مارکسیسم نیز استعداد طبقاتی است .

ز ـ اسارت انسان

خود استبداد طبقاتی نیز عملا " اسارت انسان را " نتیجـــــه می بخشد . نظام سرمایه داری انسان را تا حد یک حیوان بارکش پست و حقیر می کند و نظام مارکسیستی اورا زنجیری و اسیر می سازد . امانام‌این اسارت درفرهنگ‌مودبانه‌سیاستمداران مارکسیست ـ لنینیست " دیکتاتوری پرورلتاریا " است و نه اسارت و . . . [1]

۵ ـ " لیبرالیسم "

" لیبرال " لغتی یونانی‌بوده و در اصل به معنای" آزاد "میباشد بتدریج توسط فیلسوفان و سیاستمداران از آن معنای محـدودش عدول داده شده و بسط یافته و اکنون به صورت یک جریان سیاســـی ، اجتماعی و اقتصادی مطرح می‌باشد .

لیبرالیسم را بعنوان یک" مکتب سیاسی " در تحلیل نهائی باید با آنچه که" دموکراسی " خوانده می‌شود یکی گرفت . چون این دو جدائی اصولی از هم ندارند .

دموکراسی در لغت بمعنای حاکمیت مردم است و در اصطـــلاح سیاست کلاسیک عبارت است از مطلق انگاشتن ارادهٔ اکثریت وتحمیل‌آن برهمه . و مفهوم دیگر آن نیز عبارت است از لزوم شرکت آزادانهٔ افراد در بروز دادن آن اراده و امکان دادن باقلیت که تبدیل باکثریت شود .

۱ـ در تدوین بحث مارکسیسم از منابع ذیل استفاده شده است

۱ـ مجموعه آثار لنین ترجمه ۲و۳ ماتریالیسم دیالیکتیک استالین و تقی ارانی ۴ کتاب دولت ۵ ـ چهارمقاله فلسفی از مائو و . . .

لیبرالیسم و دموکراسی باین مفهوم ظاهری زیبا و جذاب دارند. چون دم از آزادی اراده و آزادی افراد و... میزنند و حتی دموکراتها گاهی برای گرم کردن بازار تبلیغاتی شان آنرا با " سوسیالیسم " نیز ازدواج و پیوند می‌دهند و مولود عجیب الخلقه و موهومی بنام "سوسیال دموکراسی" سزارین می‌کنند. و گاهی نیز مارکسیستهای لیبرال خودرا چنین معرفی می‌نمایند.

اما واقعیت این است که اینها همه تبلیغات است و از پایه بی اساس می‌باشد. چون لیبرالها وقتی دم از دموکراسی و آزادی می‌زنند میخواهند آزادی چپاول و غارت شرکتها و سوداگران و موسسات استثماری جهانی آنان یعنی کارتلها و تراستها رارسمیت‌بدهندو قانونی جلوه گر سازند و...

وقتی مارکسیستها و یا سوسیالیستها این واژه را بکار می برند، منظورشان این است که حزب خودرا به عنوان نماینده‌ٔ اکثریت توده یعنی دهقان و کارگر بر جامعهٔ دهقانی و کارگری تحمیل کنند.

دموکراسی در اصطلاح لیبرال مارکسیستها توجیه گر سلطه طبقاتی و در اصطلاح لیبرال کاپیتالیستها توجیه گر استثمار و غارت‌افراد و شرکتهای بهره کششان می باشد و...

لیبرالیسم در یک تقسیم بندی دقیق دیگر تقسیم می شود به

۱ـ الیبرالیسم سیاسی.

۲ـ لیبرالیسم اقتصادی

۳ـ لیبرالیسم مذهبی

لیبرالیسم سیاسی آزادی در تمام زمینه های اجتماعی را تبلیغ می‌کند.

لیبرالیسم اقتصادی بر عدم دخالت و کنترل دولتی اقتصادتکیه کرده و آزادی سوداگری را شعار می‌دهد.

لیبرالیسم مذهبی نیز آزادی انتخاب عقیده را در مورد ایمان و عدم ایمان بخدا تبلیغ می‌کند.

یک فرد لیبرال معتقد بهمهٔ اصول یاد شده می باشد.

و لذا شاید بتوان اصول اساسی لیبرالیسم را به صورت ذیل ترسیم کرد.

۱ـ تحریف دین

یک لیبرال یا خودش هیچ مذهبی را قبول نمی کند و یا مذهبی را قبول می کند. در صورت اول جزءماتریالیستها و مادیون و منکرین خدا است و در صورت دوم نیز چون مذهب را با عینک لیبرالیسم نگاه می کند و افراد را در رد و قبول خدا و دین مختار می گذارد و رد آنرا زشت نمی شمارد، و لذا عملا دین را تحریف می کند، و مسخ می سازد. چون جبهه ای در برابر الحاد و بیدینی نمی گیرد.

۲ـ تقنین

لیبرالیسم نیز معتقد به وضع قانون توسط بشر بدون الهام‌گرفتن الزامی از منابع وحی و الهی می باشد. و لذا در این قسمت نیز همانند سایر مرامهای باطل است که تقنین منهای وحی اساس کارشان است.

۳ـ آزادی فرد

آزادی افراد چه در زمینهٔ مسائل اجتماعی و سیاسی و چه در زمینهٔ مسائل اقتصادی و تجارتی، اصل‌دیگرلیبرالیسم‌است. ودراینمورد بیشتر از فلاسفه و اقتصاد دانان طبیعی (فیزیوکراتها) الهام‌گرفته‌است.

۴ـ اصالت سود

با توجه به معنای فلسفی و اقتصادی لیبرالیسم " سود "وسودآوری درآن مکتب‌اصالت پیدا می‌کند و اصل اتخاذ می‌شود . افراد آزادنــد هر مقدار که بتوانند و از هر طریقی که باشد سود کسب کنند .

۵ ـ استبداد پول

نظام اجتماعی که براساس لیبرالیسم ساخته می‌شود ، جامعـــه‌و نظامی است که درآن" پول حاکم " است . و حکومت پول درآنجاانحصاری و استبدادی است .

استبداد پول با سایر استبدادها تفاوت زیادی دارد . چون در چنین جامعه ای علی الظاهر آزادی هست‌وآنهم در نهایت‌آن .انتخابات آزاد ، تجارت آزاد ، عقیده و دین آزاد ، روابط جنسی‌افسار گسیخته آزاد (فحشاء آزاد) و مطبوعات آزاد و. . .

اما در واقع استبداد مطلقه‌ای حاکم است که تاروپود شاید بسیار محکمتر از دیکتاتوری پرولتاریای شرق باشد . چون در چنین جامعـــه ای چند سرمایه‌دار و سوداگر بزرگ و عمده تمام سرنوشت کشور را بطور نامرئی در دست دارند .

کارخانه ها مال آنهاست و رزنامه ها مال آنهاست سینماهـــاو مراکز تولید فیلم مال آنهاست ، صنایع کشوری و نظامی مال آنهاست‌و . .

و بقیه ملت نیز همگی باین چند خانواده سوداگر کار می کنند و لذا عملا هیچ کس امکانی ندارد برای وصول به مرحله قدرت نمونهٔ ایـن جوامع ، ملل اروپا و آمریکای شمالی هستند . در چنین جوامعی‌خصوصیات ذیل جریان دارد .

الف ــ شعار آزادی بصورت ظاهر در اوج خود است .

ب ــ این شعار در مرحلهٔ عمل بوسائل گوناگون خنثی وبی تاثیر

می‌شود تا ملت این شعار را بدهند ولی عملا استفاده نکنند و برای این منظور شیوه های ذیل اتخاذ می‌شود .

۱ـ مغز شوئی . مغز عمومی توسط سینماها ، رادیو و تلویزیون و مطبوعات و . . . شستشو داده می‌شود و غیر مستقیم و مستقیم به آنهاخط می‌دهند .

۲ـ زندگی قسطی . در چنین جوامعی بر اساس ربا موسسات پولی و غیره مردم را استثمار می‌کنند و مصرفی بار می‌آورند . و با رایج ساختن " اقساط" مردم را مشغول زندگی قسطی می‌کنند ، تا کسی فرصت پیدا نکند که برای مسائل جامعه و خویشتن فکری بکنند .

۳ـ دو قطبی کردن جامعهٔ در چنین جوامعی سوداگران باطرحها و نقشه‌های ماهرانه در جامعه دو جریان بظاهر غیرهم و رقیب همدیگر می‌سازند و با موضعگیریهای متفاوت در شرایط مختلف مردم را بدینوسیله کنترل می‌کنند . مثل حزب جمهوریخواه و حزب دموکرات درآمریکاو . . .

۶ـ استثمار انسان

نتیجه اعمال این سیاست این است که سود اصالت پیدا می کند و برای حصول هرچه بیشتر آن انسان باید هرچه بیشتر مورد بهره کشی قرار گیرد و استثمار شود .

وآنان این کار را می‌کنند . در نظام کمونیستی انسان مثل یک دیو وحشتناک اسیر می گردد و به زنجیر کشیده می‌شود . و در نظام کاپیتالیستی لیبرالها از انسان مثل یک خر دا حونه وآسیاب بارکشی می‌شود .

این است   سرنوشت غم انگیز انسان در قرن بیستم .

وآیا در این میان راه نجات و فلاحی نیست؟ منجی و هدایتگر و منذری نیست و . . . **الیس الصبح بقریب** "؟

چرا. شب سپری می‌شود. افق سرخگون است. او آبستن نوراست وآنرا بما هدیه خواهد کرد. آری آفتاب اسلام، دین خداست که در این میان و در این قرن وحشت وغربت مارا به ایمان می خواند. والفجر...[۱]

۶ـ "مکتب سیاسی اسلام"

اکنون که با تعدادی از مکتبهای سیاسی جهان آشنا شدیم و نیز به نواقص و انحراف این مکاتب باطل پی بردیم، خوب است که مهمترین اصول زیرین مکتب سیاسی اسلام را نیز بشناسیم.

این شناخت خود بخود خواننده را به مطالعه تطبیقی مکتب سیاسی اسلام با دیگر مکاتب سیاسی وادار خواهد ساخت. البته بررسی و تحقیق در" مکتب سیاسی اسلام" و اصول و فروع آن مستلزم نگارش کتاب جداگانه و مستقلی است ولکن چون این فعلا برای ما مقدور نیست و لذااز آنچه که مقدور است نباید صرفنظر کنیم.

در اینجا فقط برخی از خصوصیات و ویژگیهای مهم و برجستهٔ مکتب سیاسی اسلام را بازگو خواهیم کرد و نه بیشتر. و شاید بتوان این ویژگیها رادر عناوین آتیه خلاصه کرد.

الف ـ امتزاج عنصر دین با سیاست

یکی از بارزترین خصوصیات مکتب سیاسی اسلام نسبت به سایر مکاتب سیاسی این است که در مکتب سیاسی اسلام " عنصر دین" ومذهب با سیاست‌امتزاج دارد، یعنی باهم ترکیب وجودی دارند و دارای یک

۱ـ در این‌بحث ازکتاب مکتبهای سیاسی‌بهاءالدین پازارگاد و فرهنگ سیاسی‌داریوش آشوری بصورت غیر مستقیم استفاده شده است.

ماهیت و هویت هستند .

و لذا با تفریق اسلام از سیاست ، سیاست عبارت خواهد بود از مجموعه شعبده بازی های اجتماعی در جهت به بردگی کشیدن و بازی ـ دادن انسان ها و نیز اسلام منهای سیاست تبدیل خواهد شد به عامل تخدیر توده ها برای حکام جبار و مزور . چونکه اسلام و سیاست باهمدیگر " امتزاج" دارند و سیاست بعدی از تشریع اسلامی است . امتزاج با " اختلاط" فرق دارد . اختلاط آن است که دو و یا چند جنس را در هم مخلوط کنیم بطوریکه قابل جدا کردن باشند مانند اختلاط نخود با لوبیا که می توان آنهارا از هم جدا ساخت بدون اینکه به ماهیت آن خللی وارد شود .

اما امتزاج " ترکیب " است . مانند ترکیب شیمیائی ئیدرژن با اکسیژن که مایهٔ حیات یعنی آب را نتیجه می دهد و" آب " در صورتی آب است که این ترکیب بهم نخورد . در صورت بهم خوردن این ترکیب دیگر در عالم خارج آبی وجود ندارد . و نیز مثل " آلیاژ" . آلیاژ همجوشی وجودی و همبستگی و ترکیب دو فلز را گویند . مانند ترکیب طلا با مس ، ترکیب نقره با مس و فلزات دیگر که از طریق ذوب کردن آنها انجام می گیرد .این امتزاج است . طلا و نقره هرچند فی حد ذاته و خود بخودی هرچند که گرانبها و مورد توجه هستند ، اما بدون مس نیز تاب و مقاومت خارجی ندارند و بزودی سائیده می‌شوند و از بین می‌روند .

اسلام و سیاست نیز عین ترکیبهای شیمیائی و ترکیبهای آلیاژی باهم امتزاج دارند یعنی قابل تفکیک نیستند ، و برخی از شواهد این واقعیت را تاکنون ملاحظه کرده اید اما برای هرچه عمیق‌تر دریافتن این مسئله مروری در فقه اسلام و منابع فقه اسلام بکنیم آنوقت ببینیم اسلام چگونه با سیاست ، اجتماع ، اقتصاد و حکومت و . . . واقعا جوش خورده و ترکیب پیدا کرده است .

یکی از کتب ارزشمند و مورد قبول شیعه و سنی کتاب معــــروف " خلاف " است که در فقه تطبیقی نوشته شده است و نویسنده آن شیــــخ الطائفه طوسی از ارکان و اعاظم تاریخ فقاهت و حدیث و تفسیر قرآن‌است

شیخ طوسی در کتاب خلاف ابواب (کتب) فقهی را در هشتاد و چهار کتاب مستقل عنوان‌گذاری نموده و مورد بحث قرار داده است. ما فقط عناوین و نامهای آن فصول و کتب را ــ که تشکیل دهنده تارو پــــود شریعت اسلام هستند ــ در اینجا ذکر می کنیم و سپس قضاوت نهائــــی‌را بعهدهٔ خود خواننده محترم می گذاریم که بداند چند در صد فقه اسلام به مسائل و موضوعات سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی و تربیتی یعنی احکام حکومتی مربوط می‌شود و چند در صد دیگر به عبادات به معنای اخص‌آن ؟

البته چنانکه می‌دانیم حتی عبادات به معنای اخص آن نیــز در اسلام با سیاست جوش خورده است مانند قیام توحیدی هفته یعنی نماز و نیایش دسته جمعی امت مسلمان که بامامت " امامی الزاما مسلح " بایــــد اقامه شود و درآن حتما باید دو خطبه و سخنرانی ایراد گردد و مسائل‌روز درآن خطبه بررسی شود . (= نماز جمعه)

و نیز مانند نماز جماعت نمازهای یومیه و مانند نماز عیدیــــن‌و مانند حج و . . . که همه شان آمیخته و معجونی از نیایش و پرستش‌خداوند یکتا و جهت‌گیری سیاسی و اجتماعی می باشند .

بهرحال شیخ طوسی کتب و ابواب فقهی را به این صورت ذکــــر و تدوین کرده است .

۱ــ کتاب طهارت ۲ــ کتاب الحیض والنفاس والاستحاضــــه ۳ــ کتاب الصلات ۴ــ کتاب صلات الجماعه (نماز جماعت) ۵ ــ کتاب صلات المسافر ۶ ــ کتاب صلات الجمعه ۷ ــ کتاب صلات الخوف ۸ــ کتاب‌صلات العیدین ۹ــ کتاب صلات الکسوف (نماز آیت) ۱۰ ــ کتاب الاستسقــــاء (طلب باران) ۱۱ــ کتاب الجنائز (احکام مربوط بکفن و دفن اموات و

شهداء) ۱۲ـ کتاب زکات ۱۳ـ کتاب زکات الفطره ۱۴ـ کتاب الصیام ۱۵ـ کتاب الاعتکاف ۱۶ـ کتاب الحج ۱۷ـ کِتابِ البیوع (آداب وقوانین مبادلات اقتصادی و بازرگانی) ۱۸ـ کتاب السَّلَم (نوعی معامله که در آن جنس نسیه و پول نقد است) ۱۹ـ کتاب رهن ۲۰ـ کتابُ التّفلیس (مربوط به احکام ورشکستگی) ۲۱ـ کِتابُ الحَجر (مربوط باحکام مواردی که انسان از مال خودش سلب اختیار و یا سلب مالکیت می شود) ۲۲ـ کتاب الصلح ۲۳ـ کتاب حواله ۲۴ـ کتاب ضمان ۲۵ـ کتاب شرکت ۲۶ـ کتاب وکالت ۲۷ـ کتاب اقرار ۲۸ـ کتاب عاریه ۲۹ـ کتاب غصب ۳۰ـ کتاب شفعه (در احکام مالکیتهای مشاع) ۳۱ـ کتاب القراض (مربوط به وام و قرض) ۳۲ـ کتاب مساقات(احکام باغداری وآبیاری)۳۳ـ کتاب الاجاره ۳۴ـ کتاب مزارعه ۳۵ ـ کتاب احیاء الموات (قوانین ارضی و زراعی) ۳۶ـ کتاب الوقوف والصدقات ۳۷ ـ کتابُ هبه ۳۸ـ کتاب لقطه (احکام چیزهائی که انسان پیدا می کند) ۳۹ـ کتاب فرائض (ارث) ۴۰ کتاب وصایا ۴۱ کتاب ودیعه ۴۲ ـ کتاب قسمت فیء و غنائم ۴۳ـ کِتابُ قِسمَةُ الصَّدَقات ۴۴ ـ کتاب نکاح ۴۵ـ کتاب صداق (مهریه) ۴۶ کتاب ولیمه ۴۷ـ کِتابُ القِسم بَینَ الزَّوجاتِ (احکام مربوط به تقسیم عادلانه وقت شوهر بین همسرانش در صورت تعدد زوجات) ۴۸ـ کتاب خلع ۴۹ـ کتاب طلاق ۵۰ ـ کتاب الرجعه ۵۱ ـ کتاب ایلاء ۵۲ ـ کتاب ظهار ۵۳ـ کتاب لعان ۵۴ـ کتاب النَفَقات ۵۷ ـ کتاب الجنایات ۵۸ ـ کتاب دیات ۵۹ ـ کتاب القِسامَة ـ ۶۰ کتاب کفارهٔ قتل ۶۱ ـ کتاب الباغی (احکام مربوط به اهل بغی و کسانیکه بر امام عادل مسلمین خروج مسلحانه می‌کنند) ۶۲ـ کتاب مرتد ۶۳ ـ کتاب حدود ۶۴ ـ کتاب سرقت ۶۵ـ کتاب قَطّاعُ الطّریق (مربوط به احکام ومجازاتِ راهزنان و محاربین) ۶۶ـ کتاب الاشربه (نوشیدنیها) ۶۷ـ کتاب قتال اهلِ رِدَّه ۶۸ـ کتاب صَولَةُ البَهیمَة (دربارهٔ دفاع انسان از خود در برابر حیوانات مهاجم و اینکه در صورت کشته شدن حیوان او

ضامن است یانه) ۶۹ـ کِتابُ السِّیر (درباره‌ٔ جهاد و امر بمعروف و نهی‌از منکر) ۷۰ـ کتاب جزیه (قوانین‌مربوط به اهل ذمه) ۷۱ـ کتاب الصید و الذبائح ۷۲ ـ کتاب ضَحایا (احکام قربانی کردن) ۷۳ ـ کتاب اطعمه (خوردنیها) ۷۴ـ کتاب السّبق (آئین مسابقات مرکبهای جنگی) ۷۵ ـ کُتُب الأَیمان (سوگند و احکام آن) ۷۶ـ کتاب النُذور ـ ۷۷ـ کتاب آداب القضاء ۷۸ـ کتاب شهادات (بحث در ارزش قضائی‌گواهی‌وشهادت) ۷۹ـ کتاب الدّعاوی وَالبَیّنات (بحث در ادله و براهین قضائی) ۸۰و۸۱ و۸۲ و۸۳ کتاب العتق ، کتاب المُکاتَب ، کتابُ المُدَبّر و کِتاب اُمّهاتِ الاَوْلادِ (درباره‌ٔ آزاد ساختن برده ها و شیوه های آن)

خواننده‌ٔ محترم . اینها عناوین کلی یک دور فقه اسلامی و شیعی می باشد ، شما یک بار دیگر آنرا مرور کنید و با دقت بیشتر مطالعه نمائید ، آنوقت خود قضاوت خواهید کرد که اسلام از سیاست و اقتصاد و اجتماع و حکومت جدا نیست و اینها نیز از اسلام جدا نمی باشند ؛ بلکه " امتزاج" کامل در این بین موجود است . و این یکی‌از اساسی ترین و مهمترین مشخصه‌ٔ مکتب سیاسی اسلام نسبت به سایر مکاتب است .

پس نتیجه‌ٔ نهائی بحث این شد که مکتب سیاسی اسلام آمیخته و امتزاج یافته با دین است .

ب ـ پیوند سیاست با آخرت

ویژگی و مشخصه‌ٔ دیگر مکتب سیاسی اسلام این است که در این مکتب حرکت سیاسی افراد با سرنوشت اخروی و آن جهانی آنها پیوند و رابطه دارد . و همین مسئله یکی از مبانی مسئولیت وتعهد" در جهان بینی و نیز حقوق اسلامی است .

و همین مسئله است که " شهادت" و در راه خدا کشته شدن را

به عنوان یک " مکتب " بوجود آورده است و سمبل آن ائمهٔ معصومین بویژه علی بن ابیطالب و امام حسین می‌باشند .

به خاطر آخرت باوری است که انسان مسلمان مرگ سرخ وشهادت را در زمانی که ستم و شرک سایه گسترده و هر گونه امکان عملی از انسان سلب شده بعنوان یک تاکتیک سیاسی و به عنوان یک آرمان انتخاب میکند .

و این پیوند سیاست با سرنوشت اخروی انسان باعث می شود که دشمن هیچگاه نتواند از وضعیت نیروهای مسلمان و مومن تحلیل‌وبرداشت صحیح کرده و برآن اساس عمل نماید و . . .

این نیز ویژهٔ مکتب سیاسی اسلام است و سخن‌معروف امام خمینی که " مکتبی‌که‌شهادت‌داردا‌سارت‌ندارد "منطبق‌برهمین‌مسئله‌میباشد

ج ـ حکومت خدا برمردم

مکتبهای سیاسی شعارهای حکومتی مختلفی دارند . مانندحکومت مردم برمردم ، دموکراسی ، دموکراسی توده ای و . . . که طبق آن شعار ها یاباید یک اقلیت از پیش خود قانون وضع کند و بر اکثریت حکومت نماید و یا برعکس اکثریت قانون وضع نماید و بر اقلیت حکومت کند و یا همه‌در تقنین شرکت کنند و بدینوسیله مردم برمردم حکومت کند .

اما اسلام هیچکدام از این شعارها را قبول ندارد . چنانکه گفته خواهد شد در مکتب سیاسی اسلام بشر (چه اکثریت و چه اقلیت و چه عموم مطلق مردم) حق تقنین و وضع قانون از پیش خودشان ندارند .اگر قوهٔ مقننه نیز در اصطلاح مسلمین بکار رود منظور از آن استنباط احکام و قوانین اسلام و یا شناخت مصادیق و موضوعات احکام و مطابقت دادن‌آن میباشد . " تقنین و تشریع " ویژهٔ حضرت احدیت یعنی خداوندیکتاست .

و لذا در اسلام هیچکس بر هیچکس حکومت نمی کند بلکه خدابر همه حکومت میکند . حاکم شرع اسلامی و امام مسلمین نیز به همان اندازه

مشمول قوانین است که یک چوپان مسلمان و . . .

این مسئله از جمله مشخصات و ویژگیهای مکتب سیاسی اسلام می باشد .

و شما با مقداری تعمق و مطالعه در سیستم حکومتی اسلام وقوانین قضائی آن این مطلب را بخوبی درخواهیدیافت .

د ـ استنباط احکام

یکی از ویژگیهای مکاتب غیر اسلامی و باطله این است که معتقد به تقنین مستقل" بشر هستند .

اما اسلام درست در جهت مخالف این مسئله است . در مکتب سیاسی اسلام بشر حق تشریع و تقنین" ندارد . حتی پیغمبران نیزازپیش خود چیزی نمیتوانند بگویند . بلکه فقط وحی الهی است که منبع مطالعه و تفحص برای استخراج قوانین زندگی است .

قوانین لازمه را خداوند خودش وضع کرده و ما فقط باید آن قوانین را بشناسیم و کشف و استخراج و استنباط کنیم و با مصادیق و موضوعات خارجی مطابقت بدهیم ولکن حق نداریم خودمان قانون وضع کنیم مگر آنکه آن قوانین نقل بمفهوم و نقل بمعنای همان شریعت الهی باشد و باآن مخالفت نداشته باشد .

و لذا در مکتب سیاسی اسلام بجای" تقنین" و تشریع " استنباط احکام " و استخراج احکام وجود دارد . و این مسئله بر مبنای باور به جاودانگی و اصالت اسلام استوار می باشد .

هـ ـ کرامت انسان

یکی دیگراز خصوصیات مکتب سیاسی اسلام ارجمندی انسان و

کرامت آن به عنوان خَلیفَةُ اللّهِ و جانشین خدا در زمین است.

طبق آیات متعدد قرآنی و احادیث مکرر نبوی انسان دارای کرامت شرافت و افضلیت نسبت بسایر موجودات و مخلوقات است. یعنی در طبیعت بعنوان خلیفهٔ خدا اصالت دارد. [۱]

خداوند در قرآن مجید با صراحت تمام بارها انسان را جانشین و خلیفهٔ خود در زمین معرفی کرده و کرامت و افضل بودن او نسبت به سایر موجودات عالم با روشنی بسیار کامل و غیر قابل توجیه بیان فرموده است و لذا مکتب سیاسی اسلام بر خلاف سایر مکاتب که به حقارت، رذالت و پستی انسان و یا تعدد نژادها و پستی برخی از نژادها معتقدند، بخداگونگی وشرافت و کرامت انسان معتقد است [۲]

و ـ وحدت نژاد انسانی و تساوی حقوقی آنها

یکی دیگر از مشخصات مکتب سیاسی اسلام اعتقاد به وحدت نسل و نژاد بشری است. اسلام معتقد است انسانها همه از یک پدر ومادر آفریده شده اند. چه سیاه پوست و چه سفید پوست و چه سرخ پوست وچه نژادهای دیگر. و لذا هیچ تیره و نژادی حق اولویت، افتخار و برتری نسبت بسایرین را ندارد. و هیچکس بخاطر قومیت و نژادش ورنگ پوستش نمیتواند عزیز ویا ذلیل شود.

ملاک فضیلت انسان فقط " تقوا " و ایمان و خلوص و فضائل معنوی اوست.

" ای انسانها . ماهمهٔ شمارا از یک مرد و یک زن آفریدیم وسپس"

۱ـ به سوره های بقره آیه ۳۰ و انعام آیه ۱۶۵ و یونس ۱۴ و ۷۳ و فاطر آیهٔ ۳۹ مراجعه شود

۲ـ سورهٔ اسراء آیه ۷۰

" تیره تیره قرار دادیم تا از هم باز شناخته شوید و عزیزترین"
" شما در پیشگاه خداوند فقط با تقواترین شماست" [۱]
و نیز در حدیثی وارد شده که پیغمبر (ص) فرمودند:
عرب و عجم وقریش و غیر آن‌هیچکدام نسبت به همدیگر برتری ندارند مگر با تقوا.

ز ـ حریت انسان

مسئله دیگر حریت و آزادی ذاتی و خلقتی و فطری انسان است که اسلام و مکتب سیاسی اسلام آنرا تبلیغ می‌کند.
در این مکتب انسان ذاتا و بالفطره آزاد است و لذا هیچ کس نمیتواند این انسان آزاد را به بردگی و استعباد خود بکشد. در فقه اسلامی حتی پدر و مادر نیز نمیتوانند و حق ندارند اولاد و فرزندان‌خود را زیر سلطهٔ کامل خود درآورده و مثلا آنهارا بفروشند.
چون خداوند انسان را بالفطره آزاد و حر آفریده است.
علی (ع) میفرماید "وَلَاتَكُن عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدجَعَلَكَاللّٰهُ حُرًّا" [۲]
یعنی خداوند ترا ای‌انسان آزادآفریده، پس خودرابردهٔدیگری قرار مده.

ح ـ حرمت خدعه

با توجه به اصول و مبانی که بیان شد، مکتب سیاسی اسلام

۱ـ سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳
۲ـ نهج البلاغه نامه ۳۱ ص ۹۲۹ فیض

" خدعه و نیرنگ" را حتی در معرکه و میدان جنگ و نبرد نیز حرام می داند.

مثلا حرام است که انسان بدشمن خود بگوید تو در امان هستی و پس از تسلیم شدن اورا بکشد، چونکه این خدعه است [1]

همینطور اگر دشمن در حین جنگ گمان برد که از طرف سپاه مسلمین باو علامت " امان" داده می‌شود. و باین قصد خودرا تسلیم کرد و سپس معلوم شد که مسلمین باو امان و علامت امان نداده بوده اند، بلکه او اشتباه فهمیده است، در چنین موردی مسلمین حق ندارند دشمن جنگی خودرا اسیر کنند و یا بکشند باید اورا به محل اولی خود برگردانند [2]

اما ماکیاولیستها و مارکسیستها خدعه را جایز می شمارند وبرآن اساس در صحنهٔ سیاست عمل می‌کند. چنانکه کاپیتالیستها نیز اینطور هستند.

ط ـ قبول سازمان دولت

مکتب سیاسی اسلام نهاد دولت را در جامعه برای همیشه به عنوان سازمان سیاسی ملت و مردم به رسمیت می شناسد و فلسفهٔ وجودی آنرا "نیاز جامعه" بمدیریت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی میداند و نه آنچنانکه مارکسیسم می پندارد ساخته طبقه ستمگر.

اسلام معتقد است دولت و حکومت در تمام شرایط تاریخی و اجتماعی ضرورت دارد و آنرا طبقهٔ بهره کش و ستمگر تاریخ نساخته اند،

۱ـ اَلنِّهایَةُ فِی مُجَرَّدِ الفِقهِ وَالفَتاوا ص ۲۹۳ از شیخ طوسی

۲ـ تذکره الفقهاء محقق حلی ج۱ کتاب جهاد

بلکه ستمگران در طول تاریخ آنرا غصب و از مردم دزدیده اند. و از آن بعنوان بازوی مسلح در سرکوبی مردم سوء استفاده کرده اند. و لذاوظیفه خلقها نفی و انکار اساس دولت نیست بلکه وظیفهٔ آنها استرداد این‌حق غصب شده از ستمگران و تغییر شکل دادن آن از قیافه و سیستم ستمگرانه براساس اصول عدل قسط‌آمیز می‌باشد.

و لذا خداوند در قرآن مجید در تحلیل هدف بعثت و حرکت انبیاء چنین می فرماید:

ما پیامبران را فرستادیم و نیز" کتاب و میزان و آهن" را برای مردم فرستادیم تا مردم قسط و عدالت را بپای دارند و اقامه کنند [1]

در جای دیگر می فرماید:

... وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ "[2]

یعنی حکومت را براساس قسط استوار کن براستی که خداوند بر پا دارندگان قسط و عدالت را دوست می دارد.

علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

اساس حکومت لازم و غیر قابل اجتناب است. و اساس آنرا نمی‌توان منکر شد. مسئله این است که دولت عدل و قسط را باید سرکار آورد، در غیر اینصورت حکومت جور و ستم جای این خلا را پر خواهد کرد.

در صدر اسلام فرقهٔ منحرف و گمراه "خوارج" بااستفاده‌انحرافی ازآیه لاحکم الا لله اساس سازمان دولت و حکومت را منکر شده بودند، حضرت‌علی (ع) در پاسخ‌آنان فرمود " این‌سخن حقی است که ازآن

۱ـ سوره‌حدید آیه۲۴

۲ـ سوره مائده آیه ۴۲

برداشت باطل و نادرست می‌کنند "
" بلی .من‌هم قبول دارم که حکومت از آن خداست و لکن این "
" سخن بمعنای نفی ضرورت حکومت و امارت نیست ، در جامعه "
" بناچار باید حکومتی در کار باشد و شخصی به عنوان حاکم و "
" امیر مشغول اداره‌ٔ امور شود ، و این اجتناب ناپذیراست ،چه "
" امیر عادل باشد و چه امیر نابکار و فاجر و در سایه‌ٔحکومت "
" است که مومن به عمل و طاعت مشغول می‌شود و کافر نیز از "
" زندگی بهره‌ٔ مادی خودرا می گیرد تا آنکه سرانجام و اجل "
" هریک فرا رسد ، در سایه‌ٔ دولت است که مالیاتها جمع آوری "
" میگردد وجلو هرج و مرج و تجاوز گرفته می‌شود و راهها "
" امنیت پیدا میکنند و توسط نیروی دولت است که میتوان‌حق "
" ضعفا را از اقویا و گردن کلفتان باز پس گرفت و درسایه‌دولت "
" است که نیکان میتوانند آسوده از آزار فجار نفس راحتی "
" بکشند " ۱

۱ــ وَ مِنْ کَلامٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ ، فِی الْخَوارِجِ لَمّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ " لاحُکْمَ اِلّا لِلّه " ، قالَ عَلَیهِ السَّلامُ :

کَلِمَةُ حَقٍّ یُرادُ بِها الْباطِلُ ، نَعَمْ اَنَّهُ لاحُکْمَ اِلّا لِلّهِ ، وَلٰکِنَّ هٰؤُلاءِ یَقُولُونَ لااِمْرَةَ اِلّا لِلّهِ ، وَ اَنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ بَرٍّ اَوْ فاجِرٍ ، یَعْمَلُ فی اِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ یَسْتَمْتِعُ فیها الْکافِرُ وَ یُبَلِّغُ اللّهُ فیهَا الْاَجَلَ ، وَ یُجْمَعُ بِهِ الْفَیْءُ وَ یُقاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ یُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعیفِ مِنَ الْقَوِیِّ حَتّی یَسْتَریحَ بَرٌّ وَ یُسْتَراحَ مِنْ فاجِرٍ .

نهج البلاغه خطبه ۴۰ ص ۱۲۵ فیض الاسلام

اصول سیاست داخلی اسلام

(۱)

اِعمال و اِحیاء شعائر

الف ـ معنای شعائر

ب ـ سند رسمی ومکتبی شعائر

ج ـ برخی از شعائر مهم اسلامی

اعمال و احیاء شعائر

. . . تاکنون بحث های ما تقریبا جنبهٔ مقدماتی داشتند وبه عنوان‌تمهید وزمینه‌سازی برای ورود دراصل‌مطلب و درک بهترآن‌بودند.

یعنی برمحورتعریف فقه، شناسائی اقسام و شاخه های آن‌وتبیین مفهوم سیاست و اصالت آن در دین اسلام و بالاخره بافت سیاسی جامعه اسلامی و مسائل مشابه اینها دور می‌زد.

و اکنون می‌خواهم مسائل و موضوعات دیگری را مطرح سازم که این موضوعات بیشتر به متن فقه سیاسی مربوط می‌شوند. و لذا از اینجا ببعد بررسی اصول سیاست اسلامی را در زمینهٔ مسائل سیاست داخلی و خارجی آغاز کرده و در طی مباحث متعدد ادامه خواهیم داد.

نخست بررسی " اصول سیاست داخلی اسلام " را شروع می‌کنیم. و پس از پایان آن " اصول سیاست خارجی اسلام " را بررسی خواهیم کرد و در حدود امکانات کنونی و ظرفیت این نوشته با مبانی و اصول آن آشنا خواهیم شد.

بررسی اصول هریک از دو مبحث در قسمتهای جداگانه ای انجام خواهد گرفت و لذا اکنون بررسی اصل اول از اصول سیاست داخلی را تحت عنوان" اعمال و احیاء شعائر مکتبی " آغاز میکنیم.

از وظایف فقیه و حاکم اسلامی و امت مسلمان این است که در

خارج از کشور اسلامی و در ممالک کافر و مشرک و ملحد اسلام را تبلیغ کنند و آنانرا " دعوت" به اسلام و به‌کار گرفتن قوانین و دستورات فردی و اجتماعی اسلام بنمایند.

و در درون ممالک اسلامی و در میان مردم مسلمان باید سیاست رهبری و حکومت اسلام بر اِحیاءِ " شعائر اسلام " و اِعمال و ترویج آن در جامعه استوار باشد.

این اولین و اساسی ترین اصل در سیاست داخلی اسلام است. اسلام با شعائرش زنده است و لذا این شعائر باید زنده نگه داشته شده و در زندگی روزمرهٔ مسلمین تدخیل شود.

و ادخال و ترویج و بهم آمیختن زندگی مسلمین با شعائر اسلام و الهی در درجهٔ نخست وظیفهٔ علماء دین و حکومت اسلام است و در درجهٔ دوم وظیفه فرد فرد خود ملت مسلمان است که حفظ شعائر الهی نمایند. و آنهارا با زندگی و حیات فردی و اجتماعی خودشان درهم بیامیزند. اما ایجاد زمینه برای رواج و احیاء شعائر الهی و اسلامی وظیفه دولت اسلامی است.

و ما در این قسمت از مباحث فقه سیاسی می خواهیم بااین‌مسئله آشنا شویم. و لذا خطوط‌کلی بحث در محور عناوین ذیل دور می‌زند.

الف ـ معنای شعائر؟

ب ـ سند رسمی و مکتبی شعائر.

ج ـ برخی از شعائر مهم اسلامی.

و اکنون أز قسمت الف بحث‌مان را شروع کرده و ادامه می‌دهیم.

الف ـ معنای شعائر

قبل از همه چیز لازمست که معنا و مفهوم " شعائر" معلوم شود و تعریف دقیق آن روشن گردد تا برآن اساس مصادیق فقهی و خارجی آن‌را بتوان شناخت.

شعائر جمع کلمه " شعار" است و بمعنا " شعارها " می باشد.

اما خود " شعار" چیست؟ و چه معنائی دارد؟

" شعار" دو گونه و دو نوع تلفظ ادبی دارد و براین مبنا نیز دو معنا دارد:

۱ـ شَعار بروزن" مزار" یعنی با فتحهٔ" ش" به محل التصاق و برخورد و چسبیدن لباس زیرین انسان با پوست بدنش گفته می شود. و مقابل لغوی آن کلمه" دَثار" است.

و دثار به محل التصاق لباسهای روئین گفته می‌شود.

اگر شعائر جمع کلمهٔ شعار باین معنا باشد منظورآن است که انسان مسلمان در زندگی خود یک سری شعارهائی دارد که جزء تن و وجودش هستند و از او هرگز جدا نمی‌شوند و در هیچ شرایطی میانشان فاصله ایجاد نمی‌شود.

۲ـ تلفظ ادبی دوم شِعار با کسرهٔ" ش" آن ست، و در این تلفظ شعار هموزن کلمهٔ" وقار"می‌باشد.

در صورتیکه شعار را باکسره بخوانیم به معنای علامتی است که‌به عنوان پرچم در جنگها حمل می‌کنند تا سربازان و جنگجویان بر محورآن گرد آیند و جهت را گم نکنند و تمرکز خودرا از دست ندهندورابطه شان قطع نگردد.

و لذا اگر " شعائر" جمع کلمهٔ" شعار" باین معنا باشد منظور و

مقصود این خواهد شد که مسلمین در زندگی ایدئولوژیک خود یک سری شعارها یعنی علائمی دارند که بواسطهٔ آن علائم باز شناخته میشوند و بر محور آن شعائر گرد می آیند و از گمراهی و ضلالت و انفراد و انزوا و ایزوله شدن مصون میمانند . . . [۱]

اما مصادیق خارجی و عینی که برای شعائر اسلام فقهاء ذکر کرده‌اند زیاد است. مانند نماز، روزه، حج و زکات و اذان و اقامه و دیگر مراسم و شعارهای اسلامی که یک مسلمان بواسطهٔ آنها از دیگران مشخص و متمایز می‌شود.

زنده ساختن و اعمال کردن و ترویج نمودن این شعارها ازوظایف سیاسی دولت اسلامی در درون امت می باشد. و روی همین مسئله‌است‌که اهل ذمه یعنی کفاری که در پناه اسلام و در کشور مسلمین به عنوان ذمی‌و معاهد زندگی می‌کنند حق تظاهر بآن کارهائی که خلاف شعائر اسلامی است ندارند. مانند تظاهر بروزه خواری و استعمال مشروبات مست کننده و گوشت خوک و یا بصدا درآوردن ناقوس کلیساها بدون‌اجازهٔ دولت‌اسلام چون همهٔ اینها اعمالی است که خلاف شعارهای اسلامی است و در یک کشور اسلامی نیز باید شعارهای اسلامی رواج پیدا کند و عمل شودو نه‌غیر آن.

و همچنین حرام است بر مسلمان در جائی سکونت واقامت‌کند که قادر به اظهار و اعلان شعائر اسلام نمی باشد. و در صورت‌تمکن‌هجرت از چنین مکانی واجبست چون قانون هجرت از بین نرفته وآیهٔ آن نسخ نشده است و مادامیکه کفر درجهان وجود دارد وجوب هجرت نیز محفوظ است. [۲]

۱ــ تعریف شعار از شرح لمعه (متن و حاشیهٔ آن) ج۱ ص ۲۵۶ اتخاذ شده‌است

۲ــ مسالک الافهام ج۱ صض ۱۴۹ وشرح لمعه ج۱ ص ۲۵۶

و همچنین بازگشت از دارالاسلام بدارالشرک و اقامت در آنجا مذموم است، اما در صورتیکه امکان تظاهر بشعائر اسلامی را نداشته باشد حرام است. و اینرا اصطلاحا "اَلتَّعَرُّبُ بَعدَالهِجرَةِ" می‌نامند. یعنی بازگشت بجاهلیت و بدویت و شرک بعداز آنکه از آن دوری گزیده و هجرت کرده است.

و محدث بزرگوار شیعه شیخ حر عاملی در کتاب ارزشمند وسائل الشیعه فصل مستقلی در این باره باز نموده و احادیث مربوطه را در آنجا ذکر کرده است، عنوان آن باب این است

" بابُ تَحریم التَّعرُّبِ بَعدَالهِجرَةِ وَ سُکنَی المُسلِمُ دارَالحَربِ و دُخُولِها اِلّا لِضَرُورَةِ وَ..." ۱

یعنی. باب اینکه تعرب بعداز هجرت و سکونت مسلمان در دارالحرب حرام است مگر آنکه برای ضرورتی باشد و...

علت این مطلب دو چیز می تواند باشد. اول اینکه مسلمان در آنجا نمی تواند شعائر اسلام را اظهار کند. دوم اینکه ممکن است تحت تاثیر جو زندگی مشرکانه قرار گیرد و مرتد شود.

۱ــ وسائل الشیعه ج۱۱ ص ۷۵ چاپ جدید بیروت

شعائر اسلامی و یا شعائر الهی پیش از هر منبع دیگری در خود قرآن مجید مطرح شده است و خدا در آیات متعدد با بیان برخی از مصادیق شعائر اسلامی مسلمانان را فرمان داده که شعائر الهی را بزرگ بدارند و تعظیم کنند .

خداوند منشاء تعظیم شعائر را " تقوای قلبی " مومنین اعلام داشته است .

در سوره‌ء حج از آیه ۲۵ تا آیه ۳۶ خداوند متعال پیغمبر و مردم را دستور می‌دهد که مراسم حج را بجای آورند و نحر و قربانی کنند واز سخن لغو و بیهوده بپرهیزند و از بتها بشدت دوری گزینند و درضمن این آیات اعلام میدارد که این مسائل جزء شعائر اسلامی است و شعار های الهی است که خداوند برای شما مسلمین تشریع کرده است .

و آنگاه خداوند میفرماید که این شعارها حق هستند و هرکس آنها را بجای آورد نشانه‌ء " تقوای قلبی " و عظمت روحی و تسلیم طلبی اش در برابر خداست .

... ذٰلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلوبِ ....

وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِاللّٰهِ لَکُمْ فیها خَیْرٌ وَ...

همچنین خداوند در لابلای آیات یاد شده از سوره‌ء حج ذکر و اعتلای نام خدا ، و خوف و خشیت از الله و صبر و شکیبائی و مقاومت در برابر مصائب ، اقامه‌ء نماز و انفاق را جزء شعائر الهی شمرده است .

همچنین در سوره‌ء بقره می فرماید

اِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِاللّٰهِ وَ... [۱]

۱ــ آیه ۱۵۷ بقره

یعنی مراسم صفا و مروه از شعارهای خداوندی است .
خداوند در سورهٔ مائده به مسلمانان دستور می دهد که حرمت شعائر الهی را نگاه دارند و محرمات خدارا حلال نپندارند .
و ضمن این دستور برخی از موارد و مصداقهای " شعائـــــر " را می شمارد و اینک ترجمه آن آیات .
" ای اهل ایمان حرمت شعائر خدا و نیز ماههای حرام را نگـه "
" دارید و متعرض هدی و قلائد (یعنی قربانیهای حاجیان چه "
" علامت قربانی بگردن آن باشد یا نباشد) نشوید و نیـــز "
" تعرض بزائران خانهٔ خدا کعبه را حلال نشمارید که بـــرای "
" کسب خشنودی الهی آمده اند و چون از احرام فارغ شدید "
" صید کنید ، و عداوت گروهی که از مسجد حرام منعتـــــان "
" کردند شمارا بر ظلم و بی عدالتی وادار نکند و باید شمـــا "
" رابطهٔ بین خودتان براساس تعاون و تقوا استوار باشد اما "
" تعاون بر خیر و نیکوئی و نه گناه و دشمنی ، و تقوا داشتـــه "
" باشید که خداوند شدیدالعقاب است . "
" برای شما مومنان گوشت میته و مردار و خون و خـــوک و آن "
" حیوانی‌که در کشتن اش نام غیر خدا را برده باشنـد حرام "
" است و نیز خوردن گوشت هر حیوانی که بخفه کردن‌یابچوب "
" زدن‌یااز بلندی افکندن و یا شاخ زدن بهم بمیرند حرامست "
" و نیز خورده درندگان بجز آنچه که قبلا تزکیه کرده باشیـد "
" حرام است . و نیز آنرا که برای بتها ذبح می کنید و آنرا که "
" به تیرها قسمت می‌کنید حرام است (رسمی بود درزمـــان "
" جاهلیت که چون در امری مردد میشدند به تیری مینوشتند "
" ــ خدا امر کرد ــ و به تیر دیگر می نوشتند ــ خدانهی‌کرد ــ "
" آنگاه تیرها را درهم ریخته و یکی را با قرعه بیرون‌میاوردند "

" و برآن اساس رفتار میکردند) که‌این کارفسق است‌و . . . " [۱]

اینها مجموعهٔ آیات قرآن در مورد شعائر اسلام است که‌تعدادی از مصادیق شعائر نیز درآنها بعنوان نمونه ذکر شده و فقهاء نیز موارد گوناگون دیگری از مصادیق شعائر اسلام را ذکر کرده اند .

با دقت در آیات مذکوره معلوم می‌شود که شعائر اسلام در زمینه های مختلف تبلور دارد .

۱ــ " مراسم اجتماعی " ، مانند ماههای حرام و مراسم حج و تعاون .

۲ــ " مراسم عبادتی " مانند نماز و نیز حج و ذکر و یاد الله .

۳ــ " زندگی شخصی " ، مانند صبر بر مصائب و امثال‌آن .

۴ــ " نظام خوراکی " مانند ــ ذبائح که شرایط ویژه ای دارد .

اکنون که تعریف و معنای شعائراسلام معلوم گردید و مدارک و اسناد قرآنی آن شناخته شد ، بهتر است که به طور مفصل‌باموارد‌ومصادیق آن آشنا شویم . و لذا در طول این بحثها با تعدادی از شعارهای اساسی و مهم اسلام آشنا خواهیم شد .

منظور از بیان این موارد این است که دولت اسلام موظف به اعمال واحیاء این شعائر است و اساس سیاست داخلی آن باید بر این‌مبنا استوار باشد ، بدون احیاء شعائر زندگی اجتماعی اسلامی نخواهد شد .

۱ــ سورهٔ مائده آیه ۲ ببعد :

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتُحِلُّوا شَعَائِرَ اللّه وَلَاالشَّهرَ الحَرَامَ وَ لَا الهَدیَ وَلَا القَلَائِدَ وَلَا آمِینَ البَیتَ‌الحَرَامَ یَبتَغُونَ فَضلاً مِن رَبِّهِم و . . .

ج ـ برخی از شعائر مهم اسلامی

چنانکه گفته شد شعائر اسلام زیاد است و تمام شریعت ما شعار ماست . لکن برخی از آنها در راس قرار دارند و اساس شعارهای دیگر هستند ، شناختن این شعائری که در راس قرار دارند اهمیت اساسی دارد . و لذا آنهارا تک تک در اینجا بررسی خواهیم کرد .

۱ـ " مساجد "

مسجد خود خانهٔ خدا و از مراکز معظم تعلیمات اسلامی است ، و لذا اتخاذ مسجد و ساختن مسجد جزء شعائر اسلامی است .

و صاحب کنزالعرفان که یکی از فقهاء بنام شیعه می باشد مسجد سازی را واجب کفایی برمسلمانان معرفی می‌کند [۱]

وآیات متعددی در مورد ساختن و تعمیر مسجد و نیزآداب مربوط بمساجد در قرآن نازل شده است ، که اکنون با برخی ازآنهاآشنامیشویم .

وَ اَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا . . .

یعنی مساجد از آن خداست پس درآنجافقط به‌نیایش‌خدابپردازید و نه غیر خدا (سورهٔ جن آیه۱۸)

وَ مَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ اَنْ یُذْکَرَ فِیهَا اِسْمُهُ وَ سَعَی فِی خَرَابِهَا اُولٰئِکَ مَا کَانَ لَهُمْ اَنْ یَدْخُلُوهَا اِلَّا خَائِفِینَ [۲]

یعنی کیست ستمکارتر از آن کسی که مساجد را ممنوع کند ازاینکه

۱ـ کنزالعرفان ج۱ ص ۱۰۵ چاپ جدید

۲ـ سورهٔ بقره آیه ۱۱۴

نام‌خدا درآنها یاد شود و سعی در تخریب آنها نماید درحالیکه‌میبایست باخوف و خشیت الهی وارد آن مساجد می‌شدند .

این آیهٔ شریفه احکام و مسائل مربوط به مساجد را بیان می‌کند . یکی از فقهاء قرن نهم هُجری (مقداد بن عبدالله سیوری) در مورد ایــن آیه چنین می‌گوید

این آیه در مورد احکام مساجد دارای راهنمائیها و فوائدی است

۱ــ پرسش ولحن‌استفهامی درآیه برای‌بیان تقریر و عظمت ظلمی است که آنها مرتکب می‌شوند .

۲ــ جملهٔ " ان یذکر " مفعول ثانی و بمعنای " من ان یذکـــــر " می‌باشد . یعنی میخواهد بگوید بطور عادی و طبیعی مسجد بایدمحل ذکر و تعظیم نام خدا باشد اما ستمگران مانع این کار می‌شوند .

۳ــ در جملهٔ " مَساجِدَالله " باصطلاح ادبی کلمهٔ جمع یعنـــــی " مساجد " مضاف واقع شده و این طبق قاعدهٔ دستور زبانی افادهٔ عموم میکند . پس منظور مسجد های بخصوصی نیست ، بلکه تمام مساجد منظور است . یعنی در هر مسجد در هر جای دنیا که مانع ذکر و تعظیم نام خدا شوند ستم کرده‌اند .

اینها نکات ادبی موجود درآیه هستند . و اما احکام و مسائـــل فقهیه ای که از آن استنباط میشود از این قرار است .

۱ــ ساختن مسجد واجب کفائی است (یعنی مادامی که جائـــی مسجدساخته‌نشده‌است‌برهمه‌واجب‌است‌امابمحض اقدام عده ای از مسلمانـان‌از ذمهٔ دیگران ساقط می‌شود)

۲ــ تعمیر قسمتهای خراب شدهٔ مسجد واجب است .

۳ــ اشغال مسجد با برقرار کردن مراسم عبادت و یاد خــــدا واجب است .

۴ــ تخریب مساجد حرام است . و تخریب معنای عرفی دارد وبه

چیزهائی مانند خراب کردن دیوار، بردن فرش و خراب کردن روشنائی و امثال اینها گفته می‌شود .

۵ ـ مسجد ساختن بر اعیان (یعنی اشخاص متعین) مستحب است

۶ـ مستحب است که با خشوع وارد آن شوند [۱]

مسئله دیگر این است که تعمیر مساجد بر مشرکین و کفار حرام است و فقط مومنین شایستهٔ این کار هستند . خدا در سورهٔ توبه میفرماید

مَا کَانَ لِلْمُشْرِکِینَ اَنْ یَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللّٰهِ شَاهِدِینَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ [۲]

یعنی مشرکین در حالیکه کفر وجودشان را گرفته است حق ندارند مسجدهارا تعمیر کنند .

در جای دیگر می‌فرماید

مساجد خدارا فقط آنانکه به خدا و روز آخرت ایمان آورده اند و نماز بپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و به جز خدا از کسی نمی ترسند حق دارند تعمیر کنند ، چون آنها هدایت یافتگانند [۳]

با توجه به این آیات و آیه های دیگر مساجد از مهمترین مراکز نشر توحید هستند و لذا دولت اسلامی و امت مسلمان باید سیاستشان بر احیاء و ایجاد مساجد باشد . و مسجدهای موجود را مورد استفاده قرار دهند و رونق بدهند بآنها . چون مسلمانان هیچ مرکز دیگری که بتواند در شرافت و عظمت و نیز از لحاظ نقش هدایتی و سیاسی و اجتماعی جای مسجد را بگیرد ندارند . و این خانهٔ خدا و خانهٔ همهٔ مردم است و لذا می‌بینیم که در هجرت پیغمبر اسلام اولین اقدام اش در نزدیکی مدینه و

۱ـ کنزالعرفان فی فقه القرآن ج ۱ ص ۱۰۵ و ۱۰۶

۲ـ سوره توبه آیه ۱۷

۳ـ سوره توبه آیه ۱۹

در روستای" قبا " ساختن مسجد قبا است. و در مدینه نیز اولین اقـدام سیاسی و اجتماعی اش ساختن" مسجدالنبی (ص) " می‌باشد. و از همـان مسجد است که تمام دنیارا اسلام فتح کرد.

مسلمانان باید به این شرافت و کارآئی مسجد واقف‌شوند. مسجد تاریخ خونین دارد. و هیچ حرکت و قیام آزادیبخش در جهان اسلام ودر خاور میانه و شمال آفریقا نیست مگر آنکه از مسجد برخاسته است‌وظالمین از دست هیچ چیز و هیچ کسی باندازهٔ مسجد سیلی نخورده‌اند.

و لذا خداوند در قرآن از مسجد تعبیر به سنگر یعنی" مرصـاد " می‌کند و می‌گوید این سنگر و مرصاد نباید دست منافقین بیافتد.

و نیز در فرهنگ اسلام مسجد در عین حال" محراب " اســت. محراب از کلمهٔ" حرب " بمعنای جنگ گرفته شده است. پس مسجد محل جنگ و حرب است.

جنگ با چه کسی؟ با شیطان نفس و شیاطین الانس در اجتماع، آری جنگ با طاغوتها و کفار و ستمگران.

این نقش واقعی مساجد است و لذا در صدر اسلام منافقین برای خنثی ساختن نقش هدایتگرانه و انقلابی مسجد از نام خود مسجد ســوء استفاده کردند. آنان با نام مسجد به مبارزهٔ مسجد آمدند. به رهبری شخص منافقی بنام " ابوعامر راهب " در مقابل مسجد قبا مسجـــدی‌دیگر ساختند. و از پیغمبر اسلام برای افتتاح آن دعوت نمودند.

اما خداوند با وحی خود نام آنرا "مسجد ضرار" گذاشت‌که برای ضرررساندن باسلام و مسلمین ساخته شده و دستور داد آنراخراب کنند و اصحاب بدستور پیغمبر (ص) آنرا باآتش کشیدند.

آیه ای که نازل شد این بود

آنان (یعنی منافقین) مسجد را به عنوان محل ضرر برای‌مسلمین و به عنوان جایگاه کفر پروری و تفرقه انداختن میان مسلمانان و به عنوان

" مرصاد و سنگر" برای جنگ با خدا و پیغمبر خدا ساخته اند و قسم می خورند که ما حسن نیت داریم اما خدا گواهی می دهد که آنان دروغ می‌گویند . هرگز درآن نایست (و قدم مگذار) مسجدی که از روز اول بر اساس تقوا بنیانگذاری شده برای اقامت تو سزاوارتر است . [۱]

قرآن معجزه جاوید است . همانطوریکه قرآن گفته ظالمین و ستمگران در درجهٔ نخست سعی می‌کنند مسجدها را ببندند و یا خراب کنند و آنگاه که موفق نشدند منافقانه خود مسجد می‌سازند و مسجد تعمیر می‌کنند اما برای فریب مردم و خنثی ساختن مساجد تقوا و این شیوهٔ همهٔ جباران بوده است .

اما حکومت اسلام و مردم مسلمان باید سیاستشان بر تقویت مساجد تقوا باشد و آنهارا رونق دهند .

" و تعمیر مسجد دو گونه است

۱ـ تعمیر فیزیکی و ساختمانی

۲ـ تعمیر و آباد سازی با عبادت و نیایش و معنویت " [۲]

۲ـ " اذان"

یکی دیگر از شعائر اسلام اذان است . و همچنین اقامه نیز جزء شعائر دین است [۳]

کفار از آن می ترسند چون اعلان و رمز بسیج همگانی توده‌های مسلمان در اوقات روز و شب است . و لذا چون هیچ راه مبارزه ای با آن

۱ـ سورهٔ توبه آیه ۱۰۸و۱۰۹

۲ـ کنزالعرفان ج۱ ص ۱۰۷

۳ـ شرح لمعه ج۱ ص ۲۵۶ و مسالک الافهام ج۱ مبحث صلات .

ندارند آنرا مسخره می‌کنند .

مسلمانان نباید به مسخرهٔ آنها گوش دهند . بلکه باید آنرا از بالای مناره ها و ماذنه ها هرچه بلندتر سر دهند و با فریاد اذان واعلام توحید خود لرزه بر اندام کفر و شرک بیاندازند .

حکومت اسلامی موظف به پخش اذان از رسانه هائی مانند رادیو و تلویزیون می باشد . چنانکه از مناره های مساجد نیز باید سرداده‌شود .

خداوند می فرماید

وَاِذا نادَیتُمْ اِلَی الصَّلاتِ اِتَّخَذُوها هُزُواً ولَعِباً [1]

یعنی هرگاه شما اذان سر می دهید کفار (از بغض خود) آنرا مسخره می‌کنند (و شما نباید به مسخرهٔ آنها بهاء بدهید)

۳ـ " نمازها "

یکی دیگر از شعائر اسلام " نمازهای اسلامی " است .

نماز یا صلات همان پرستش خالصانه خدای یکتاست که در شبانه روز پنج نوبت در شکل مخصوصی باید اقامه شود . و مورد عمل قرارگیرد .

و همچنین نمازهای دیگری نیز وجود دارد که در مواقع ویژه‌ای‌از سال اقامه می‌شود .

وشعارنمازازهر شعار دیگری با اهمیت تر است چون عامل پیوند معنوی انسان با خداست و سازنده معنویات و روح انسانی است .

ترویج نماز بخصوص در شکل " نماز جماعت " از وظایف فقهاء و حکومت عدل اسلامی است .

نمازهای اسلامی از این قرار می باشد

۱ـ سورهٔ مائده آیه ۶۱

الف ـ نمازهای یومیه (روزانه)
ب ـ نماز جمعه
ج ـ نماز عیدین (عید قربان وعید فطر)
د ـ نماز آیات
هـ ـ نماز میت

الف ـ نمازهای یومیه

دراسلام در۲۴ساعت (شبانه‌روز) بایدهر مسلمانی پنج نوبت به مناجات خدا بصورت نماز بایستد و اینهارا نمازهای روزانه یا " یومیه " می‌نامند . و عبارتند از نماز صبح ، نماز ظهر ، نماز عصر و نماز مغرب‌ونماز عشاء . منکر این نمازها کافر واز دین اسلام خارج است . یعنی باید احکام " ارتداد " دربارهٔ او اجراء شود .

و بهتر است این نماز ها به جماعت خوانده شوند ولو بادونفر .

ب ـ نماز جمعه

یکی دیگر از نماز ها که یکی از شعائر مهم اسلامی است‌نماز جمعه می‌باشد . نماز جمعه در آخر هر هفته و روز جمعه یکبار با حضور تمام ویا اکثریت مسلمین در یک منطقه و شهر برگزار می‌شود .

نماز جمعه در زمان حضور امام معصوم واجب عینی است ولکن‌در زمان غیبت بنا بفتوای عده‌ای از فقهاء واجب تخییری است . یعنی نمازگزار مختار است که آنرا بخواند و یا نماز ظهر را . چون کسی که نماز جمعه می‌خواند دیگر نماز ظهر براو واجب نیست .

عده‌ای از فقهاء شیعه در صورتیکه جائی‌نماز جمعه برقرار باشد

شرکت درآنرا " احتیاط‌واجب " می‌دانند. یعنی شرکت در آنــــرا لازم می‌دانند.

نماز جمعه یکی از شعائر عبادی ـ سیاسی اسلام است و از شئون حکومت اسلامی و ولایت فقیه می‌باشد. یعنی آنجا که حکومت‌عدل‌اسلامی وجود دارد، برقرار کردن نماز جمعه و آماده کردن مقدمات و زمینهٔ آن از وظایف حاکم شرع اسلامی است.

و درآن ایراد دو خطبه واجبست که درآنها مسائل سیاســـی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و تربیتی و اخلاقی وعبادتی اسلام‌گفتــــه می‌شود. و بعداز خطبه ها دو رکعت نماز است که حتما بایــد به جماعــت خوانده شود و نیز امام جمعه باید یا فقیه و یا منصوب از طرف ولی فقیــه باشد.

امام جمعه هنگام ایراد خطبه ها باید مسلح باشد و به اسلحـــه خود تکیه کند.

نماز جمعه را چنانکه گفته اند باید " قیام توحیدی هفته " نامید.

این شعار پاک توحیدی براسلام و مسلمین مبارک باد. نماز جمعه جلوهٔ عینی یگانگی دین با سیاست و اجتماع است. و تودهنی آشکــاری است برای کسانیکه دین را از سیاست جدا می‌پندارند.

ج ـ نماز عیدین

یکی دیگر از نمازها و شعارهای الهی اسلام نماز عید فطر و عیــد قربان است که از آندو بطور خلاصه بعنوان " نماز عیدین " یاد می‌شود.

اسلام دین سیاست و اجتماع است و از انزوا و تفرد می گریزد و می گریزاند. و لذا هر روز در صورت امکان باید نمازهای یومیه را بــــا " جماعت " خواند.

و در آخر هفته اهالی همه محلات و مساجد باید در مرکز شهر گرد آیند و نماز جمعه را بپا دارند و از مسائل روز اطلاع پیدا کنند (واژه جمعه خود از جمع وجماعت مشتق شده است)

و در طول سال نیز باید دو نوبت بطور دسته جمعی به نیایش و عبادت خدا بپردازند و مستحب است که این دو نوبت به صورت‌هجرت‌از شهر به‌بیابان و صحرا باشد . و این دو نوبت همان روز عیدفطر و عید قربان است . و درنماز عیدین نیز ایراد خطبه لازم است . همچنین ایندو آئین عبادی ــ سیاسی نیز بهتراست با جماعت خوانده شود .

مسلمانان پس از این اجتماعات در یک کنگرهٔ بین المللی و جهانی اسلام نیز شرکت می‌کنند و درآنجا نیز خدارا به طور دسته جمعی می‌پرستند و آن مراسم پرشکوه و سالانهٔ " حج " در کنار خانهٔ خدا کعبه است .

وه! چه شعارها و مراسم زیبا و پرمحتوائی دارد این‌اسلام پاک!

و اینها هستند که اسلام را جاودانه کرده و بافت سیاسی خاصی بجامعه و امت اسلام می‌بخشند .

د ــ نماز آیات

در مواقع بروز صحنه های وحشت آور در طبیعت ، مسلمانان‌بخدا پناه می‌برند و این پناه به صورت ویژه ای صورت می گیرد که نماز آیات نام دارد .

هنگام وقوع زلزله ، خسوف و کسوف و . . .

واجب است که انسان دو رکعت نماز بخواند و نام آن نماز "نماز آیت " است و این نیز شعار اسلام است .

هـ ـ نماز میت

اسلام چون مرگ را پایان حیات و زندگی نمی داند بلکه آغاز مرحله نوینی از آن می‌داند، مرده را نیز با یاد خدا و با مراسم ویژه‌ای بخاک می سپارد و در واقع به عنوان یک مسافر بدرقه می کند، که یکی از آن مراسم نماز میت است.

بر مرده باید نماز میت خوانده شود، و محتوای آن متضمن‌طلب مغفرت برای مرده در آن دنیا می باشد و این نیز از شعائر اسلامی‌است.

حکومت اسلام باید نماز را در تمام انواع آن به عنوان مهمترین شعار اسلامی درجامعه اعمال و ترویج کند و مردم را با آنها آشنا سازد.

این ها جزء وظایف رسمی دولت در سیاست ارشادی داخلی می‌باشند.

و اینها را با بکار گرفتن اصل امر بمعروف و نهی از منکر می‌توان عملی ساخت.

همچنین با برنامه های تشویقی و ارشادی غیر مستقیم می توان به این مهم دست زد.

۴ ـ حج

چنانکه قبلا اشاره شد یکی از مهمترین شعائر اسلام حج است و خداوند در قرآن در چند مورد صریحا مراسم حج را جزء شعار های الهی شمرده است.

حج مراسم وشعاری بسیارعظیم الشان است و هیچ ملتی‌اجتماعی شبیه آنرا ندارد.

حج هجرت انسان از گوشه ها به مرکز، به مبداء و از فردیت به

اجتماع ، از سکون به حرکت و تموج و از پست‌به اعلی و اوجها و از خـاک بسوی خداست .

حج در عین اینکه یک مراسم عبادتی و نیایشی است . ودر عین اینکه معانی و مفاهیم سمبلیک زیادی دارد ، کنگره سالانهٔ جهانی‌سیاسی‌و اجتماعی مسلمنان نیز هست . و در واقع نمونه ای است از جامعهٔایده آل اسلامی ، و از شعائر اسلام است .

ترتیب و تنظیم برنامه و نصب راهنمای حج از وظایف حاکم شرع اسلامی و دولت عدل اسلامی است . و در سیاست داخلی خود باید جای مهمی برای آن قائل شود .

۵ـ " قبلـــــــه"

یکی دیگر از شعائر اسلام قبله است . و قبله شناسی‌اهمیت‌زیادی دارد . شناختن قبله واجب است برای اینکه در نمازها و هنگام ذبـــح حیوانات و هنگام احتضار و جان دادن انسان و به موقع دفن میـت ، در پیش رو قرار داده شود .

در پیش رو قرار دادن" قبله" در تمام نمازهای واجب و مستحب در صورت امکان و عدم داشتن عذر (مانند آنکه کسی در بیابانی‌جهت را نشناسد) واجب است .

و قبله همان" کعبه" است . و کسی که خارج از مسجد الحـــرام و حرم باشد ، همان حرم را (که کعبه درآن واقع شده) در پیش روی خود قرار می‌دهد و نماز می‌خواند [1]

قبله از شعائر مهم اسلام است . چون موجب شگفت انگیز تریـن

۱ــ کتاب النهایه فی مجردالفقه والفتاوای ص۶۲ چاپ جدید

وحدت بین نژادهای انسانی است . همهٔ انسانها ، در هر منطقـــه وازهر نژاد و قومیت در ساعات معینی از روز (مانند ظهر و عصر و مغرب‌وعشاء و صبح) با یک زبان بدون هیچ تبعیض و امتیازی در یک روز به یک جهـــت (قبله) می‌ایستند و شعار توحید و صلای مناجات با خدارا سر می‌دهند .

آیا نیروی معمولی بشری می تواند انسانها را به این صورت‌بسیج کند ؟

۶ـ " مزارهـــــا "

یکی دیگر از شعائر اسلامی وجود مزارها و مشاهد مقدسه است . این مزارها و مشاهد مقدس نقش سیاسی و هدایتی فوق العاده جالبـی‌در سرنوشت مسلمانان داشته و دارند .

مشاهد جمع " مشهد " است که بمعنای محل شهادت و محل دفن شهید می‌باشد . مزار نیز از زیارت و به معنای محلی است که مورد زیارت واقع می‌شود .

مهمترین زیارتگاه مسلمین همان کعبه خانهٔ خداست .

و سپس قبر و مشهد حضرت رسول الله و امامان معصوم و دیگـــر اولیاء شهیـــد راه خدا دارای اهمیت می باشند و برای زیارتشان ثواب و پاداش های اخروی ذکر شده است .

مشاهد مقدس و مزارها نقش سیاسی هدایتگرانهٔ عجیبی‌درتاریخ اسلام داشته اند .

این محل ها آمال‌گاه مومنین و ستمدیدگان و الهام بخش‌حرکتها و نهضتهای ضد سلطه و استبداد و زور و استعمار خارجی بوده اند .

و ستمگران تاریخ از اماکن مقدس بسی وحشت داشته اند وهمیشه در صدد تخریب و نابودی چنین مراکزی بوده اند .

مشهد و قبر امام حسین و ائمه علیهم السلام مدفون درقبرستان بقیع نمونه تاریخی زنده هستند . مسلمانان اززیارت این مشاهد ممنـــوع بوده اند و حکومتهای جبار اموی و عباسی حتی برای‌زائرین‌قبرامام‌حسین (ع) مجازات اعدام نیز بکار می بسته اند . مانند آنچه که درباره متوکل خلیفهٔ عباسی دراین‌باره در تواریخ نوشته شده است .

و مشهد و قبر علی بن ابیطالب علیه السلام مدتها از نظر عامه مخفی بود ! چرا که اینها شعائری هستند که مفاهیم ستم ستیزی و مرگ و شهادت در راه خدا و برقراری عدالت را الهام می بخشند و لذا حکومت و سلاطین و جباران باید از آنها بترسند .

یک زائر دربرابر قبر امام می‌ایستد و چنین می‌گوید

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللّهِ وَابْنَ ثارِهِ‌وَ . . . (مفاتیح ص ۴۳۱)

یعنی سلام به تو ای خون خدا و فرزند خون خدا یا سلام به تو ای انقلاب خدا و . . . من گواهی می‌دهم که تو نماز می‌خواندی‌وامربمعروف و نهی‌از منکر می‌کردی من گواهی می‌دهم که تو برای خدا کار می کـردی ، نفرین و لعنت خداوندی برکسی که ترا کشت و برکسی که به کشته شدن تو کمک نمود و بر کسی که این را شنید و از قلب راضی شد و . . .

این زیارتنامه ای است که یک مسلمان در برابر قبر یک شهیـــــد می‌خواند و با آن خود نیرو می گیرد و عهد می بندد که راه آن شهید را ادامه دهد و علیه ستم بستیزد .

این مزارها بعنوان شعائر اسلامی و مدارک عینی جنایت‌ستمکاران در طول تاریخ باید احیاء و حفظ شوند .

رونق دادن به مزار شهیدان راه اسلام و عدالت‌هرگزمرده‌پرستی و ارتجاع نیست ، ارتجاع مخالفت و مبارزه با شهیدان و سعی در فراموشی و محو آثار شهیدان است .

یک مسلمان زائر مگر در حرم و مشهد شهیـــــدان و امامان و

اولیاء اللهِ چه می‌گوید که بت پرستی و شرک باشد؟ او قبل از همه چیز لَا اِلٰهَ اِلَّااللّٰهِ وَاللّٰهُ اَکبَر وَ سُبحانَ اللّٰهِ می گوید و دو رکعت نماز زیارت می خواند و ثواب آنرا قُربَةً اِلَی اللّٰهِ بروح آن شهید اهداء می کند و آن امام و شهید را به خاطر منزلت اش در درگاه‌خدا وسیله آمرزش گناهان‌در بارگاه الهی قرار می‌دهد بآنان" متوسل" می‌شود. آیا این شرک و بت پرستی است؟

نه این استفاده جستن از هر موقعیت برای تعظیم خدا و یاد نام اوست و لذا اعمال خالصانهٔ توحیدی است .

این امامزاده ها که در اکناف و گوشه ها و تپه ها و ته دره های این آب و خاک مدفونند هرکدام یک شهید و قهرمان ضد ستم و ضد کفرو مجاهد راه خدا بوده اند که در طول تاریخ به دست جلادان غریبانه شهید شده اند.

و لذا مراسم تعزیه و عزاداری نیز باید به عنوان عامل احیاء راه و یاد شهیدان زنده بماند اما باید سعی کرد از محتوا خالی نشودو عوام الناس آنرا بخرافه نیالایند.

عاشورا را به عنوان مظهر قیام علیه استبداد و ستم همان عزا داریها نگه داشته اند ، و لذا اینها به عنوان شعائر اسلام و مذهب باید حفظ شوند [1]

۷ـ " تعاون به خیر"

یکی دیگر از شعارهای اسلامی عمل تعاونی انجام دادن است.

۱ـ برای تحقیق درمفاهیم عالی زیارتنامه ها بکتاب مفاتیح الجنان و جامع عباسی بخش زیارات رجوع شود

قرآن دستور می‌دهد مسلمین باید در مسائل و موضوعات خیر و نیکی و تقوا با همدیگر " تعاون " داشته باشند. اصل " تعاون " ازتشریعات اسلام است که بعضی از ناآگاهان خواسته اند آنرا از غرب قرض بگیرند ! و به عنوان یک کشف جدید اجتماعی و اقتصادی و تولیدی و... برای مردم بارمغان بیاورند.

نه تعاون عملی غربی‌نیست. در متن قرآن کریم ذکر شده استو یکی از شعائر اسلامی است.

تعاون دو بعد و دو جهت دارد. یکی تعاون بر خیر و در جهت مثبت و الهی است. و دیگر تعاون بەگناه و تعاون بر ظلم و ظالم وتعاون بر رواج فحشاء و فساد و تباهی.

اسلام تعاون بخیر و تقوا را جزء شعائر خود قرار داده و ازتعاون بگناه و تعاون به اثم و ظلم نهی نموده است.

علی (ع) می‌فرماید

كُونا لِلظّالِمِ خَصماً وَ لِلمَظلُومِ عَوناً

یعنی دشمن ظالمین باشید و یار و کمک مظلوم. از ظالم دوری بگزینید و مظلوم را معاونت کنید.

خداوند در قرآن می‌فرماید

... وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقوى وَلا تَعاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَاتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقابِ [۱]

یعنی باید شما در نیکوکاری و تقوا با همدیگر همکاری و تعاون داشته باشید، اما هرگز برگناه و ستمکاری تعاون نکنید و از خدا بترسید که عذاب او بسیار سخت است.

این آیه مسئله تعاون را به صورت " امر " به مسلمانان دستور

۱ــ سورهٔ مائده آیهٔ ۲

می دهد . و لذا دولت اسلام باید روحیهٔ تعاونی را در مردم ایجادکند و زمینهٔ آنرا در مسائل و موارد مربوط بتولید ، تحصیل و تحقیق و مصرف نیازهای زندگی آماده سازد .

دولت اسلامی باید در سیاست و خط مشی داخلی به‌ویژه‌درزمینه تولید بر شعار اسلامی" تعاون" تکیه کند .

۸ـ " ذبائـــــح"

یکی از شعائر کیفیت سر بریدن و ذبح حیوانات حلال‌گوشت‌است که باید در جامعه شرایط‌آن رعایت شود .

اساسا دولت اسلامی باید در کشور اسلامی یک نظام غذائـــی و خوراکی طیب را برقرار سازد . چون گوشت هر حیوانی حلال نیست مانند خوک و فیل و بعضی ها نیز مکروه هستند مانند قاطر و اسب و الاغ .

فقط عده‌ای از حیوانات دریائی ، خشکی و هوائی گوشتشان‌مباح و حلال می‌باشد مانند گوسفند ، گاو ، آهو و ماهی های فلس دار و مـــرغ خانگی و کبوتر و کبک و بوقلمون و . . . و پاک شدن گوشت حیوانات حلال گوشت" تزکیه" نامیده می‌شود و دارای‌شرایطی‌است‌ودرصورت‌عدم‌رعایت این شرایط، گوشتشان حرام و غیر قابل مصرف خواهد بود .

شرایط تزکیه و ذبح شرعی از این قرار است :

۱ـ مسلمان بودن عامل ذبح ، یعنی‌شخصی‌که‌سرحیوان‌رامی‌برد .

۲ـ بردن نام خدا هنگام سر بریدن حیوان .

۳ـ عامل ذبح حیوان می تواند مرد یا زن باشد و همچنیـــــن کودک ممیز که سربریدن حیوان را بلد باشد میتواند این کارراانجام دهد .

۴ـ حیوان باید هنگام سر بریدن رو بقبله خوابانده شود .

۵ ـ سر بریدن باید با آهن باشد . مثل چاقو . ولی در صـورت

ضرورت با هر چیز تیزی میتوان سر حیوان را برید .

۶ــ تزکیهٔ حیوان فقط باید از گردن آن صورت بگیرد ونه‌جاهای دیگر بدن اش.

۷ــ تزکیهٔ ماهی به این صورت انجام می گیرد که آنرا زنده از آب بگیرند و درخارج آب بمیرد . و بسر بریدن نیاز ندارد .

اینها شرایط مربوط بذبح و تزکیه می باشند و در یک‌کشوراسلامی باید دقیقا رعایت شوند . رعایت و کنترل موارد خلاف آن نیز بر عهده دولت اسلامی می باشد و باید از آن غفلت نکند .

دولت باید مسئله ذبائح را جزء مسائل بهداشتی کشورمورد عمل قرار دهد .

بطور کلی خبائث و چیزهای خلاف طبع سلیم انسان غیر مجاز و چیزهای طیب حلال هستند .

وجود یک چیز دربازار مسلمین علامت پاکی و تزکیهٔ آن است و تفتیش و تفحص لازم نیست . [۱]

۹ــ " روزهٔ ماه رمضان "

یکی دیگر از شعارهای اسلامی روزهٔ واجب ماه مبارک رمضان‌است و مسلمانان در این ماه به عنوان مهمان خدا از خوردن غذا و مقاربت جنسی در طول روز امساک و خودداری می کنند . و جامعه مسلمین در این ماه پوشیده از معنویت است .

اما روزه بر مسافرین ، مریضها واجب نیست ، چنانکه‌کفاروپیروان

۱ــ در بحث ذبائح از النهایه فی مجرد الفقه والفتاوا ص ۵۸۲ ــ ۵۷۵ استفاده شده است .

ادیان غیر اسلام را نمی‌توان الزام به روزه گرفتن نمود .

ولذا دولت اسلامی بایدجو جامعه را عاری از تظاهر بروزه‌خواری بنماید و از سایرین و بیماران و اهل ذمه جلوگیری کند که در معابر عمومی افطار کنند .

هرچند که این عمل به عنوان امر بمعروف و نهی از منکر بر همهٔ مسلمین واجب است ، اما دولت و حاکم شرع اسلامی به عنوان یک قدرت اجرائی باید آنرا عملی سازد و کنترل نماید .

روزه از مهمترین عوامل و شیوه‌های خود سازی است و خداوند در قرآن آنرا موجب و علت برای حصول تقوا در میان مردم اعلام داشته است . [1]

۱۰ـ " تفقه و نشر علوم "

یکی از شعائر اسلامی حمایت از علم و مراکز علمی است .

در این میان علم فقه (حقوق اسلامی) و علوم مفید بزندگی‌بشر مانند ریاضیات و طب و پزشکی و مقدمات و علوم ابزاری این‌علوم جایگاه ویژه‌ای دارند .

در بینش اسلامی علم و دین توام و همراه‌با یکدیگرند و جدائی آن‌دو از همدیگر موجب آتش است *(اَلعِلمُ وَالدّینُ تَوأمانِ اِذا اِفتَرَقا اِحتَرَقا)*

میزان جهل ستیزی اسلام و حمایت آن از معارف وعلوم رااز این مسئله میتوان بخوبی فهمید که این دین مقدس تاریخ را به دو دوران جاهلیت و نادانی و ایمان و معرفت و آگاهی تقسیم نموده و اولین

۱ـ سوره بقره آیه ۱۸۳

دشمن اش را ابوجهل (پدر نادانی) نامیده است .

بهرحال این‌یکي ازشعائر مهم اسلامي است و پیامبر (ص) فرموده

طَلَبُ العِلمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِ مُسلِمٍ [۱]

یعنی دانشجوئی فریضه و واجب دینی هر مسلمانی است .

و لذا دولت اسلام در سرلوحهٔ سیاست داخلی خود باید نشر علوم و حمایت از علوم را قرار دهد . مخصوصا علوم مفید بحال اجتماع مانند اصول اعتقادات (علم کلام) و علم فقه (حقوق اسلامی) و پزشکی و ریاضیات و علوم مربوط به صنایع و زراعت و فلاحت را باید شدیدا ترویج کند ، و در جهت حمایت از این شعار اسلامی برنامه های عملی داشته باشد و از مراکز تفقه و دانشجوئی پاسداری نماید . و این‌جزءاصول سیاست داخلی است .

فقهاء اسلام کسب و آموزش شماری از علوم را واجب‌عینی‌وبرخی دیگر از علوم را واجب کفائی و برخی دیگر را مستحب‌اعلام داشته اند .

در این رابطه فقیه بزرگوار و الگوی شیعه شهید ثانی بیان و تحقیق جالبی دارد که در اینجا برای زیادی استفاده نقل می‌شود .

" علوم اسلامی بطور کلی چهار قسم است که مخصوص شریعت "
" اسلام می باشند .

" ۱ـ علم کلام یا اصول دین . و آن استدلال برای‌خداشناسی "
" و معاد شناسی و نبوت و امامت است . "

" ۲ـ علم کتاب . یعنی معارف مربوط به قرآن مانند تجوید "
" و قرائت و تفسیر . "

" ۳ـ علم حدیث . و آن علمی است که راجع به سخنان‌پیامبر "

۱ـ منیة المرید ص ۱۷۶ چاپ جدید نجف

" و ائمه بحث می‌کند و خود دو قسمت است . اول روایت . "
" دوم درایه . و پس از علوم قرآن شریفترین علوم است"
" ۴ـ علم فقه . بعلم فقه " علم احکام شرعی " نیز می‌گویند "
" چون منظور از آن آگاهی به احکام شرعی از طریق دلیل‌های"
" تفصیلی آن است . (و این همان علم حقوق اسلامی است) "[۱]
و هر کدام از این علوم ، یک سری علوم مقدماتی و ابزاری نیز دارند که باید یاد گرفته شود مانند ادبیات و لغت و منطق و . . .
یک سری علوم نیز وجود دارند که قطع نظر از شریعت لازمهٔ زندگی بشر در هر عقیده و مرامی هستند ، مانند طبابت و کشاورزی و . . .
این تقسیم بندی علوم . و اما بیان حکم شرعی آنها که‌کدام یک واجب عینی و کدام یک واجب کفائی و . . . هستند از اینقرار است .
" . . . اما مراتب و حکم تکلیفی علوم چطور است ؟برخی‌ازآنها "
"واجب‌عینی هستند و برخی واجب کفائی و برخی نیزمستحب"
" هستند . "
" واجب عینی در مورد اعتقادات و فعل و ترک یعنی حلال و "
" حرام است . پس خداشناسی و تحصیل علوم آن در حد رفع "
" نیاز شخصی واجب عینی برای هر کس است . "
" اما تحصیل و شناخت سایر تکالیف مانند زکات ، روزه و حج "
" و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر مثل نماز واجب عینی "
" است . و اما سایر مسائل و ابواب فقهی مانندعقودوایقاعات "
" واجب کفائی هستند ، مگر در شرایط استثنائی که عینی "
" می‌شود . "
" تحصیل علوم مربوط به زندگی روزمره مانند حلال و حرام "

۱ـ منیة المرید ص ۱۶۹ چاپ نجف مراجعه شود

" خوراکیها و نوشیدنیها و مسائل همسر داری واجب عینـــی "
" است . "
" علومی که واجب کفائی هستند مانند علم حدیث ، حفـــظ "
" قرآن و علوم ادبی عربی و شناخت راویان و نیزعلوم‌وفنونی "
" که نیاز روزمره زندگی و معیشت مردم هستند مانند پزشکی ، "
" حساب و فنون و صنایع ضروری مثل خیاطی ، کشاورزی‌وحتی "
" حجامت ، همهٔ اینهاعلومی‌هستند که تحصیل شان واجـب "
" کفائی است . "
" برخی از علوم نیز مستحب هستند . مانند مسائل مربوط به "
" عبادات مستحبی "
" برخی از علوم نیز تحصیلشان حرام است مانند سحرو شعبده و . . . "
" برخی علوم نیز مکروه هستند . مانند غزلیاتی که جز اتلاف "
" وقت نتیجه برای انسان ندارند "
" و عده ای از علوم نیز مباح هستند ، یعنی نه واجب‌ونه‌مکروه "
" و نه حرام و نه مستحب هستند ، بلکه یادگرفتنشـــان آزاد "
" می باشد . مانند تواریخ و غزلیات و اشعاری که به‌نحوی‌فایده "
" دارند . مثلا به عنوان تقویت ادبیات و لغت شناسی‌و . . . " [۱]

این چکیدهٔ فتاوای فقهی شهید ثانی بود که ملاحظه گردیـد و نشان دهندهٔ این است که تحصیل علوم جزء تکالیف دینی مسلمانـــان می باشد .

و لذا دولت اسلام باید برای تسهیل ادای این تکلیف و شعـــار

۱ــ منیة المرید ص ۱۷۶ــ ۱۷۸ (مطالب از این صفحات اقتباس شـده و نه ترجمه مسلسل و کامل)

اسلامی در جامعه امکانات عمومی ایجاد کند . و معمولا این کار از طریـــق وزارت آموزش و پرورش صورت می گیرد .

نکته ای که در اینجا ضرورت دارد به آن اشاره کنم ، این است‌که بدانیم در سابق مدارس پایگاه علوم شرعی و علوم و فنون معیشتی به‌طور مشترک بود .

مثلا ابوعلی سیناها و زکریا رازیها و جابرین حیان ها و . . . هم در یک مدرسه و حوزهٔ علمی درس فقه و تفسیر و کلام یاد می گرفتند وهم فلسفه و پزشکی و هیئت و . . .

این نشانهٔ هماهنگی دین و دانش است .

اما از آن زمان که نظامیه ها بنیانگذاری شدند ، سیاست کلـــی سلاطین جبار براین شد که بتدریج علوم شرعی و فقهی و حقوقی را حتی از نظر مرکز تحصیل اش از علوم معیشتی و ریاضی و . . . جدا کنند و بین دانشجویان مراکز دانش تضاد ایجاد نمایند و خود بهره برداری کنند .

و این کار در نهایت منجر شد بجدائی دانشگاها از حوزه هـــای علمیه . و این تفکیک چه زیانهایٔ غیر قابل جبرانی به امت مسلمـان‌وارد ساخت . و . . .

نکتهٔ دیگر نیز بیان این حقیقت است که حوزه های‌علمیه‌بعنوان مرکز پاسداری از استقلال و هویت اسلامی ملل مسلمان همچنان بایدحفظ و تقویت شوند . چون در طول تاریخ ثابت شده است که فقط این مراکـــز هستند که شرایط واقعی حراست از استقلال امت مسلمان را دارند .

اینان پاسداران شرافت مسلمین و مدافع ناموس و قداست هـــای آنان بوده اند .

به ویژه در سه قرن اخیر هیچ نیروئی در جهان اسلام به‌اندازهٔ حوزه های علمیه در برابر هجوم فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصـــادی استعمارگران غربی مقاومت و پایداری نکرده است .

نمونه اش بیدارگر شرق سید جمال الدین اسد آبادی و میرزای شیرازی و " شُهَداءُ الفَضیلَة " [1] و . . .

و لذا حفظ و حمایت حوزه های علمیه این مراکز فقاهت و تقوا بر مسلمانان واجب است ، چون وجود خود حوزه ها از شعائر است .

مسئله دیگر حفظ هویت مردمی حوزه های علمیه شیعه است که هیچوقت دچار سرنوشت مدارسی چون " الازهر " نشوند .

بهرحال اینها مهمترین شعائر اسلام است که بطور فشرده بیان گردید .

شعائر اسلام بیش از اینهاست و برخی از آنهارا در طول مباحث آینده طی عناوین و فصول مستقل و جداگانه بحث خواهیم کرد مانند جهاد ، امر بمعروف و نهی از منکر و . . .

۱ـ نام کتابی است که در آن علامه امینی صاحب الغدیر بیوگرافی گروهی از فقهاء و علماء شهید شیعه را نوشته است و بفارسی نیز ترجمه شده بنام " شهیدان راه فضیلت " .

منابعی که در تدوین این درس از آنها استفاده شده :

۱ــ قرآن مجید

۲ــ وَسائِلُ الشّیعَــــــةُ — شیخ حر عاملی

۳ــ شرحِ اللّمعةِ الدّمشقیّــــةُ — شهیدین اول و ثانی

۴ــ اَلنُّظُمُ الاُسلامیّةُ — دکتر صبحی صالح

۵ ــ جامع عباسی — شیخ بهاء الدین عاملی

۶ ــ شَرحِ تَبصِرَةُ المُتعلّمین — شیخ ضیاء الدین عراقی

۷ــ اَلمَبسُوط فی الفقهِ الاُمامیّــةِ — شیخ ابوجعفر محمد طوسی

۸ــ مَسالکُ الاَفهامِ فِی شَرحِ شَرایعِ الأسلام — زین الدین بن علی العاملی الجبعی (شهید ثانی)

۹ــ صحیفه سجادیه — امام سجاد علی بن الحسین (ع)

۱۰ــ دائِرَةُ المعارِفِ القرنِ العشرین — محمد فرید وجدی



درس ۴

اصول سیاست داخلی اسلام (۲)

مرابطه

الف ـ مبانی‌کلی جغرافیای سیاسی
ب ـ وطن اسلامی
ج ـ تعریف رباطه
د ـ ارزش رباطه
هـ ـ رباطه در حکومت جائر؟

. . . این درس مربوط به " رباطه "می شود که در متون فقهی و حدیثی آنرا " مُرابطه " نیز نامیده اند .

رباطه و مرابطه همان سیاست دفاعی و مرزداری است و در آن راجع به وطن و ملیت و سرزمین اسلامی و قوانین مربوط به آن نیز بحث و گفتگو می شود .

فقها برای " رِباطه " درکتب فقهی خودشان کتاب ویژه‌ای منفردا باز نکرده اند و بطور معمول آنرا در ضمن کتاب جهاد مطرح وگفتگومیکنند و آنرا بعنوان یک فصل از فصول کتاب جهاد می نویسند . اما تفریدرباطه نیز عیبی ندارد بلکه دارای محاسن زیادی نیز می باشد چون اهمیت فوق العاده آن برکسی پوشیده نیست .

بهرحال رباطه یکی از موضوعاتی است که به سیاست داخلی اسلام مربوط می‌شود . و در بافت سیاست داخلی اسلامی جایگاه رفیع و ویژه ای دارد .

برای فهم دقیق تعریف ، ارزش و احکام مربوط به رباطه نخست باید در یک مقدمه معنای وطن و نیز ملاکهای فقهی تقسیمات اقلیمی و جغرافیای سیاسی اسلام روشن گردد . و لذا این درس را در تحت عناوین ذیل مورد گفتگو و بررسی قرار خواهیم داد .

الف ـ مبانی کلی جغرافیای سیاسی اسلام .
ب ـ وطن اسلامی
ج ـ تعریف رباطه
د ـ ارزش رباطه
هـ ـ رباطه در حکومت جائر؟

واکنون تک‌تک این‌عناوین‌را بطور منفرد ومستقل‌بررسی‌میکنیم .

توضیح بر اینکه هر دو کلمهٔ رباطه و مرابطه در تمام موارد به‌یک معنا هستند و فرقی با همدیگر ندارند .

الف ــ مبانی کلی جغرافیای سیاسی اسلام

تقسیم بندی جغرافیای سیاسی در حقوق بین الملل غیر اسلامی و غربی برمبنای تفسیر و برداشت خاصی است که از مسئلهء " ملیت و حاکمیت ملی " دارند.

آنان ملیت را مبتنی بر قومیت و هم زبانی و همخونی وهمنژادی و احیانا تاریخ‌مشترک داشتن اقوام فرض می‌کنند. و میهن و وطن را بر مبنای تولد یک شخص در یک محل و شهر و کشور تفسیر و معنا می کنند. یعنی وطن آنجائی را می نامند که انسان در آنجا از مادر متولد شود.

و حاکمیت ملی را نیز حاکمیت دولتها و رژیمها می دانندهرچند که آن رژیم و دولت پایگاه مردمی نداشته باشد و مورد حمایت آن ملت نباشد.

اما فقه اسلامی مبانی دیگری در جغرافیای سیاسی دارد. وتقسیم بندی دیگری از جهان دارد.

در اسلام تمام جهان وطن انسان است نه تنها آنجا که از مادر متولد می‌شود. و وطن واقعی انسان آن سرزمینی است که‌مصونیت‌ایدئو ــ لوژیک برای پرستش خالصانه خداوند و عمل به فرامین و دستورات الهی داشته باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم داستان آن انسانهائی را کـه در دنیا تن بظلم و ستم داده و درخاکی که به آنان ستم داردمی‌شودماندگار شده و سد را نشکسته و به هجرت در زمین بزرگ و وسیع خدا نپرداخته و توطن جدید نکرده اند نقل می کند که بعداز مرگشان ملائکه و فرشتگان آنانرا نکوهش و مذمت می‌کنند و عذاب می‌نمایند که‌چرا در زمین وسیع الهی هجرت نکرده و تن به ظلم و ستم داده اند. متن آیه شریفه‌اینست :

اِنَّ الَّذینَ تَوَفّیهُمُ المَلائِکَةُ ظالِمی اَنفُسِهِم قالوا فیمَ کُنتُم قالوا کُنّا مُستَضعَفینَ فِی الاَرضِ قالوا اَلَم تَکُن اَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِروا فیها فَاُولئِکَ مَأویهُم جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصیراً [۱]

یعنی آنانکه هنگام مرگ و قبض روح بمیرند درحالیکه به‌خویشتن ظلم کرده‌اند (یعنی ظلم پذیر بوده اند) فرشتگان از آنها باز پرسند که در چه‌کار بودید (و چرا اعمال خوب انجام ندادید) پاسخ دهند که در روی زمین مردمانی به ضعف و ناتوانی کشیده شده(مستضعف) بودیم (و اسیر ظلم حکام جاهل و کافر بودیم) فرشتگان گویند آیا زمین خدا "پهناور" نبود، که در آن کوچ و هجرت کنید (و از محیط کفر و ظلم بسرزمین علم و ایمان و آزادی بشتابید؟ و عذر آنانرا نمی پذیرند) و جایگاه آنان جهنم است و بازگشت آنها بجایگاه بسیار بدی است .

این آیه صریحا تمام جهان و زمین پهناور خدارا وطن انسان اعلام می‌دارد . و زیباترین تفسیر و تعبیر را از " جهان وطنی اسلامی " ارائه می‌دهد .

و لذا نمی‌توان مبانی جغرافیای سیاسی موجود غربی را که بر قومیت و هم نژادی و هم زبانی و نیز بر شرایط اقلیمی و جغرافیای طبیعی مانند وجود رودخانه ها و دریاها و کوهها و . . . به عنوان حد و مرز میان کشورها معتقداست صحیح تلقی کرد وبرسمیت شناخت .

و نیز نمی‌توان بر مبنای آن " خرافهٔ حقوقی " غرب که بر اساس حاکمیت رژیمهای فاجر بر مردم دخالت در مبارزات آزادیخواهانهٔ ملل بر دول انسان دوست را جایز نمی شمارد ، دخالت در سرنوشت ملل مظلوم نکرد .

همهٔ جهان وطن انسان است . و این جهان و کرهٔ زمین دردرجه

۱ــ سوره نساء آیه ۹۶

اول براساس ایمان و عدالت و کفر و ظلم از نظر فقه اسلامی به دو قطب تقسیم می‌شود.

یکی‌را دارُالاِسلام ویا دارالعَدل ودیگری را دارالشِرک ودارالظُلم می‌نامند.

و میهن انسان های مومن و عدالت دوست سرزمینهای اسلامی و کشورهای عدل است.

فقه اسلام تقسیم دقیق‌تر و ریزه‌کاری شده تری از مسئلهٔ میهن و وطن دارد که در اینجا عینا از نظرتان می گذرد.

تمام کرهٔ زمین در یک تقسیم بندی کلی به دوقطب و در یک تقسیم بندی دقیق‌تر و مفصلتر بچهار حوزه و منطقه تقسیم می‌شود:

۱ـ " دارُالاِسلام یا دارُالعَدلِ"

دارالاسلام یعنی‌خانهٔ‌اسلام ،کشوراسلامی ،منظورآن‌مناطقی‌است‌که متعلق‌بمسلمانان‌میباشدودرآنجاهاقوانین‌ودستورات‌دینی‌سیاسی‌ومعاشی و اقتصادی‌واخلاقی‌وتربیتی‌اسلام‌رعایت‌میشودویااینکه‌اکثرساکنن‌آن مسلمان هستند. این‌چنین‌سرزمینهائی وطن تمامی مسلمانان عالم می باشد.

یعنی در صورتیکه مورد تهدید و تهاجم جدی از طرف دشمنان اسلام قرار بگیرند ،در درجهٔ‌اول برساکنین آن‌محل و درجه، دوم اگر آنان بتنهائی قادر بدفاع نشدند برتمام مسلمانان بطور کفائی واجب است که از آنجا بعنوان سرزمین اسلام دفاع نمایند.

مانند بیت المقدس و فلسطین اشغالی در زمان ما که‌تحت‌اشغال مستقیم صهیونیسم و امپریالیسم است و آزاد ساختن آن برهمهٔ‌مسلمانان جهان یک فرض است.

ونیز مانند ممالک مستعمرهٔ‌اسلامی‌مثل حجاز (عربستان‌سعودی)

مراکش، عراق، سودان، پاکستان، اندونزی، اراضی و شهر های مسلمین در فیلیپین و مثل افغانستان و کشورهای مسلمان تحت سلطهٔ الحاد روسیه همچون آذربایجان، تاجیکستان، ترکمنستان و ...

فقهاء دراصطلاح خاص خودشان می‌گویند اگر "بیضهٔ اسلام" یعنی اساس آن و اساس مجتمع آن در یک منطقه به خطر بیافتد بر دولت اسلام و آحاد مسلمین فرض است که از آن دفاع کنند حتی بدون استجازه از امام . .

۲ـ "دارُالحَرْب"

حرب به‌معنای جنگ است . و دارالحرب یعنی خانهٔ جنگ و کشوری که در حال جنگ با اسلام و مسلمین است و منظور آن کشورهائی است که قوانین اسلام درآنجا پیاده نمی‌شود و دولتهای شان نیزدر حال خصومت بااسلام ودولت حقهٔ اسلام می باشند . و مردمان آنجا اصطلاحا "حَرْبی" نامیده می‌شوند .

معمولا کسانیکه از دارالاسلام فرار می کنند و به دارالحرب پناهنده می‌شوند یا از مرتدین هستند و یا اهل البغی . و لذا پناه بردن یک مسلمان به دولت محارب به هر عنوان و بهانه ای که باشد جرم و گناه است . و اسلام آنرا جایز نمی داند . مثلا آمریکا و اقمار اروپائی آن الان در مورد فلسطین با مسلمانان محاربه دارند و "حربی" هستندوکسی نباید از دامن دولت حقهٔ اسلامی بآنان پناهنده‌شود (مانند رئیس جمهور مخلوع ایران وعوامل همراهش که به غرب پناهنده شدند)

اما مسافرت مسلمین بدارالحرب بعنوان تجارت و یا سیاحت و اطلاع از اوضاع اقلیمی و شرایط زندگی آنان عیبی ندارد . بلکه بعضی اوقات که نیاز مسلمین بآن باشد واجب نیز می‌شود .

اما توطن و سکونت دائمی در دارالحرب در صورتیکه اظهـــار شعائر اسلام ممکن نباشد جایز نیست و مهاجرت واجب است.

اما در صورتیکه اظهار شعائر اسلام در آنجا مانعی نداشته باشد اقامت دائمی در آنجا مکروه است. چون احتمال هست که به هرحال تحت نفوذ فرهنگ حربی ها قرار بگیرد.

فقیه شهید امامیه " زین الدین الجبعی " در این باره چنین نوشته
" مهاجرت مسلمان از بلد شرک ببلد اسلام در صورتیکه ضعیف و
" ناتوان از اظهار شعار اسلام باشد واجب است. در صـــورت "
" امکان و منظور از شعار ویژگیهای شرع اسلام مانند نمازوروزه "
" و اذان و اقامه و امثال آنهاست و... اما در صورت امکـان "
" داشتن برای اظهار شعائر هجرت واجب نیست بلکه مستحب "
" است و بر خلاف آنچه که عامه (برادران اهل تسنن) تصـور "
" کرده اند قانون هجرت برای مسلمین مادامی که درجهان کفر "
" هست باقی است و نسخ و باطل نشده است" [۱]

قوانین و مقررات مربوط به دارالحرب و دارالاسلام در فقه مدون اسلام زیاد و در عین حال جالب هستند. شیخ طوسی در کتاب ارزنده ٔ " مبسوط " کتاب ویژه ای تحت عنوان " کِتابُ الجِزایا " یعنی کتابی که در آن قوانین جزیه بحث می شود، بازکرده و مفصلا راجع به اهل ذمه و اهل جزیه و دارالحرب و دارالاسلام بحث فقهی کرده است [۲]

ما بهمین مقدار کوتاه اکتفا نموده و از اطاله کلام منصرف می شویم و معنای خود اهل ذمه وجزیه را نیز در قسمت بررسی اصول سیاســـت خارجی اسلام بحث خواهیم کرد.

۱ـ مسالک الافهام ج۱ کتاب الجهاد ص ۱۴۹ از شهید

۲ـ المبسوط ج۲ ص ۳۶ ببعد مراجعه شود.

۳ـ " دارالعهد "

منظور از دارالعهد آن قسمت از اراضي و کشورهائی است که با اسلام محاربه ندارند . نه مستقیما و نه غیر مستقیم مثل اینکه به محارب و در حال جنگ کمک کنند و تجهیزات واسلحه بدهند .

علاوه براینکه محارب نیستند پیمان و میثاق با مسلمین بسته‌اند و از زمینهای خویش مالیات ویژه ای بدولت اسلام می پردازند که آنرا " خراج" می‌نامند . و لذا آنجارا " دارالخراج" نیز میتوان نامید .

اهالی سرزمینهای اینطوری را " معاهد " می نامند . و دولت اسلامی در مقابل آن" خراج امنیت خارجی آنانرا تضمین وبرعهده‌میگیرد حمله بچنین سرزمینهائي که خود حکومت و دولت جداگانه نیز دارند حمله به کشور مسلمین محسوب می‌شود و دفاع از دارالعهد و معاهدین بر مسلمان ضروری است .

معاهدین (یعنی کفارهم‌پیمان و خراج پرداز) نیزمانندمسلمانان باید در مواقع ضروری حتی الامکان در مقابل دفع تهاجم از سرزمین مسلمین بآنان کمک نمایند . فرق معاهدین با اهل ذمه این است که اهل ذمه مستقیما درسرزمین اسلام بسرمی‌برند .

۴ـ " دارُالمُوادِعَه "

منظور از دارُالمُوادِعَه آن سرزمینها و ممالکی است که جزء دارالاسلام نمی باشند . و نیز اهالی آنها نه حربی هستند ونه معاهد .

یعنی دارالموادعه سرزمینی بجز دارالحرب و دارالعهد میباشد .

منظور آن ممالکی است که با دولت اسلام و مسلمین عهد وپیمان " عدم الاعتداء" یعنی عدم خصومت و دشمنی با مسلمین و اسلام‌ونوعی

پیمان دوستی بسته اند .

عده‌ای از قبائل مرتد در صدر اسلام خواهان روابطی با مدینه بودند که اساس آن بر " موادعه " استوار باشد . یعنی نه زکات بپردازند و نه با مرکزیت دولت مسلمین خصومت و جنگ کنند . ابوبکر درخواست آنانرا نپذیرفت . [۱]

پس فرق اساسی دارالموادعه با دارالعهد اولا عدم پرداخت خراج بدولت اسلام و ثانیا عدم تعهد دفاعی طرفین پیمان در مقابل هم در مواقع تهاجم می‌باشد .

شیخ بزرگوار ابوجعفرطوسی درکتاب مبسوط " موادعه " رامترادف " هدنه " و " مهادنه " ذکر می کند . و آنرا از نظر فقه شیعه امامیه جایز می‌شمارد :

" میان علماء آگاه بسیرهٔ حضرت رسول‌الله (ص) اختلافی در "
" این نیست که وقتی آنحضرت وارد مدینه شد ، تمام یهودیان "
" مدینه را بچیزی غیر جزیه دعوت فرمود . و آن همان موادعه "
" و مهادنه میباشد . این طوایف یهود که پیغمبر با آنان "
" موادعه و مهادنه بر قرار ساخت عبارت بودند از بنی قریظه ، "
" بنی النضیر و بنی مصطلق و موادعه و مهادنه هردو یک چیز "
" هستند . این قرارداد موادعه بخاطر ضعف اسلام بود . " [۲]

چنانکه از سیره و شیوهٔ پیغمبر عظیم الشان اسلام و نیز سخنان شیخ طوسی برمی‌آید در " موادعه " جزیه و خراج وجود ندارد . بلکه

۱ـ حروب الرده ص ۲۷ محمداحمد باشمیل ـ ونیز در مورد تقسیمات یاد شده بکتاب النظم الاسلامیه ص۵۲۰ والاحکام السلطانیه مراجعه شود

۲ـ کتاب المبسوط ج ۲ ص ۶۰ چاپ جدید (مکتبه المرتضویه) از شیخ طوسی

بخاطر مصالح عالی اسلام این پیمان بدون جزیه و خراج منعقدمی‌شود .

شیخ طوسی چنانکه نقل گردید ، در این قسمت از سخنان اش مواد‌عه و مهادنه را یکی می داند و می‌گوید " این هردو یک چیز هستند " و در جای دیگر از کتاب مبسوط هدنه و معاهده را یکی‌می‌شمارد [۱] که معنای ظاهری آن این است که دارالعهد جدا از دارالموادعه نیست .

اما با توجه به اینکه موادعه و مهادنه را یکی شمرده معلوم میشود که منظورش از معاهده وعهد آن معنای مصطلحی که ما ذکر کردیم نیست بلکه منظورش همان " قرارداد و پیمان عدم الاعتداء " است که بدون خراج و جزیه باشد . چون در همانجائیکه می گوید " مهادنه و معاهده " یکی هستند ، بدنبالش مهادنه را اینگونه تعریف می‌کند .

" مهادنه عبارت است از ادامه ندادن جنگ با کفار و ترک نمودن آن بدون دریافت و درخواست عوض از آنان و نیز بدون پرداخت عوض بآنان تا مدتی " [۲]

قید " عدم درخواست و پرداخت عوض " می رساند که منظور همان " موادعه " یعنی قرارداد روابط صلح آمیز بین کفار و مسلمین‌بدون اخذ جزیه و خراج می‌باشد .

پس تا اینجا مفهوم و معنای " دارالموادعه " به طور دقیق روشن گردید .

۱ــ ب‍ـ مبسوط ج۲ ص ۵۰

۲ــ همان‌مدرک وهووضع القتال‌وترک‌الحرب الی‌مده من غیر عوض

ب ـ وطن اسلامی

با توجه به مطالبی که راجع به چهار عنوان " دارالاسلام "و " دارالحرب و دارالمعاهده و دارالموادعه" بیان گردید، معنا و مفهوم " وطن‌اسلامی " مشخص شد. و اینها مبانی کلی جغرافیای سیاسی از دیدگاه فقه اسلام می‌باشد.

این مطالب نشان دهندهٔ این حقیقت هستند که مفاهیم رواج داده شده از طرف حقوق خرافه آلودهٔ غرب اساس منطقی نداشته و ملت و ملیت ملاکی بجز نژاد و قومیت دارند. و آن همان مفاهیم و عناوینی مانند عقیده، اسلام، عدالت و ظلم است.

و همچنین میهن و وطن نیز مفهومی بجز آن تفسیر های تنگ ـ نظرانه ای دارند که عوامل مزدور جهان سرمایه داری و نظام شرک از آن بنام کاذب علم بذهن‌ها تحمیل کرده اند.

برمبنای‌بینش جهان وطنی اسلام، دفاع از هر مظلومی در هر نقطهٔ جهان بر مسلمین ضروری است.

با توجه‌به این‌مفهوم یادشده" از وطن اسلامی " قوانین ومفاهیم مرزبانی و مرزداری‌اسلامی نیز شکل ویژه‌ای پیدا کرده است که‌بآن "رباطه" یا " مرابطه" می‌گویند. اساس مرزداری و رباطهٔ اسلامی بر قصد قربت و حفظ اسلام استوار است. و اکنون بررسی رباطه.

ج ــ تعریف رباطه

مرابطه و رباطه از عناوین مهم فقه سیاسی اسلام است و فقهاء اسلام براساس احادیث وارده از امامان معصوم (ع) روی آن تاکید فوق العاده کرده اند . و آنرا بر آحاد مسلمین چه در زمان حضور امام وچه درزمان غیبت او بطور دائمی و مستمر مستحب موکد اعلام داشته اند [1]

چنانکه فقیه و محقق متاخر شیعه حاج آقا ضیاء الدین عراقی نقل می‌کند برخی از فقهاء آنرا واجب دانسته اند [2] و این وجوب بر اساس اصل اصولی واجب بودن مقدمهٔ واجب می باشد . یعنی وقتی یک چیز تکلیف و واجبست مقدمهٔ آن نیز واجب می‌باشد . نماز واجب است ، وضو و غسل و تیمم نیز بعنوان مقدمهٔ آن واجب می‌شوند . حراست و دفاع از " بیضه اسلام " و مجتمع اسلامی و جان و مال و ناموس مسلمین یک واجب شرعی است و لذا مقدمات آن نیز از جمله مرابطه و مرز داری واجب می‌شود .

اما علاوه بر بحث وجوب و استحباب " رباطه" مسئله دیگری نیز وجود دارد و آن تعریف دقیق رباطه و مرابطه است . فقهاء چه تعریفی از مرابطه کرده اند ؟

شهید ثانی مرابطه را به این صورت تعریف کرده است

" اَلرِّباطُ هُوَالْإِرْصادُ فِی اَطْرافِ بِلادِ الْإِسْلامِ لِلْاِعْلامِ بِاَحْوالِ الْمُشرِکینَ عَلیٰ تَقْدیرِ هُجومِهِم " [3]

یعنی رباطه عبارت است از سنگر بندی و کمین گیری در اطراف

۱ــ شرح لمعه ج ۱ ص ۲۵۶

۲ــ شرح تبصره المتعلمین ج ۶ــ۵ ص ۴۳۶ چاپ جدید

۳ــ شرح لمعه الدمشقیه ج ۱ ص ۴۳۶

کشور اسلام ، به منظور آگاهی و کسب اطلاع از وضعیت و احوال مشرکین که احتمال هجومشان می‌رود .

علامهٔ بزرگوار حلی در کتاب شرایع الاسلام رباطه رابدینصورت تعریف کرده

" اَلْمُرابَطَةُ هِيَ الْاِرْصادُ لِحِفْظِ الثُّغُوْرِ "

یعنی مرابطه سنگر بندی و کمین گیری مسلمین برای پاسداری از " ثغور " است .

شهید درکتاب شرح شرایع ثغر و ثغور را اینگونه معناکرده‌است .

هر محلی که خوف حملهٔ مشرکین از آنجا برود ثغر نامیده می‌شود .

این تعریف مرابطه و رباطه است که ملاحظه فرمودید . و کسی‌که وظیفهٔ رباطه را برعهده گیرد و در مرزها پاسداری دهد " مرابطه "نامیده می‌شود که جمع آن نیز " مرابطین " است .

ضمنا " مرابطین " نام یک سلسله از دولتهائی است که در شمال آفریقا براساس اسلام رژیمی انقلابی را بنیانگذاری کردند [1]

۱ــ فشردهٔ داستان تشکیل دولت مرابطین از این قرار است :
در شمال آفریقا و مراکش قبیله ای بنام " بنی صنهاجه " زندگی می کردند و قبایل زیاد دیگری نیز درآن اطراف پخش بودند و تمدن‌و آگاهی دینی نداشتند واکثرا مجوس و آتش پرست بودند .
یکی از سران بنی صنهاجه شخصی بود بنام " یحیی بن ابراهیم کدالی " و مسلمان بود . او در سال ۴۲۷ هجری عزم سفر حج نمود ودر بازگشت از سفر حج در " قیروان " با فقیهی بنام " ابوعمران فاسی " ملاقات کرد . و در مجلسش شرکت نمود و پند و موعظه فقیه یاد شده‌دراو اثر کرد و بر جهالت قبیله و قوم خود متاسف شد . و از ابوعمران فاسی خواست یکی از طلاب و شاگردان خودرا همراه او بفرستد تا بنی صنهاجه را هدایت نماید و متفقه بدین کند ، کسی از طلاب حاضر نشد به آن دیار برود . و لذا ابوعمران فاسی نامه‌ای به یکی از فقها شهرنفیس به اسم " واجاج بن زلوا " نوشت و گفت یکی از طلاب و شاگردان خود را به میان

مرابطه با نذر و عهد واجب می‌شود. همینطور با دعوت خاص امام ویا نایب او نیز واجب می‌شود.

و عین اعتکاف می‌ماند و لذا کمتر از سه روز نمی‌شود.

بنی صنهاجه بفرست تا آنانرا دین بیاموزد.

و او یکی از شاگردان خودرا بنام " عبدالله یاسین " همراه یحیی بن ابراهیم کدالی بدیار مراکش فرستاد. اما آن قوم عبدالله ابن یاسین را تحویل نگرفتند و با او و تعلیماتش به مخالفت برخواستند و لذا تصمیم گرفت از آنجا برود. یحیی بن ابراهیم باو پیشنهاد کرد ازمردم کناره گیری کنند و به عبادت خدا بپردازند، عبدالله قبول کرد و رفتند بیکی از جزایر نزدیک و از آنجا با اطراف " رابطه " برقرار کردند وبه‌همین خاطر معروف شدند به " مرابطین " آوازهٔ شهرتشان منطقه را گرفت و جوانان بحضورشان شتافتند و حدود هزار شاگرد پیدا کردند و تربیت نمودند و سپس عبدالله بن یاسین گفت اکنون باید بجهاد پرداخت‌وحق را زنده‌کرد و مردم را ارشاد نمود پس بجهاد بشتابید. آنان‌قیام مسلحانه کرده و قبائل را مطیع خود ساخته و شریعت اسلام را پیاده نموده‌وحوزه خودرا گسترش دادند و... دائره المعارف القرن العشرین ج۴ ص ۱۷۷ از فرید وجدی مصری.

رباطه یعنی پاسداری و حفاظت از مرزها و سرحدات سرزمین‌ها و جلوگیری از رسوخ و نفوذ بیگانگان ارزش و اهمیت فوق العـاده دارد. و پیغمبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام آنرا بطور موکد سفـــارش نموده اند و اجر و پاداش زیادی برای آن بیان فرموده اند. چنانکـــه پیامبر فرموده

رِباطُ لَيلَةٍ فِي سَبيلِ اللّهِ خَيرٌ مِن صِيامِ شَهرَين [1]

یک شب پاسداری در سرحدات بهتر از دوماه روزه است.

حفظ ثغور و مرزها آنچنان ارزش دارد که وقتی علی علیه السلام می شنود که متجاوزین شامی و مزدوران معاویهء یاغی به فرماندهـــی " بسربن ارطاط" به قلمرو حکومت عدل علی تجاوز کرده وشبیخون‌زده‌اند و زینت آلات زنی اهل ذمه از یهودیان را به غارت برده اند، بالای‌منبر می‌رود و ضمن ایراد خطابه ای آتشین می فرماید اگر کسی از شدت اندوه‌و غم چنین مصیبتی بمیرد و سکته کند قابل مذمت و سرزنش نیست!

ازاین‌سخن امام علی (ع) و نیز حدیث فوق از حضرت‌رسول (ص) می فهمیم که حفظ سرحدات و ثغور اسلامی و نظم دادن به سیستـم مرز داری و مرابطه بر حکومت اسلام واجب و فرض است .ومردم مسلمان‌نیزباید در این کار مساعدت و همراهی کنند و جلو ورودوتعدی‌بیگانگان‌رابامرابطه خود بگیرند، هر چند رژیم حاکم یک حکومت جائر باشد.

و این مطلب از حدیث" یونس" از امام رضا (ع) و نیز از دعای امام زین العابدین (ع) در صحیفه بدون هیچ ابهامی استفاده می‌شود.

خداوند متعال در قرآن مجید ضمن نقل سرگذشت قومی که‌دراثر عدم حفاظت از مرزهای خود در زمرهء مردگان و اموات قرار گرفتنـــد و

۱ــ جامع عباسی ص۱۵۱

سرزمینشان اشغال شد ، به مسلمانان هشدار می دهد که مبادا دچار سرنوشت ننگین آن قوم شوند :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ [۱]

یعنی آیا آنانرا که هزاران نفر بودند و از ترس مرگ از دیار و وطنشان بیرون رفتند و خداوند بآنان گفت بمیرید و سپس زنده شان گردانید ، خبر دارید ، براستی که خداوند دارای فضل و بخشش نسبت به مردم است اما اکثر آنان سپاسگزاری نمی‌کنند .

آری این قوم در اثرکسالت و عدم حراست از مرزها شان دچار ذلت و زبونی شده و درواقع مردند و جزء اموات محسوب شدند و سپس خداوند بر آنان فضل و کرم نشان داد و به تحرک پرداخته و دوباره‌باذن خداوند زنده شدند .

امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) در صحیفهٔ سجادیه یک دعای بسیار پرمغز و پرمحتوا دربارهٔ " اهل ثغور " و مرابطین و مرز ـ داران مملکت اسلامی دارد که در آن ضمن نیایش و مناجات با خدای بزرگ سلامت و تقویت روحیهٔ پاسداران سرحدات کشور اسلامی را از خداوند می‌خواهد .

با توجه به اینکه آن زمان حکومت‌درون مملکت مسلمین با جائر بود و نه امام عادل، و امام به کسانیکه حتی در آن رژیمها از مرزها حفاظت می‌کنند ، دعا می‌کند ، می‌توان استنباط کرد که حفظ مرزهاحتی در حکومت جائران نیز برمسلمان ضرورت دارد . چون مرابطه با دیگرپستهای دولتی فرق‌می‌کند .

۱ـ سورهٔ بقره آیه ۲۳۴

از آنجا که دعای امام درباره‌ٔ " اهل ثغور " و مرابطین مفصل است و ما در اینجا بنابر اختصار داریم فقط بذکر ترجمهٔ آن دعای پر مغز و اصیل اکتفا می‌کنیم .

و آن دعای ۲۷ از صحیفه سجادیه است و به اینصورت آغاز می‌شود .

" وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلامِ لِأَهْلِ الثُّغُورِ " اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ وَ . . .

و اینک ترجمه تمام آن دعای شریف :

پروردگارا . برمحمد و آل اطهارش درود فرست . و ثغور و سرحدات (و مرزهای) مسلمین را (از شر و فتنه کفار و دشمنان اسلام) بعزت و جلال خود محفوظ بدار و سپاهیان اسلام را که به حمایت و پاسداری مرزهای مملکت اسلامی همت گماشته اند به قوت و قدرت کامل خود آنهارا یاری‌کن و عطایا و انعامشانرا از خزینه جود و کرمت وافرگردان خدایا برمحمد و آل پاکش درود فرست . خدایا عدهٔ سپاهیان سر حدات مسلمین را زیاد و اسلحهٔ آنانرا مجهز و برنده ساز و حدود و جوانب لشگرگاهشانرا (از آسیب دشمن) حفظ کن و مستحکم فرما و دلهای آنان‌را باهم الفت بده و هم‌آهنگ گردان و خدایا تو خود مدبر کارشان باش و قوت و آذوقهٔ آنهارا پی در پی بی رنج انتظار عطا فرما و خود به‌تنهائی مئونه‌آنهارا تکفل کن و به نصرت و فتح و پیروزی شان یاری فرما و به صبر و شکیبائی آنهارا نیرو بخش و فکر و تدبیر دقیق بآنان عطا فرما .

خدایا برمحمد وآلش درود فرست . و به مرزداران اسلام بیاموز آنچه را که نمی‌دانند و بینش و بصیرت بده به آنان نسبت به آنچه که بصیرت ندارند .

خدایا به محمد و آلش درود فرست . و هنگام برخورد با دشمن یاد (زرق و برق و آرایش) دنیا را از یاد آنان ببر که نیرنگش آنانرا

فریب ندهد .

خدایا از دل مرابطین و مرزداران سپاه اسلام خیالات و دوستی مال فتنه انگیز دنیارا محو و نابود گردان و بهشت برین را بانعمت‌هائیکه وعده داده ای مانند قصرهای جاودانه و سکونتگاههای کریمه و حوری های زیبا و جویبارهای گسترده و جاری و انواع نوشیدنیها و درختان پوشیده‌از میوه در نظرآنان جلوه و آرایش بده و نصب العین شان کن، تا هیچکس روی از جنگ برنتابد و هرگز خیال فرار از دشمن را بدل نیاورد .

خدایا شمشیر دشمنان مرزداران را کند ساز و چنگالهای دشمن‌را از آنان دور گردان و میان دشمنان و اسلحه شان جدائی بیانداز، از امیدگاهها نومیدشان کن (یعنی از هرکجا در دل امید کمک و آرزووانتظار یاری دارند ناامیدشان گردان) و محل آنهارا با محل آذوقه شان فاصله بیانداز و از راه پیشرفت آنهارا حیران و سرگردان ساز و هر جا رو کنند گمراهشان گردان، و مدد و کمک همدستان هم پیمانانشانرا از آنان قطع کن و عدهٔ آنهارا رو به نقص و زوال آور، و دلهایشان پراز خوف و بیم (از لشگر اسلام) گردان، و دستشان را از هر طرف کوتاه کن و زبانشان‌را از سخن گفتن قطع کن و چنان مقهورشان ساز که پیروان همه متفرق‌وفراری شوند ،وپیروانشان‌رابواسطهٔ شکست آنان به عقوبت و عذاب سخت‌در افکن، تا بشکست و خواری آنان دشمنان دیگرعبرت‌گیرندوقطع امیدازپیروی کنند .

خدایا تو رحم دشمنان مرز داران اسلام را عقیم و نازا کن و چهارپایان و حیواناتشانرا مقطوع النسل گردان و بآسمان اذن بارش مده و بزمین شان اجازه روئیدن گیاهی نفرما، اما سرزمینهای‌مسلمین‌رابواسطه آن نعمتهای خود، نیرومند و محفوظ و پرنعمت ساز. و اموال‌مسلمانانرا پر ثمر و بابرکت گردان و بآنان از جنگ‌و محاربهٔ کفار فراغت برای پرستش و عبادت ببخش و از دفع و طرد آنها آسوده شان ساز تا با تو

به خلوت و راز و نیاز پردازند تا در کرهٔ زمین هیچکس جز ترا نپرستند و تا هیچکس جز درگاه احدیت تو سر و پیشانی بخاک مذلت‌وخواری نساید.

پروردگارا در هر ناحیه و شهر و دیاری مسلمانان‌رادربرابرکفار و مشرکین عزت و عظمت ببخش. و از لطف و کرمت فرشتگان را پی در پی به یاری آنان بفرست، تا آنجا که از قهر و غلبهٔ مسلمین تمام کافران درهم شکسته شوند و بقتل و اسارت در نقاط‌زمین گرفتار آیند، مگر آنکه آنها اقرار و اعتراف به‌یگانگی توکنندوشهادت‌دهند که محققا و بدون هیچ شکی توئی آن‌ذات یگانه ای که‌خدائی جز تو نیست و ترا شرک‌وشریک نخواهد بود.

پروردگارا نعمت پیروزی مسلمین و اسلام را در تمام نقاط جهان تعمیم ده تا همه کشورهای روی زمین از مردمان هند و روم و دیار ترک و خزر و ملک حبش و نوبه و سودان و زنگبار و سقلابیان و دیلمیان و سایر ملل مشرک که نام و اوصافشان برما پوشیده و پنهان است و از ازل بر تو معلوم و آشکار می‌باشد، زیر پرچم توحید و اسلام درآیند (و ازشر شرک‌و کفر نجات یابند)

پروردگارا مشرکین را بخودشان بجنگ و نزاع معمول‌دار تا به اطراف و حدود دیار مسلمین دست درازی نتوانند کرد، و آنها را عوض مسلمین به نقص و کاهش جان و مال گرفتار ساز و بواسطهٔ اختلاف کلمه از تجمع و اتحاد برعلیه مسلمین بازشان دار.

پروردگارا تو دلهای دشمنان اهل ثغور و مسلمین را از ایمنی و آرامش خالی کن و تنهاشان را ناتوان گردان. و قلبهاشان را از فکر و حیله و طراحی علیه مسلمین باز دار و غافل گردان، و شخصیتها و ارکان آنهارا از مقاومت در مقابل‌مسلمین ضعیف و سست گردان و آنان‌راازمبارزه و جنگ با قهرمانان و شجاعان سپاه اسلام ترسان و هراسان ساز و سپاهی از فرشتگان را بدفع و هلاکت آنها برانگیز چنانکه روز جنگ بدر کردی، تا

آخرین افراد مشرکین و دشمنان دین را به قتل و اسارت هلاک گردانی و ریشهٔ شوکت و اقتدار آنهارا از بیخ و بن برکنی .

پروردگارا و در آبهاشان (میکرب) امراض دیگر داخل ساز و بلادشانرا به بلای خسوف و زلزله ویران گردان و پیوسته به سنگباران هلاکت خراب سازوبه‌خشکسالی‌وقحطی‌درانداز و آذوقهٔ آنهارا در خشک و بی‌گیاهترین سرزمین ودورترین اماکن از آنها قرار ده و حصار آن اماکن را مانع دستسرسی بآذوقه شان گردان که تا سپاه مهاجم دشمن به‌گرسنگی ممتد و مرض سخت دچار هزیمت و شکست گردد .

پروردگارا هرگاه (و هرکجا) از قشون اسلام که اهل ملت‌وشریعت تواند ، مرد جنگجوئی با آن کافران به جنگ برخیزد یا آنکه از پیروان سنت و آئینت مردی با عدالت و معرفت با آنها به جهاد و دفاع رو آورد باین مقصود که دین توحید تو برتری یا بد و جند و سپاه تو نیرومند تر شود و بهرهٔ خلق از معرفتت افزونتر گردد ، تو ای خدا برآن مرد جنگجو و مجاهد امر جنگ را سهل و آسان گردان و کارشان را مرتب و مصالحشان را مهیا ساز و به فتح و پیروزی یاری فرما و برای او اصحاب و یارانی برگزین و بوجود پشتیبانان و یاران اورا نصرت ده و آذوقه اش را فراوان (و تجهیزات و تسلیحاتش را از هر لحاظ کامل)گردان ، و او را به شادی و سرور قلبی کمک کن . و حرارت عطش شوق و شدت میل به وصول مقصود را در او فرو نشان و از غم و اندوه وحشت جنگ او را در پناه خودت آسوده و محفوظ بدار . و با یاد اهل واولاد اورا پریشان مگردان و برای او حسن نیت عطا فرما (تا از ریا و تظاهر مصون بماند) و نیز او را برحسن عاقبت و رستگاری یاری فرما ، نعمت صحت و سلامت را براو ارزانی بدار و از ترس و کم دلی بدورش دار و شجاعت و نترسی را براو الهام کن ، وباو مقاومت و فتح را نصیب کن و اخلاق نکو و حسن سیاست باو تعلیم بده‌ودر حکومت و قضاوت میان مردم به عدل و صواب موفقش گردان و از ریا و

سمعه دورش دار و قصد و نیتش را خالص گردان و همهٔ کار، فکر، ذکر و حرکت و سکونتش را در راه طلب لقای خودت قرار ده، و در میدان جنگ هنگامیکه سپاهش با دشمنان دین روبرو گردید سپاه دشمن را درچشم او اندک بنما و شان و شوکتشان را در قلب او ناچیز و کوچک گردان و اورا بر دشمن غالب و قاهر و پیروز ساز. و اگر سرنوشت او چنین است که عمرش ختم به سعادت و شهادت شود، این را بعداز شکست و هزیمت دشمن و بعدازامن‌شدن سرحدات کشور مسلمین نصیب او گردان.

پروردگارا هر مسلمانی که فرزند جنگجو و یا مرابط و سرحدداری تربیت کند وبادیگران به جهاد ترغیب نماید و مجاهدان را تعظیم‌وتکریم کند دراین دنیا بهجت و شادی و درآن دنیا اجر و ثواب مضاعف ودو چندان باو عطا فرما.

پروردگارا هر مسلمانیکه امر اسلام بر او اهمیت داشته باشد و از تشکل و تحزب اهل شرک محزون و غمین باشد و قصد و آهنگ جهاد و دفاع از اسلام کند اما ناتوانی جسمی و یا فقر مالی اورا مانع از این کار بشود ویا اتفاق نابهنگامی اورا مانع شود خدایا بچنین کسی اجر و پاداش جنگجویان و مجاهدان ومرابطان را عطا فرما و اورا در زمرهٔ شهیدان قرار بده.

پروردگارا برمحمد و آلش درود فرست بهترین درودها را که تو آفریننده و اعاده دهنده ای [1]

این ترجمه دعای حضرت سجاد (ع) درباره اهل ثغور،مرابطین و مرزبانان کشور اسلامی و نیز مجاهدان مدافع از حریم اسلام و حوزهٔ آن میباشد که ملاحظه فرمودید چه اندازه پرمغز و پرمحتوا و برانگیزنده است و نشانگر اهمیت فوق العاده و ارزش والای مرابطه در اسلام می‌باشد.

۱ــ متن‌دعا درصحیفهٔ‌سجادیه‌ترجمه‌الهی‌قشمه‌ای‌ص۲۵۶موجوداست

هـ ـ رابطه در حکومت جائر؟

با توجه به مطالب گذشته سئوالی در اینجا مطرح است وآن اینکه آیا حفاظت از سرحدات و مرابطه در زمانیکه حاکمی جائر بر مسلمین حکومت کند چگونه است؟ جایز است یانه؟

پاسخ سئوال این است که در برابر تهاجم خارجی اسلام دستور داده که از جبهه گیری داخلی پرهیز شود و لذا اگر در حکومت جائر تهاجم خارجی بیضهٔ اسلام و اساس آن را تهدید کند دفاع از مرزهای کشور اسلام و جنگ با کفار مهاجم در این جهت در کنار و معیت حکومت غیر عادل داخلی بلامانع است، مشروط بر اینکه مرابط و مجاهد در مقام جنگ نیت و قصد دفاع از خود، دفاع از مسلمین و دفاع از اسلام کند و نه قصد استعانت سلطان و حکومت جائر.

این مطلبی است که هم احادیث آنرا تایید می کند و هم فتوای فقهاء شیعه برآن است و دعای حضرت سجاد (ع) نیز موید این مطلب است.[1]

چون حضرت سجاد خود درزمان حاکمیت حکام فاجر و جائر بر کشور اسلام زندگی می کرد ولکن در همان حال "مرابطین" و مرز داران سرحدات کشور اسلامی را دعا می‌کند، و این بمعنای تشویق مردم به‌دفاع از مرزهای اسلام حتی درزمان حکومت جائر می‌باشد. چونکه دفاع از بیضهٔ اسلام وناموس مسلمین ربطی بحاکم ندارد.

۱ـ وسائل‌الشیعه ج۱۱ ابواب‌جهاد العدو باب ۶ حدیث ۲ ص ۲۰ (حدیث یونس و محمدبن عیسی از ابوالحسن‌ع) و نیز کتاب شرح تبصره المتعلمین حاج ضیاء الدین عراقی ج۶ ص ۴۳۲ مراجعه فرمائید

دَر تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

منبع	مؤلف
۱ـ قرآن مجید	
۲ـ وَسائِلُ الشّیعة	شیخ حر عاملی
۳ـ تَحْریرُ الوَسیلَه	آیة... العظمی امام خمینی
۴ـ شرح لمعه	شهید ثانی
۵ ـ کِتابُ الأمْر بِالمَعْرُوف وَالنّهی عَن المُنکَر	آیه... حسین نوری همدانی
۶ـ نَهجُ البَلاغَة	ترجمه فیض الاسلام
۷ـ کَنْزُ العِرفان فِی فِقهِ القُرآن	شیخ جمال الدین مقداد بن عبداله سیوری
۸ـ اَلمُختَصَرُ النّافِعُ فِی فِقهِ الإمامیّة	ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی (محقق حلی)
۹ـ اَلأحکامُ السّلطانیّة	ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماورد:
۱۰ـ اَلقُربَة فِی اَحکامِ الحِسبَة	ابن الاخوه
۱۱ـ اَلدُّرُوس	شهیداول

درس ۵

اصول سیاست داخلی اسلام (۳)

امربمعروف و نهی از منکر

الف ـ مفهوم امربمعروف و نهی‌ازمنکر
ب ـ شکل تشریع امربمعروف و نهی از منکر درقرآن
ج ـ وجوب امر بمعروف و نهی‌ازمنکر
د ـ امر بمعروف و نهی‌ازمنکر تنها عامل تنظیم روابط سیاسی ـ اجتماعی مسلمین
هـ ـ شرایط آمر و ناهی و مراحل امرونهی
و ـ منافقین و امرونهی

امر بمعروف و نهی از منکر

یکی دیگر از اصول سیاست داخلی اسلام " امر بمعروف و نهی از منکر " می باشد که برخی نیز تحت عنوان " احکام حسبه " از آن بحث کرده اند این قسمت از سلسله مباحث فقه سیاسی و این فصل از کتاب حاضر نیز در این باره بحث می کند .

امر بمعروف و نهی از منکر مانند " جهاد " و نماز جزء بخش عبادیات فقه اسلام است . یعنی در آن قصد قربت شرطست و باید برای جلب رضایت خدا و بعنوان تقرب بدرگاه باعظمت او انجام پذیرد . لکن برخی از فقهاء آنرا شرط نمی دانند .

امر بمعروف و نهی از منکر در اسلام ارزشی بس گران داراد تا جائی که امام علی بن ابیطالب علیه السلام جهاد را در مقایسه با آن " قطره ای در کنار دریائی " معرفی کرده است .

امر بمعروف و نهی از منکر چیزی است که تمام روابط و مسائل اجتماعی و سیاسی درون امت اسلامی بر اساس آن حل و فصل می شود .

روابط مردم مسلمان با همدیگر و نیز با دولتشان و نیز روابط دولت اسلامی با مردم مسلمان براساس امر بمعروف و نهی از منکر استوار می باشد .

بحث امر بمعروف و نهی از منکر در عناوین ذیل ادامـــه‌خواهد یافت :

الف ــ مفهوم امر بمعروف و نهی از منکر.

ب ــ شکل تشریع امر بمعروف و نهی از منکر در قرآن

ج ــ وجوب امر بمعروف و نهی از منکر.

د ــ امر بمعروف و نهی از منکر تنها عامل تنظیم روابط سیاسی ــ اجتماعی مسلمین.

هــ شرایط آمر و ناهی و مراحل امر و نهی.

و ــ منافقین و امر و نهی.

الف ــ مفهوم امربمعروف و نهی ازمنکر

" معروف" بمعنای عمل خوب و نیک و" منکر" به معنای عمل بد و قبیح می باشد.

" امر" نیز به معنای دستور و فرمان دادن می باشد. چنانکه " نهی" به معنای" بازداشتن" است.

بنابراین معنای" امر بمعروف" دستور دادن دیگران بانجام کارهای خوب ،و " نهی از منکر نیزبمعنای بازداشتن دیگران ازانجام وارتکاب کارهای بد و قبیح و زشت می‌باشد.

عده‌ای از فقهاء امر به معروف و نهی از منکر را به صورت زیر تعریف نموده اند:

" اَلمَعرُوفُ کُلَّ فِعل حَسَن اُختُصَّ بِوَصفِ زائِدِ علیٰ حُسنِهِ اِذا عَرَفَ"
" فاعِلُهُ ذالِکَ اَو دُلَّ عَلَیهِ. وَ المنکَرُ کُلَّ فِعلٍ قَبیح عَرَف فاعِله"
" قُبحهُ اَو دُلَّ علیهِ" [1]

یعنی معروف عبارت از هر عمل و کار خوبی است که از طرف شارع به نیکی و خوبی توصیف شده و فاعلش آنرا شناخته و یا بدان راهنمائی شده باشد.

منکر نیز هر کار قبیح و زشتی است که فاعلش قباحت آنرا بشناسد و یا بدان راهنمائی شده باشد.

۱ــ کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ص ۳۲ حسین نوری همدانی چاپ پاکستان.

بطور خلاصه منظور از معروف کارهائی است که اسلام واجب کرده است ، و منظور از منکر کارهائی است که اسلام حرام کرده است .
برخی از معروفها و منکرات از اینقرار می‌باشند .

معـــروف	منکـــــــر
۱ـ ایمان بخدا	۱ـ کفر و شرک بخدا
۲ـ توکل	۲ـ جهل
۳ـ تعقل و تفکـــر	۳ـ بطالت و خوشگذرانی
۴ ـ جهـــاد	۴ـ بخالت و بخیل بودن
۵ ـ استقامت در راه دین	۵ ـ خیانت
۶ـ دوست داشتن مومنین	۶ـ همراز گرفتن از کفار (بطانه)
۷ـ هجرت در راه خدا	۷ـ تن به ظلم دادن
۸ ـ توبه و استغفـــار	۸ـ اصرار در گناه
۹ـ تقوا	۹ـ نفاق و دو روئی
۱۰ـ شورا و استشاره	۱۰ـ استبداد رای و خودمحوری
۱۱ـ اطاعت از امام عادل	۱۱ـ اطاعت از طاغوت
۱۲ـ تلاوت قرآن	۱۲ـ عدم تدبر در قرآن
۱۳ـ خوش اخلاقی و کظم غیظ	۱۳ـ زشت خوئی
۱۴ـ احسان به والدین	۱۴ـ عاق والدین شدن
۱۵ـ انفاق در راه خدا	۱۵ـ غُلُولٌ (خیانت ببیت‌المال)
۱۶ـ شهادت در راه خدا	۱۶ـ فرار از جهاد و جنگ
۱۷ـ بیاد خدا بودن (ذکر الله)	۱۷ـ غفلت
۱۸ـ حُبُّ اللّهِ	۱۸ـ حُبُّ الکفار
۱۹ـ عدالـــت	۱۹ـ ظلم

معروف	منکـــــــر
۲۰ـ دعوت به اسلام و خیر	۲۰ـ بازی با دین خدا
۲۱ـ تعلیم کتاب و حکمت	۲۱ـ تعلیم سحر و خرافات
۲۲ـ امر بمعروف و نهی از منکر	۲۲ـ امر بمنکر و نهی از معروف
۲۳ـ دعاء و نیایش خدا	۲۳ـ مشغول شدن بلهوالحدیث
۲۴ـ تحمل رنج و آزار درراه خدا	۲۴ـ فروختن دین بدنیا [۱]

اینها تنها معدودی از مصادیق و موارد معروفها ومنکرات‌بود که از احادیث و آیات قرآنی استخراج شده اند . و مجال شمارش بیش از اینها در این درس وجود ندارد . با توجه به روشن شدن مفهوم و مصداق امر و نهی میپردازیم بکیفیت تشریع آن در اسلام .

۱ـ برای آگاهی بیشتر به کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکـــــــر آیه . . . حسین نوری مراجعه‌شود

ب ــ شکل تشریع امر بمعروف و نهی از منکر در قرآن

برخی از احکام اسلام به طور " دفعی " یعنی بدون زمینه سازی و مقدمه چینی تصویب و تشریع شدّه اند .

اما برخی دیگر از احکام و قوانین اجتماعی اسلام بطورتدریجی و در طول زمان با آماده شدن زمینه های ذهنی و خارجی مسئله تصویب و تشریع شده‌اند . مانند قانون " حرمت مسکرات و خمر " که طی چندمرحله جداگانه حرمت آن به مسلمین اعلام شد . در مرحلهٔ اول وحی شــــد که " ضررهای خمر بیشتر از منافع آن است " . در مرحلهٔ دوم دستــور داده شدکه‌مسلمانان‌آنگاه‌که میخواهند نماز بخوانند نباید مواد الکلی و خمــر مصرف کرده باشند و در حال مستی باشند . در مرحلهٔ سوم بپیغمبر وحی شد و قاطعانه از شرب و مصرف آن نهی گردید .

امر بمعروف و نهی از منکر نیز از جمله احکامی است که به طــور تدریجی تصویب و تشریع شده است . و چندین سال طول کشیده تا زمینه تصویب نهائی این حکم انقلابی و سرنوشت ساز اسلام به تصویب نهائی شارع مقدس اسلام برسد .

در تاریخ تشریع احکام اسلام دو مرحلهٔ اساسی وجود دارد

۱ــ دورهٔ مکی قبل از هجرت

۲ــ دورهٔ مدنی بعداز هجرت

آیاتی که در مکه نازل شده اند بیشتر جنبهٔ تکوین ایدئولوژی و آموزش عقیده و جهان بینی را شامل میشوندودرآنهاکمترازقوانین‌واحکام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی سخن رفته است . اما آیاتی که بعـــــد از هجرت پیغمبر و در مدینه نازل شده اند ، بیشتر حالت تقنین و تشریـــع

قوانین و احکام اجتماعی را دارنـــــد .

امر بمعروف و نـهی از منکر نیز ازجملهٔ احکامی است که در دوره مکی زمینه سازی شده و در توصیف و تمجید آن به صورت غیر مستقیـــم سخن رفته و در دورهٔمدنی و در مدینه که حکومت‌اسلام و جامعه اسلامی شکل گرفته بود بصورت یک حکم الـهی به تصویب نـهائی رسیده و مسلمین جمیعا مکلف بانجام آن شده‌اند .

یکی از اساتید فقه در حوزهٔ علمیه قم دراین‌باره‌چنین‌میگوید .
" آیات قرآن دزبارهٔ امر بمعروف و نـهی از منکر ترتیب ونظم "
" ویژه ای دارند . و خداوند روش خاصی را در نزول این‌آیات "
" ملاحظه فرموده و آن ترتیب از این قرار است .
" ۱ــ اشاره به امر بمعروف و نـهی از منکر و تشویق مردم نسبت "
" بآن (بدون آنکه واجبش گرداند) .
" ۲ــ بیان نتایج و آثار نامطلوب ناشی از ترک این دو "
" ۳ــ اعلام وجوب آن برای مکلفین و مسلمانان "
" ۴ــ قرار دادن امر بمعروف و نـهی از منکر جزء صفات انفکاک "
" ناپذیر مسلمانان .

آیات دسته اول

ــ وَالعَصرِ اِنَّ الاِنسانَ لَفی خُسرٍ اِلّا الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوا الصّالِحات وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَتَواصَوا بِالصَّبر (سورهٔ عصر آیه ۱

سوگند بعصر (یعنی زمان یا فشار) که البته انسان در زیـــان می باشد . مگر آنانکه ایمان آورده و همدیگرا بحق و صبر و شکیبائـــی سفارش کنند و خود نیز عمل صالح انجام دهند .

این آیه سفارش همدیگر به صبر و حق را عامل رهائی از زیـــان

معرفی می‌کند .

ـ قرآن در ضمن نقل نصایح لقمان به‌پسرش ، این جمله را نیز از او نقل می کند

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ (سورهٔ لقمان آیه ۱۷)

یعنی ای فرزندم ! نماز را بپای دار و امر به معروف و نهی‌ازمنکر کن و در مقابل رنج و مصائبی که بتو میرسد شکیبا باش!

آیات دستهٔ دوم

خداوند در سورهٔ اعراف از آیه ۱۶۳ تا ۱۶۶ داستان قومی‌رابنام "اصحاب سبت "نقل می کند که در کنار دریا زندگی می کردند و راجع بماهیگیری شریعت آسمانی آنها قوانین ویژه ای را تشریع کرده بود . گروهی از آنان آن قوانین شرعی را رعایت نکردند و گروه دیگر آنها را پند و موعظه داده و نهی از منکر نمودند ، اما آنان نپذیرفتند و لذا خداوند گروه امر بمعروف کننده و نهی از منکر کننده را نجات داد و گناهکارانرا عذاب نازل کرد .

این آیه از عاقبت بد ترک نهی از منکر و نپذیرفتن آن سخن می‌گوید .

آیات دستهٔ سوم

ـ **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** (آل عمران آیه ۱۰۴)

ترجمه . باید از شما مسلمین گروهی باشند که مردم را دعوت

به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنها رستگارندو. .

آیات دسته چهارم

ـ وَالْمُؤمِنُونَ وَالْمُؤمِنَاتِ بَعضُهُم اولیاءُ بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوف وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاتِ وَ. . . (توبه آیه ۷۱)

یعنی مردان و زنان مومن برخی شان دوست برخی دیگرند و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند و نماز بپای میدارند و زکات می پردازندو از خدا و پیغمبر او اطاعت می‌کنند خداوند رحمت خودرا بر آنان فرو خواهد فرستاد که او عزیز و حکیم است [۱]

بنابر مطالبی که بیان گردید معلوم شد که شکل‌تشریع امربمعروف و نهی از منکر در قرآن بطور تدریجی بوده و این بیانگر اهمیت‌آنست.

چون مسئله بسیار پر اهمیت و پذیرش انجام آن برای مردم سنگین می باشد و لذا خداوند بطور گام بگام و تدریجی آنرا اعلام داشته است و با اشاره به نمونه های تاریخی آن مانند اصحاب سبت خواسته است گوشزد نماید که مسئله امر بمعروف و نهی از منکر ریشهء تاریخی دارد و انفکاک آن از مدنیت و اجتماع غیر ممکن است.

۱ـ این فراز از کتاب اَلْأَمْرُ بِالْمَعْرُوف وَ النَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ استاد حسین‌نوری استفاده شده ص ۴ ببعد

ج ـ وجوب امر بمعروف و نهی از منکر

از مطالبی که تا اینجا ملاحظه فرمودید و آیات قرآنی که دیدید معلوم شد که امر بمعروف و نهی از منکر از واجبات اسلام است . و هیچ جای شک و شبهه ای در وجوب آن نیست .

تمام فقهاء اسلام نیز اجماعا و بدون استثناء بوجوب‌آن معتقد بوده‌اند .

بحث و اختلاف نظر فقهاء فقط در دو مسئله بوده است :

۱ـ آیا وجوب امر بمعروف و نهی از منکر عقلی است‌یا شرعی ؟

بعضی از فقهاء وجوب آنرا شرعی دانسته اند مانند شیخ طوسی‌و مقداد سیوری و برخی دیگر از فقهاء وجوب آنرا عقلی دانسته اند . مانند سیدمرتضی علم الهدی [1] و شهید اول و شهید ثانی [2]

۲ـ آیا وجوب امر بمعروف و نهی از منکر " کفائی " است یا " عینی " است ؟

وجوب کفائی آن است که ابتداء بهمه مسلمین و مکلفین واجب است بدون تعیین و تعین . اما اگر عده‌ای آنرا انجام دادند از ذمه دیگران نیز ساقط می‌شود .

وجوب عینی آن است که با عیان و افراد مسلمان و مکلف عینا

۱ـ کنزالعرفان فی‌فقه‌القرآن‌چاپ‌جدیدص۴۰۴ ج۱جمال‌الدین‌مقداد‌سیوری

۲ـ شرح لمعه ج۱ ص ۲۶۲ چاپ قدیم

وبشخصه واجب‌است مانند نماز وروزه واجب عینی با انجام دادن‌دیگران ساقط نمی‌شود .

عدهٔ از فقهاء امر به معروف و نهی از منکر را " واجب کفائـــی " دانسته اند مانند شهید اول و شهید ثانی و آیه . . . العظمی امام روح . . . الخمینی و علامهٔ حلی [1]

و برخی دیگر از فقهاء اسلام آنرا " واجب عینی " دانسته انـــد مانند محقق حلی و شیخ بهاء الدین عاملی [2]

در صورت عینی بودن وجوب امر و نهی باید به این ترتیب‌عمل شود که عده ای نهی از منکر می‌کنند اگر تاثیر نکرد دیگران کار اورا تکرار می‌کنند تا جائی که مرتکب منکر و تارک معروف از عمل خود برگردد .

وجوب امر بمعروف و نهی از منکر از لحاظ شرعی از آیـــه ۱۰۴ آل عمران و آیهٔ ۷۱ سورهٔ توبه استفاده می‌شود .

در سورهٔ آل عمران با کلمهٔ امر غایب و موکد " ولتکن . . . . " بیان شده که دلالت بر وجوب دارد . در سورهٔ توبه نیز انجام امـــــر بمعروف و نهی از منکر را جزء صفات انفکاک ناپذیر مومنین به خـــدا و مسلمین شمرده است و آنرا تکلیفی‌همردیف نماز قرار داده است .

۱ـ شرح لمعه ج۱ ص ۲۶۲ ، تحریرالوسیله ج۱ص ۴۶۳ و تبصرةالمتعلمین چاپ جدید ص ۸۳

۲ـ المختصرالنافع ص ۱۳۹ چاپ‌جدید وجامع عباسی ص ۱۶۱

د ـ امر بمعروف و نهی ازمنکر تنها عامل تنظیم روابط سیاسی ـ اجتماعی مسلمین

جامعه ایده آل اسلام آن امت موحدی است که باید بر اســـاس پرستش الله و اخوت و برادری دینی و عقیدتی بوجود آید.

جامعهء ایده‌آل اسلامی نظم ویژه ای دارد که هیچ جامعهء دیگری نمی‌تواند دارای آن نظم باشد، چرا که این نظم ناشی از ماهیت الهی و یگانهءایدئولوژی اسلام است.

اسلام براساس تکلیف اجتماعی ـ سیاسی امر بمعروف و نهـی از منکر همهء مسلمین را بر همدیگر نظارت بخشیده. این نظارت عامــــه و همگانی قطع نظر از پست و مقام و موقعیت اجتماعی افراد می باشد.

پست ومقام دراعمال امربمعروف و نهی‌از منکر نه جنبهء مانعیت دارد و نه هیچ جنبهء دیگری. در صورت مشاهدهء وقوع منکر از طرف یک مقام عالی سیاسی یا نظامی ویا... حتی یک چوپان مسلمان‌نیز می‌تواند ـ و یا واجب است براو ـ که علیه آن مقام اعتراض کند و او را واداربترک عمل منکر نماید.

این همان حکومت‌مردم برخویش است که توسط امام و رهبـــر جامعهء اسلامی هماهنگی یافته و هدایت می‌شود.

وجود چنین مسئله ای در فرهنگ و رسوم سیاسی اسلام تاثیـــر فوق العاده ای در بافت سیاسی جامعه اسلامی دارد. چرا که در چنیـــن جامعه ای هیچکس از هیچکس دیگر نمی ترسد. هرکس از عمل خـــلاف خودش هراس دارد. هرکس باندازهء کارهای مضر و خلاف و جنایتـــی که

انجام داده متوحش است .

با بکار گرفتن امر بمعروف و نهی از منکر درواقع جامعه به طـور اتوماتیک و خودکار فساد زدائی می‌شود . عناصر فاسد و مفسد از محیـط جامعه دفع می‌شوند تا زمینهٔ رشد عناصر سالم فراهم آید .

روی این واقعیت است که باید گفت ، امر بمعروف و نهی‌از منکر نقش بسیار سازنده و انقلابی را در سیاست داخلی اسلام به عهده دارد . و تنها عامل تنظیم روابط سیاسی ـ اجتماعی مسلمانان با همدیگر است . برخی از فقهاء روی آن تاکید ویژه ای داشته اند . مانند شهیدین اول و ثانی و نیز از فقهاء متاخر امام خمینی در کتاب تحریر الوسیله به تشریح و تطبیق موارد و مصادیق آن بطور مشروح پرداخته اند .

نقش تنظیمی امر بمعروف و نهی از منکر در سیاست داخلی‌اسلام و امور داخلی مسلمانان به اینصورت می باشد که اولا روابط توده هـــای مردم با یکدیگر روی تکلیف همگانی امر و نهی است . و آنان شرعا خودرا موظف و مکلف می‌دانند که در صورت مشاهده ارتکاب منکر و ترک‌معروف‌از کسی اورا پند دهند و ارشاد نمایند ، و امر و نهی کنند . این مسئولیـــت تعطیل ناپذیر می‌باشد . چه در محیط خانواده و چه در محیط کسب و کار و شغلی و چه در محیط بزرگ اجتماع .

دیگر اینکه توده های مسلمان موظفند دولتها و روساء و حکـام‌را در صورت مشاهدهٔ انحراف از آنان امر بمعروف و نهی از منکر نماینـد .و رابطهٔ مردم با دولتشان براین اساس استوار می باشد . و همچنیـــــن دولتهای اسلامی ، علماء و فقهاء اسلام نیز موظفند مردم را امر به معروف و نهی از منکر نمایند .

پس بنابراین روابط سیاسی ـ اجتماعی در درون امت اسلامـــی بر اساس امر بمعروف و نهی از منکر تنظیم شده و در بر گیرندهٔ ۳ موضوع زیر می‌باشد :

۱ـ روابط مسلمانان بایکدیگر براساس امربمعروف ونهی از منکر
۲ـ روابط مردم باروساء ودولت براساس امربمعروف ونهی از منکر
۳ـ روابط دولت اسلامی با مردم براساس امربمعروف و نهی ازمنکر
و اینک این سه موضوع را بطور مشروح بررسی می کنیم .

۱ـ روابط توده های مسلمان با همدیگر براساس امر و نهی

در اسلام امر به معروف و نهی از منکر ارزشی بس گران دارد .
امام علی بن ابیطالب (ع) می فرماید
وَ مَا اَعمَالُ الْبِرِّ کُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّهِ عِنْدَالْاَمْرِبِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ اِلاّ كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ [۱]
یعنی تمام اعمال نیک و از جمله جهاد در برابر امر به معروف و نهی از منکر مانند قطره ای در کنار دریای مواج بیش نمی باشند !
و این اصالت و برتری شاید از این جهت باشد که همهٔ اعمال نیک از جمله جهاد مسلحانه ناشی از امر و نهی اسلامی بوده و از آن مایه می گیرند .
و لذا فقهاء نیز آنرا برتمام مسلمانان اعم از باسواد ، بی سواد ، مرد و زن از هر قومیتی که باشند واجب کرده اند یا واجب عینی و یا واجب کفائی .
مسلمانان در صورت مشاهدهٔ ترک شدن معروفات اسلام ورواج منکرات باید بدون ترس و وحشت معروف را زنده سازند و جلومنکررا بگیرند .
حضرت علی (ع) می فرماید :

۱ـ نهج البلاغه حکمت ۳۶۶

لاتترکوا الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولّی علیکم أشرارکم ثم تدعون فلایستجاب .

ای مسلمانان! امر بمعروف و نهی از منکر را از یاد نبرید و فراموش نکنید که درآن صورت اشرار برشما تسلط پیدا می‌کنند و برای رفع آن دعا می‌کنید اما مستجاب نمی‌شود .

خداوند در قرآن مجید امر بمعروف و نهی از منکر نمودن را جزء صفات انفکاک ناپذیر یک مسلمان و جامعه اسلامي معرفی می‌کند .

کُنتُم خَیرَامَّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ تَامرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ تَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ تُؤمِنُونَ بِاللّهِ ۱

یعنی شما مسلمانان جماعتی هستید که از دل تاریخ سر زده‌اید در میان مردم و امر بمعروف و نهی از منکر می کنید و به خدای‌یگانه‌ایمان دارید .

خداوند متعال‌در مورد دیگری از قرآن کریم می فرماید

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا اَنفُسَکُم وَاَهلیکُم نارًا وَقُودُها النّاسُ والحِجارَةُ عَلَیها مِلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لایَعصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُم وَ یَفعَلُونَ ما یُؤمَرُونَ ۲

ترجمه . ای‌آنانکه به‌خدا ایمان آورده اید خودتان وخویشاوندان خودتان را (با امر بمعروف و نهی از منکر) از آتش رهائی بخشید ، آتشی که‌مایه‌سوخت‌آن‌انسان و سنگها هستند و درآنجا فرشتگان بسیار سختگیر حضوردارند وخدارا هرگز دراوامرش اطاعت‌می‌کنند ووظایف و ماموریتهای خودرا انجام می‌دهند .

این آیات رواج یافتن امر بمعروف و نهی از منکر در میان

۱ــ سوره آل عمران آیه ۱۱۰

۲ــ سورهٔ تحریم آیهٔ ۶

مسلمانانرا جزء واجبات زندگی شان معرفی می‌کنند و روابطشانرا بر ایــن مبنا درست می‌شناسانند.

امام باقر علیه السلام فرموده :

چه بد قومی هستند آن ملتی که امر به معروف و نهی از منکـر را در اجتماع خود عیب و عار بپندارند [۱]

آیات و روایات در این باره زیاد است و مجال ذکر همهٔ آنهادر اینجا نیست.

۲ـ روابط مردم با دولتها و حکام براساس امر و نهی

برخورد مردم مسلمان همانگونه که با یکدیگر یعنی با افـــراد و آحاد مسلمانان براساس انتقاد سازنده و امر به معروف و نهی از منکـــر می باشد ، با حاکم اسلامی و دولت اسلامی نیزبرهمین‌مبنااستواراست.

مردم مسلمان موظفند در رابطه با دولت عادل‌واسلامی‌خودشان حالت" حمایت و انتقاد ارشادی" داشته باشند. حمایت و انتقادارشادی همان امر به معروف و نهی از منکر نمودن است.

مردم مسلمان حتی یک روز و یک لحظه نباید نسبت به جریانات سیاسی کشور و امت اسلامی بی تفاوت باشند. همیشه باید سعی و اهتمام دراصلاح جامعهٔ خود در سطوح مختلف داشته وگرنه اصولا مسلمان‌نیستند

پیغمبر اسلام (ص)فرمود :

مَنْ اَصْبَحَ وَلَمْ یَهْتَمَّ بِاُمُورِ الْمُسْلِمِینَ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ

و دربعضی احادیث آمده " فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ " [۲]

یعنی هرکس روز و شب خودرا با بی تفاوتی نسبت به امـــور و

۱ـ

سرنوشت مسلمانان بسر ببرد او مسلمان نیست یا مومن نیست.

و لذا در اسلام همه مسئولند که در اموراجتماع و سیاست دخالت کنند و سیاست از دیانت جدا نیست.

پیغمبر (ص) برای همین می‌فرماید که اگر کسی به امور اجتماعی و سیاسی مسلمین اهتمام نورزد مسلمان نیست. چرا که اسلام و تدین جدااز سیاست نیست و عین سیاست است.

دولت حاکم برمسلمانان یا عادل است و یا منحرف و جائر و ستمگر. در صورت اول مردم باید با جان و مال از آن دولت که عدالت و شریعت اسلام را پیاده می کند حمایت نمایند و بی تفاوت نباشند. در صورت دوم نیز موظفند اورا انتقاد و ارشاد نمایند. یعنی امر به معروف و نهی از منکر کنند و حق ندارند ببهانهٔ ترس و احتمال ضرر احکام خدارا تعطیل کنند و برعزت و غلبه فسق و رواج منکر نظاره گر باشندوتماشاچی.

مردم مسلمان در برابر یک حکومت جائر و ناحق و ستمگر حق دارند تا آخرین‌مرحله عمل کنند. یعنی اورا با دست و با سیف و سلاح خود نهی از منکر نمایند. چنانکه اصحاب و یاران رسول الله (ص) درصدر اسلام و در زمان خلافت عثمان انجام دادند.

علی بن ابیطالب (ع) این امام مجاهدان تاریخ در این باره می فرماید:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ! مَنْ رَأَىٰ عُدْوَانًا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَىٰ إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَىٰ فَذَاكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَىٰ وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ [1]

یعنی ای مومنین بخدا و اسلام! هرکس ببیند که عملی خلاف شرع

۱ــ نهج البلاغه حکمت ۳۶۵

و منکر مورد ارتکاب وعمل قرار میگیرد و دیگران بانجام آن دعوت‌میشوند اگر فقط با قلب خود آن منکر را نفی نماید و کینهٔ مرتکبین اش را بدل بگیرد جزء مرتکبین محسوب نشده و سالم خواهد ماند. و اگر کسی آن‌را با زبان خود نفی کند و در رد و انکار آن سخن بگوید، علاوه بر مصونیت ماجور نیز خواهد بود و او بهتر از اولی است. و اگر کسی در مقابل مرتکبین منکر که بآن اصرارمیورزند با اسلحه و شمشیر بایستد و نهی‌از منکر نماید و خواسته باشد بدین وسیله نام خدارا بالا برده ونام ستمگران و ظالمین را خوار گرداند، او به بزرگراه هدایت راه یافته و در راه‌مستقیم قدم گذاشته‌و نور یقین در قلبش پرتو افکنده است.

امام همچنین در حکمت شماره ۳۶۶ ضمن شمارش این مراتب و مراحل برای امر و نهی، دربارهٔ کسی که علیه سلطان ستمگر و پیشوای جائر بحق سخن بگوید، چنین فرموده

... وَاَفضَلُ مِن ذٰلِکَ کَلِمَةُ عَدلٍ عِندَ إمامٍ جائِرٍ

یعنی بالاتر از همه مراتب امر و نهی و بالاتر از خود جهاد " گفتن سخن بحق در برابر پیشوائی ستمگر است"

گروهی از فقهاء اسلام در طول تاریخ بخاطر نهی از منکر حکام بشهادت رسیدند. مانند شهید اول و شهید ثانی نویسندگان‌کتاب‌فقهی گرانقدرلمعه‌و " شرح لمعه" بیوگرافی تعدادی از این شهداء درکتاب با ارزش" شُهَداءُ الفَضِیلة" علامهٔ امینی صاحب الغدیر ضبط شده است.

خوف و هراس بر جان و مال در صورتیکه شعائر اسلام در خطر باشند مانع امر بمعروف و نهی از منکر در برابر حکام نمی تواند باشد.

فقیه بزرگ عصر در این باره چنین می‌نویسد

" اگر معروف و منکر از اموری باشند که‌صاحب شریعت‌بدانها "
" اهمیت زیاد می دهد، مانند حفظ نفوس عده ای از مسلمین "
" و یا هتک ناموسشان یا محو آثار اسلام و محو برهان آن که "

" باعث گمراهی مسلمین گردد ، یا محو بعضی از شعائر اسلام "
" مانند بیت الله الحرام و خانه خدا باید روی اهمیت آن "
" ملاحظه کرد و در چنین مواردی احتمال ضرر و حرج هر چند "
" که جانی باشد موجب رفع تکلیف نمی شود . اگر اقامه‌براهین "
" اسلام که بتواند مسلمانانرا از گمراهی‌نجات دهد ، موقوف "
" بر فدای جان یا جانها باشد ، ظاهرا این فداکاری‌واجبست‌تا "
" تا چه‌رسد به تحمل ضرر و یا حرج "
" اگر بدعتی را بنام اسلام رواج دهند و سکوت علماء و روساء "
" مذهب ـ اَعْلَی اللّهُ کَلِمَتَهُمْ ـ باعث هتک اسلام شودوموجب "
" ضعف عقیده مسلمین گردد ، برآنان واجب است که علیه آن "
" بدعت بایستند وآنرا انکار نمایند با هر وسیله ای که ممکن "
" باشد "
" اگرسکوت علماء دین موجب تقویت ظالم و ظلم گردد ، و یا "
" باعث جرئت پیدا کردن ظلمه و ستمکاران‌شود سکوت حرام "
"است " ۱

" در زمان غیبت امام عصر(عج) اجراء سیاسیات وامور دولتی "
" باید بدست نواب عام آنحضرت یعنی فقهاء انجام بگیرد . "
" فقهاء بایدبدون‌ترس ازحکام جور و ستم اقدام به‌پیاده‌کردن "
" وظایف خود نمایند و بر عموم توده‌ء مردم واجب کفائی‌است "
" که فقهاء را دراین باره مساعدت و کمک نمایند و . . . "۲

بنابراین رابطه مردم با دولتها براساس امر به معروف و نهی از منکر است . چنانکه امام حسین(ع) چنین کرد .

۱ـ تحریرالوسیله ج۱ ص ۴۷۲ مسائل ۶ـ۷ـ۹و۱۰ امام خمینی
۲ـ مدرک سابق ص ۴۸۲ مسئله ۲و۳و۴

۳ـ روابط دولت عدل اسلامی بامردم براساس امر و نهی

چنانکه گفته شد دولت جائر از نظر مسلمین قابل حمایت نیست و باید ساقط شود .

اما دولت عادل و مشروعی که اساس برنامه اش بر اسلام استوار باشد از حمایت توده مسلمان برخوردار می‌باشد و مردم با او بر اساس " حمایت و انتقاد ارشادی" که مراتب ابتدائی و مسالمت آمیز امربمعروف و نهی از منکر است رفتار و برخورد مینمایند .

دولت عادل اسلامی نیز باید روابطش با ملت و عامه مردم بر مبنای امر بمعروف و نهی از منکر استوار باشد . یعنی دولت بعنوان یک تشکیلات قانونی متعلق بجامعهٔ اسلامی ، افراد منحرف را ارشاد و امر و نهی کند و جلو رواج منکرات را بگیرد و از اجحاف وتعدی جلوگیری‌نماید و در سطح کلی نیز با طرح برنامه های منظم زمینهٔ رشد معروف را مساعد ساخته و زمینهٔ ارتکاب منکرات را از بین ببرد . و نیز در محاکم و دادگاههای صالحه اجراء حدود نماید .

دولت میتواند به منظور برقرار ساختن رابطهٔ منطقی متکی به‌امر به‌معروف و نهی از منکر با مردم ، موسسات و نهادهای تبلیغی ، ارشادی‌و حتی اجرائی ویژه ای را بنیان نهد .

چونکه از مهمترین اهداف تشکیل دولت در جامعهٔ اسلام عملی ساختن امر بمعروف و نهی از منکر میباشد . و لذا دولت اسلامی باید بخوبی توانسته باشد این‌مهم را بانجام برساند .

خداوند در قرآن میفرماید

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ [1]

۱ــ سوره آل عمران آیه ۱۰۴

یعنی باید از میان شما مسلمانان گروهی رسالت دعوت به خیر و امر بمعروف و نهی از منکر را بدوش بکشند و برعهده بگیرند.

شاید یکی از مصادیق این آیه دولت عدل اسلامی باشد.

صاحب کتاب‌الاحکام السلطانیه (ماوردی) فصل مستقلی در آن کتاب باز کرده تحت عنوان "احکام حسبه" و در ضمن آن از وظایف دولت اسلامی در مورد نهی از منکر بحث نموده است.

"ماوردی" آن عده از مردم را که بدون وابستگی به‌دولت‌اسلام امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند "متطوع" می‌نامد. و آن کسی را که‌از طرف دولت اسلامی مامور امر به معروف و نهی از منکر می‌شود "محتسب" می‌نامد. در دوران گذشته مقام محتسبی مقام حکومتی بزرگ و ارجمندی بحساب می‌آمد و آنرا بهرکس واگذار نمی‌کردند.

ماوردی درکتاب‌مزبور فرقهائی برای تمایز "متطوع" و "محتسب" می‌شمارد. از جمله می‌گوید

"محتسب" این وظیفه را به عنوان ولایت و حکومت انجام می‌دهد و لذا براو واجب عینی است. اما بر غیر محتسب یعنی متطوع واجب کفائی است.

امر بمعروف و نهی از منکر برای محتسب بعنوان شغل است و لذا واجب است که دائما باین کار بپردازد و از آن غافل نشود اما متطوع چنین نیست. بر متطوع مستحب است و نه واجب.

دیگر اینکه محتسب می‌تواند از بیت المال ارتزاق کند اما متطوع نمی‌تواند.

همچنین محتسب می‌تواند عاملین منکرات را شخصا تنبیه‌وتعزیر کند اما متطوع راسا نمی‌تواند به این کاراقدام کند.

فرق دیگر متطوع با محتسب این است که، محتسب می تواند عده‌ای را به عنوان اعوان و دستیار و کمک خود برگزینند اما متطوع

نمی‌تواند.

ابوالحسن ماوردی سپس حدود بیست صفحه راجع به‌احکام حسبه و وظایف محتسب از نظر فقهی سخن می‌گوید [۱]

این نکته لازم به یادآوری است که کتاب الاحکام السلطانیه ماوردی براساس فقه عامه و اهل سنت نوشته شده و متعلق به قرن پنجم هجری است.

برخی از علماء اهل سنت در مورد " حسبه و محتسبی" کتابهای مستقل نیز نوشته اند. از جمله میتوان کتابهای " اَلْحِسْبَةُ وَ الْمُحْتَسِب " نوشته نقولازیاده. و کتاب " الحسبه فی الاسلام " نوشتهٔ ابراهیم دسوقی شهاوی.

و نیز کتاب " اُلْحِسبَةُ فِي الْاِسْلَام " تالیف ابن تیمیّه و معالم القربه فی احکام الحسبه نوشتهٔ ابن الاخوه را نام برد.

کتاب حسبهٔ ابن الاخوه در قرون پیشین نوشته شده و اکنون با تجدید نظر جزئی می تواند اساس کار دادگاههای انقلاب اسلامی و دادگاههای مبارزه با منکرات در امر مبارزه با منکرات در ابعاد وسیع آن قرار بگیرد چون کیفیت کنترل همهٔ اصحاب حرف‌و شغلها را در عدم ارتکاب بمنکرات‌نشان داده است.

۱ــ به الاحکام السلطانیه ص ۲۴۰ تا ۲۵۹ چاپ جدید بیروت مراجعه کنید.

ه ــ شرایط آمر و ناهی و مراحل امرونهی

اصطلاحا فرد امر بمعروف و نهی از منکر کننده را بطور خلاصه "آمر و ناهی" می‌نامند.

آمر و ناهی در اسلام و فقه اسلامی شرایط ویژه ای دارند که در صورت دارابودن آن شرایط می‌توانند امر بمعروف و نهی از منکر کنند.

این شرایط از قرار ذیل می‌باشند

۱ــ "علم" منظور از آن این است که شخص آمر و ناهی عالم و آگاه بموارد معروف و منکر در اسلام باشد. یعنی موارد و نوع اعمالی راکه معروف و یا منکر هستند بشناسد. چون در صورت عدم شناخت نسبت به معروف و منکر چگونه میتواند مردم را بانجام آن امر نماید و یا نهی از منکر کند؟

۲ــ احتمال تاثیر"

شخص آمر و ناهی باید احتمال بدهد که امر و نهی او موثر واقع خواهد شد. و از رواج منکر و ترک معروف جلوگیری خواهد نمود.

اما اگر موضوع خیل مهم باشد این شرط کان لم یکن تلقی میشود مانند اینکه علماء و روساء مذهب با حتمال عدم تاثیر در مقابل ظلمه و ستمکاران سکوت کنند. و این سکوت موجب بدگمانی مردم نسبت به آنان شود و بدینوسیله در نظر عموم متهم باعوان ظلمه بودن بشوند، در این صورت نهی از مُنکر واجب می‌شود هرچند که عملا تاثیری در رفع ظلم نداشته باشد [1]

۱ــ تحریرالوسیله امام خمینی ج ۱ ص ۴۷۳ مسئله ۱۱

۳ـ " اصرار و استمرار در گناه"

شرط دیگر وجوب امر و نهی این است که مرتکب منکر و یا تارک معروف در عمل خلاف خود اصرار و تکرار داشته باشد. اگر انسان علم پیدا کند که کسی مرتکب منکر شده امابعداآنراادامه‌نداده‌وترک‌نموده‌است وجوب از بین می‌رود.

۴ـ " باعث مفسده نشود"

اگر کسی احتمال قوی بدهد که امر و نهی او موجب مفسده است. امر و نهی براو واجب نیست. فرق ندارد که مفسده جانی، مالی وآبروئی باشد.

مثلا اگر احتمال بدهددر صورتیکه فلان زن منحرف را نهی‌ازمنکر نماید خود اورا متهم و رسوا خواهد کرد امر و نهی واجب نیست. چون موجب مفسدهٔ آبروئی است.

این شرط در صورتی است که منکر شیوع نداشته و اهمیت زیادی نداشته باشد.

" اما اگر معروف و منکر از مسائل و موضوعات اساسی باشد و "
" صاحب شریعت اهمیت زیادی برای آن قائل باشد مانندحفظ"
" جانهای عده‌ای از مسلمین و هتک ناموس مسلمین یا محو آثار"
" اسلام و محو برهان اسلام که موجب گمراهی‌مردم شود، یامحو"
" برخی از شعائر اسلام مانند خانه خدا و بیت الله الحرام، در"
" چنین مواردی احتمال ضرر حتی‌جانی موجب‌رفع تکلیف"
" نمی‌شود. اگر اقامهٔ براهین اسلام موقوف بر بذل و فدای "
" جان و یا جانها می‌باشد، این فداکاری باید صورت بگیرد تا"
" چه رسد باحتمال ضرر و حرج" [1]

۱ـ تحریرالوسیله ج۱ ص ۴۷۲ مسئله ۶

این چهار مسئله شرایط وجوب امر بمعروف و نهی از منکرهستند و در صورت تحقق پیدا کردن آنها در هر کس امر و نهی براو واجب، می‌شود اعم ازفرد مسلمان وجامعه اسلامی.

اما مراحل و مراتب امر بمعروف و نهی از منکر از چه‌قرار است؟ و آیا اساسا در فقه اسلامی مراحلی برای آن قائل شده اند یانه؟

پاسخ این است که بلی فقهاء مراحلی برای آن قائل شده اند و مراحل امر بمعروف و نهی از منکر از این قرار می‌باشند.

۱ـ " مبارزه منفی"

در صورت مشاهدهٔ ترک معروف و یا رواج و ارتکاب منکر از طرف شخصی، دسته ای و یا دولتی و حاکمی، انسان مسلمان باید ابتداء با او مبارزه منفی بکند. یعنی انزجار و ناراحتی قلبی خودرا از عملی شدن منکر بروز دهد، ترش روئی بعامل و مرتکب منکر و تارک معروف نشان‌دهد وصورت‌خودراپیش‌او درهم رفته و منقبض نشان دهد و یا از اواعراض‌نماید و ترک معاشرت و مساعدت کند و . . .

۲ـ " ارشاد زبانی"

مرحله‌دوم‌این‌است‌که‌اگرمرحله‌اول موثر مواقع نشد با زبان خود جلو منکر را بگیرد و آنرا تقبیح کند و مرتکبش را مذمت و ملامت نمایدواز او بخواهد که از عمل خود توبه نماید

۳ـ " اتمام حجت"

مرحلهٔ بعدی این است که انسان اورا اولتیماتوم بدهد و با او اتمام حجت نماید. و با تحکم و آمریت تمام از او بخواهد که منکر راترک نماید و معروف را بجای آورد. و اورا تهدید کند که در صورت عدم ترک

منکر مجازات خواهد شد و...

۴ـ " انکار با دست"

اگر مراحل فوق الذکر موثر واقع نشد، نوبت می رسد به اقدام عملی اورا عملا و با دست تنبیه نماید و اعمال قدرت کند. مانند زدن و مجروح ساختن در مورد زدن و مجروح ساختن سزاوار است که از فقیه جامع الشرایط اجازه گرفته باشد [۱]

چون اجراء حدود و تعزیرات در عهده خود حاکم شرع و ولی فقیه می باشد و افراد عادی نمی‌توانند بدون اجازه او اجراء حدود و تعزیرات نمایند.

مراحل یاد شده را به اینصورت نیز میتوان بیان کرد

۱ـ مرحله ابلاغ ۲ـ مرحلهٔ اخطار ۳ـ مرحلهٔ تهدید ۴ـ مرحلهٔ اقدام.

برای زیادی استفاده و حسن ختام مطلب، این قسمت ازبحثمان را با سخنی از امام علی (ع) بپایان میرسانم

... فَمِنْهُمْ الْمُنْكِرُ لِلْمُنكر بِيَدِهِ وَ لِسانِهِ وَ قلبِهِ فَذٰلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصالِ الْخَيْرِ، وَ مِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التّارِكُ بِيَدِهِ فَذٰلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً وَ مِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ وَ التّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسانِهِ فَذٰلِكَ الَّذى ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلاثِ وَ تَمَسَّكَ بِواحِدَةٍ وَ مِنْهُمْ تارِكٌ لِإِنْكارِ الْمُنْكَرِ بِلِسانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذٰلِكَ مَيِّتُ الْأَحْياءِ وَ... [۲]

ترجمه

امر بمعروف و نهی از منکر کنندگان دارای مراتب وانواعی هستند

۱ـ تحریرالوسیله ج۱ ص ۴۸۱ مسئله ۱۰

۲ـ نهج البلاغه حکمت ۳۶۶ ص ۱۲۶۳ فیض الاسلام

۱ــ کسانیکه با دست ، زبان و کینهٔ قلبشان امر و نهی می کنند ، و اینها تمام صفات خیر و نیکوئی را دارا هستند .

۲ــ عده ای نیز با قلب و زبان شان نهی از منکر می کنند ، امابا دست نمی‌کنند ، اینها نیز دارای دو سوم صفات نیک هستند .

۳ــ عده ای‌نیز با کینهٔ قلبشان نهی از منکر می کنند (یعنی در وجود و درون خود نسبت به ظالم و مرتکب منکر نفرت دارند) ولی بـــا دست و زبان امر و نهی نمی‌کنند . اینان دو خصلت نیک از سه خصلت را ضایع کرده و به یکی متمسک شده‌اند و خصلتهای متروک اشرف خصلت ها می‌باشند .

۴ــ کسانی که نه با دست و نه با زبان و نه با قلب نهی از منکــر می کنند اینان مرده هائی در میان زندگان و یامردگان زنده‌نماهستندو . .

تا اینجا شرایط امر بمعروف و نهی از منکر کننده و نیز مراحــل و مراتب امر بمعروف و نهی از منکر روشن گردید .

و اکنون می پردازیم به بررسی فشرده ای از موضع گیری منافقان در قبال تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر .

و ـ منافقین و امر و نهی

نفاق ودوروئی پدیده‌ء شومی است که همیشه انقلابها و نهضتهای اسلامی را از درون تهدید می‌کرده و بآن ضرب می زده است .و انقلاب اسلامی ایران نیز بیشترین ضربه را از منافقین خورده است .

و لذا بجاست که برداشت منافقان از امر بمعروف و نهی ازمنکررا بدانیم و موضع شان را در این باره بفهمیم .

منافقین ویژگی اعمالشان در این است که شعار ها و شعائر مقدس و انقلابی را می گیرند و مسخ می کنند . و در پشت آن شعارها مصون می‌مانند و عملیات تخریبی خودرا علیه اسلام و مسلمانان واقعی شروع می‌کنند . ظاهرا با مسجد مخالفت نمی‌کنند اما برای مسخ کردن آن خود مسجد ضرار می سازند . امر بمعروف و نهی از منکر را نیز انکار نمی کنند . محتوای آنرا مسخ می سازند .

چنانکه خداوند تعالی در قرآن مجید می فرماید :

اَلْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ یَقْبِضُونَ اَیْدِیَهُمْ نَسُوااللّهَ فَنَسِیَهُمْ اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقینَ [1]

۱ــ سوره توبه آیه ۶۷

یعنی مردان و زنان منافق از همدیگر و طرفدار یکدیگرند ، آنان مردم را " امر به منکر و نهی از معروف " ـ دقت شود ـ می‌کنند ، درحقیقت بدترین زشتکاران و فاسقان عالم همان منافقین هستند .

قرآن معجزه ابدی خدا در روی زمین است که بوسیلهٔ آخرین پیغمبر به دست انسانها رسیده است .

آنانکه ببهانه حمله به رقیب سیاسی خود کودکان را آتش میزنند . آنانکه از مرزهای اسلام دفاع نمی کنند و راهی اروپا شده و در آنجا ملعبهٔ جهانخواران می‌شوند و . . . آنها همان کسانی هستند که بقول قرآن مجید " امر به منکر و نهی از معروف " می کنند .

صَدَقَ اللّٰهُ العَلِیُّ العَظیمُ

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده :

۱ـ قرآن مجید	
۲ـ تحریرُ الوسیلة	آیه . . . العظمی امام خمینی
۳ـ جَواهرُ الکَلام	امام المحققین شیخ محمدحسن نجفی
۴ـ حُرُوبُ الرِّدَّة	محمد احمد باشمیل
۵ ـ شرح لمعة الدّمشقیّة	شهیدین محمدبن جمال الدین مکی عاملی و زین الدین الجبعی العاملی
۶ـ جامع عباسی	شیخ بهاء الدین عاملی
۷ـ تَبصرةُ المتعلّمین	علامهٔ حلی
۸ ـ کنزُ العرفان فی فقه القرآن	شیخ جمال الدین مقداد بن عبدا . . سیوری

درس ٦

اصول سیاست داخلی اسلام
(۴)

اجراء حدود

الف ــ ارتداد
ب ــ محاربه
جـ ــ بغی و بغات
د ــ نفاق و منافقین
هـ ــ مروری در احکام کیفری

اجرا حدود

... از وظایف حاکم شرع و دولت اسلامی در میان امت مسلمان یکی نیز" اجراء حدود الهی" است. اجرای حدود در مورد مسلمین است و در دارالاسلام صورت می گیرد، نه دارالشرک و دارالحرب و لذاء جزء مبانی و اصول سیاست داخلی اسلام محسوب می‌شود.

" حدود" جمع واژهٔ" حد" می باشد و" حد" در لغت به معنای باز داشتن، دفع کردن، اندازه گرفتن، تمیز کردن و تادیب نمودن می باشد. چنانکه می گویند " حد علیه *حدا*" یعنی خشم گرفت بر اوو ادب کرد اورا. " حد *الشیء*" یعنی تمیز کرد آن چیز را [1]

اما در فرهنگ فقاهت و اصطلاح فقهاء" حدود" مجموعهٔ قوانین کیفری الهی اسلام را می گویند که حاکم شرع بر مجرمین در موارد معین تطبیق داده و پیاده می کند و او را تطهیر می کند.

روی این اصل حدود فی نفسه جزء فقه قضائی اسلام محسوب می شود و نه فقه سیاسی.

ولکن " اجراء حدود" جزء اصول سیاسی اسلام است و از وظایف اجتماعی و سیاسی ولی فقیه و حاکم شرع‌یعنی دولت حقه اسلام که در

۱ـ فرهنگ جامع عربی و فارسی

احادیث و روایات و آیات قرآن به آن تاکید فراوان شده یکی همان اجراء حدود است.

علاوه براین حدود بر تعدادی از موارد جرم ضد امنیت‌اجتماعی و جرائم نظامی و سیاسی نیز شمول دارد. مانند سرقت، راهزنی و قطع طریق، ارتداد، بغی و محاربه و... و حوزهٔ بررسی اینها همانا فقه سیاسی اسلام می باشد.

و ما دراین درس ازابعاد اخیر حدود بحث بحث و گفتگوخواهیم کرد.

در اینجا یادآوری این مسئله نیز لازم‌به نظر می سد بدانیم که فقه اسلامی در باب حدود از مسئلهٔ ویژه دیگری نیز بحث و گفتگو می‌کند و اسم آن‌موضوع " تعزیر" است و جمع آن" تعزیرات" می باشد.

حدود در جرائمی است که میزان و کیفیت مجازات مجرم درآن موارد از طرف شارع اسلام دقیقا معلوم و مشخص و معین شده است وحاکم شرع نمی‌تواند کمتر یا بیشتر از آن حد معین مجرم را تادیب کند. مانند زنا که حد مجازات و کیفر آن در موارد متعدد دقیقا معین شده است. مثلا اگر کسی با زنان خویشاوند و محرم خود مانند خواهر، خاله و... زناکند حتما باید اعدام شود.

و اگر با داشتن زن و حصول تمکین او و عدم سفرش با کسی زنا کند " رجم" یعنی سنگباران باید بشود. و این زنای محصنه نامیده می‌شود. و زانی غیرمحصن‌را یعنی اگر زن نداشته باشد و یا زنش تمکین ننماید و مرد مرتکب زنا شود شلاق می‌زنند.

زن نیز مانند مرد محصنه و غیر محصنه دارد.

یا مانند حد محارب که دقیقا در قرآن معین شده است و.....

پس کیفر جرائمی که مجازاتشان ازطرف شرع معین شده " حد" یا "حدود" نامیده می‌شود.

اما اگر مجازات جرمی از طرف شرع معین نشده باشد و او را به عهدهٔ حاکم شرع و قاضی گذاشته باشند که خود تشخیص بدهد ، آنرا " تعزیر" می‌نامند . مانند تادیب جوانکی که هنوز به بلوغ شرعی نرسیده باشد و مرتکب زنا شود . حاکم شرع اورا به تناسب جسمی و روحی‌اش مجازات و تادیب می‌کند تعزیرات حتما باید کمتر از حدود باشند .

حال که با این مقدمه معنا و تعریف حدود و تعزیرات روشن‌گردید بپردازیم به بررسی موضوع اصلی بحثمان یعنی شیوهٔ برخورد با جرائم ضد امنیتی و سیاسی و نظامی را از نظر فقه اسلامی تحلیل کنیم . و محور اساسی سخن ما در این درس عناوین زیر خواهد بود .

الف ـ ارتداد
ب ـ محاربه
ج ـ بغی و بغات
د ـ نفاق و منافقین
هـ ـ مروری در احکام کیفری .

الف ــ ارتداد

در اسلام ارتداد یعنی مرتد شدن یکی از گناهان و جرائم بزرگ بوده و برای آن کیفرهائی در فقه پیش بینی شده است.

ارتداد به معنای نفی و انکار دین یا یکی از اصول و ضروریات دین بعداز پذیرفتن آن است.

به عبارت دیگر بازگشت و رجعت از اسلام به کفر "ارتداد" نامیده می‌شود. چون واژهٔ "ارتداد" خود از "رد" گرفته شده که بمعنای بازگشت و رجعت می باشد.

شخصی را که دچار ارتداد شود و از اسلام برگردد و کفر اختیار کند "مرتد" می‌نامند. در فقه اسلام برای مرتدین احکام ویژه ای بار است که در این درس با آنها آشنا خواهیم شد.

با توجه به مطالب یاد شده بحث دربارهٔ ارتداد و مرتدین‌رادر قسمتهای ذیل ادامه خواهیم داد

۱ــ انواع ارتداد؟
۲ــ طرق ثبوت ارتداد.
۳ــ مجازات مرتدین؟
۴ــ توبهٔ مرتدین؟
۵ ــ نگاهی به آیات ارتداد در قرآن
۶ــ پاسخ به یک شبهه.

×××

۱ـ انواع ارتداد؟

چنانکه گفته شد " ارتداد " به معنای بازگشت و رجعت از اسلام به کفر و شرک است . روی همین اصل میتوان تعبیر دیگر آنرا " ارتجاع " نامید . پس ارتجاع از نظر اسلام و فقه اسلامی همانا به کفر برگشتن است و از توحید بشرک . و از الله پرستی به بت پرستی و الحاد و ماده پرستی و ماتریالیسم و از ایمان و علم به جاهلیت مراجعت کردن ارتجاع است . و لذا در فضای کنونی جهان بویژه مناطق مسلمان نشین مصادیق دقیق ارتجاع ملحدین وماتریالیستها و مارکسیستهای برگشته از دیانت توحید و مشرکین کاپیتالیست یا صهیونیستی که از توحید روی بر تافته و به تثلیث و نژاد پرستی روی آورده اند می‌باشند .

چنانکه گروهها و دسته های بدعت‌گزار از اهل جهان اسلام مانند بعثیون و امثالشان در دیگر نقاط مرتجع و مرتد هستند . برای اینکه با انکار اصالت اسلام و یا بسیاری از احکام آن عملا مرتد شده اند و دچار بیماری هلاکت بار ارتداد و ارتجاع گردیده اند .

ارتداد دو نوع است . یکی ارتداد فطری نام دارد و دیگر ارتداد ملی . و لذا مرتد نیز دو نوعست .

یکی " مرتد فطری" و دیگری " مرتد ملی" . آثار و احکام هر دو جداگانه می باشد .

درکتاب‌فقهی تحریرالوسیله مرتدفطری و مرتدملی به این صورت معنا شده است .

" مرتد ـ یعنی کسی که از دین اسلام خارج شود و کفر اختیار "
" کند ـ دو نوعست

" ۱ـ مرتد فطری . و آن کسی است که در حال انعقادنطفه‌اش"

" یکی از پدر و مادرش مسلمان باشد و بعداز رشد و بلوغ او به "
" جای اسلام کفر را برگزیند .
" ۲ـ مرتد ملی . و آن کسی است که از پدر و مادر کافـر زاده "
" شود و بعداز بلوغ اسلام اختیار کند و بعداز مسلمان شـدن "
" دوباره کافر شود " [۱]

احکام این دو نوع از مرتد متفاوت می باشد و در قسمـــت مجازات‌مرتدین و توبهٔ مرتد بازگو خواهد شد .

۲ـ طریق ثبوت ارتداد

بعداز آنکه معنا و مفهوم ارتداد و انواع آن روشن گردید ، در اینجا سئوالی پیش می آید . و آن اینکه

مرتد شدن کسی چگونه ثابت می‌شود ؟

در پاسخ باید بگویم از آنجا که اسلام دین سهله و سمحه میباشد در اینجا نیز روش آسان و دور از تهمت و افتراء و حرج اتخاذ کرده‌است . و آن این است که قبل از هر چیز قاضی به اقرار و اعتراف شخص متهـــم اهمیت می‌دهد . متهم درباره خودش هرچه بگوید همان مدرک قضائـــی می شود . اگر بارتداد خود اعتراف کند سخن اش را می پذیر ند و اگـــر ارتداد منسوب بخودشرا انکار نماید و اظهار اسلام کند بازهم سخنش را می پذیرند .

در تحریرالوسیله در این باره چنین نوشته شده

" ارتداد با دو چیز ثابت می‌شود . اول اینکه خود شخص‌دوبار "
" اقرار بارتداد خود بکند . دوم اینکه دو نفر مرد عادل بـــه "

۱ــ تحریرالوسیله ج۲ ص ۳۶۶ از آیه . . .العظمی امام خمینی

" مرتد شدن او گواهی دهند . اما گواهی زنان در هیچ مـورد "
" ارتداد را ثابت نمی کند ، چه فردی شهادت بدهند و چـه "
" جمعی و چه در کنار یک مرد دیگر. "[1]
" در اینکه به مرتد شدن کسی حکم داده شود چند شـرط در "
" متهم لازم است. بلوغ ، عقل ، اختیار ، قصد . و لذا ارتداد "
" در مورد بچه ، مجنون ، مجبور ، صدق نمی کند . همانطور که "
" درباره‌ٔکسیکه‌سهوا یا غفلتا و یا بدون قصد و یا با شوخی‌ویا "
" درحال اغماء کلمهٔ کفر آور و یا عمل کفر آوری را مرتکـب "
" شود ارتداد صدق نمی کند ـ یعنی به مسلمان بودن او حکم "
" داده می‌شود ـ چنانکه اگر در حال خشم و غضب باشـد "
" حکمش همین است . "
" اگر از کسی چیزی که موجب ارتداداست ، صادر شودواو ادعا "
" کند که مجبورش کرده اند و یا قصد نداشته و همینطوری از "
" زبانش پریده ، با وجود احتمال این ادعا رااز او قبول‌می‌کنند "
" واگر با بینه و دلیل ثابت شود که از کسی عمل‌موجب‌ارتداد "
" صادر شده و او ادعای اکراه و اجبار و یا عدم قصد کنـد ، "
" حرفش پذیرفته است . "[2]

۳ـ مجازات مرتدین

کیفر و مجازاتی که اسلام برای مرتد فطری و ملی قائل شـده متفاوت است .

" ۱ـ مرتد فطری. اگر مرد باشد احکام و مجازاتهای‌زیر دربارهٔ

۱ـ تحریرالوسیله ج ۲ ص ۴۹۶
۲ـ تحریرالوسیله ج ۲ ص ۴۹۵

او اجراء و اعمال می شود .
" زنش بدون طلاق از او جدا می‌شود (یعنی براوحرام می‌شود) "
" و از هنگام ارتداد شوهر عده وفات نگاه می دارد و سپس اگر "
" خواست باکسی دیگر ازدواج می کند .
" دیگراینکه‌اموال‌مردمرتدبین‌وراث‌شرعی‌او تقسیم می شود . در "
" این تقسیم منتظر مرگ او نمی‌شوند . در همان دورهٔ حیات و "
" زندگی اش تقسیم می‌کنند . البته بعداز پرداخت قرض ها و "
" دیون او . (و خود مرتد اعدام می‌شود .) توبهٔ مرتد فطری "
" در تصاحب دوبارهٔ اموال و زنش تاثیری ندارد و پذیرفتـــه "
" نیست . توبهٔ او باطنا قبول است . (یعنی عذاب آخرت‌ازاو "
" برداشته می‌شود) .
" و نیز در برخی موارد توبه مرتد فطری ظاهرا نیزقبول است "
" مانند قبولی عبادات پاکی و طهارت بدن و تملک امـــوال "
" جدید از راههای شرعی مانند تجارت ، حیازت وارث . و نیز "
می‌تواند با زن مسلمان ازدواج کند . با زن قبلی خودش نیـــز "
" می‌تواند دوباره عقد نکاح ببندد و ازدواج کند . " [۱]

اینها مجازات مرتد فطری مرد است . چنانکه ملاخظه کردیـــد اسلام اورا به عنوان یک " میت و مرده " محسوب و تلقی می کند و احکام مردگان را نسبت به اموال و همسر او جاری می سازد .

ظاهر سخنان فقیه بزرگ امام خمینی این است که اگر مرتـــد فطری مرد توبه کند مجازات اعدام او نیز ساقط می‌شود اما برخی از فقهاء متقدم مانند علامه حلی به " اعدام فی الحال " مرتد فطری مردفتواداده و گفته اند در این مورد توبه اش قبول نمی‌باشد [۲]

۱ــ تحیرالوسیله ج۲ ص ۳۶۷
۲ــ تبصره المتعلمین چاپ جدید ص ۱۷۹

سخن امام براساس عرف و سیرهٔ جاری عقلا استوار می‌باشد.

برخی از فقهاء متقدم مانند اسکافی و صاحب المسالک نیز بر همین قول می‌باشند.

صاحب مسالک در مورد مدارک مورد استناد نظریهٔ مقابل چنین گفته

" ... عموم ادله معتبره فقهی دلالت بر قبولی توبه دارند. و "
" تخصیص دادن عموم و مقید ساختن مطلقات این ادله با "
" روایت عمار خالی از اشکال نیست. و روایت علی بن جعفر "
" نیز صراحت در تفصیل و تفریق ندارد. " [1]

از عامه و اهل سنت نیز همین قول نقل شده است. چنانکه " طلیحة ابن خویلد اسدی" یکی از مرتدین معروف صدر اسلام بعد از ارتداد و قیام بر ضد مسلمین شکست خورد و پس از مدت زمانی توبه کرد و در جنگ نهاوند یکی از فرماندهان ارتش مسلمین بود و کشته شد. [2]

اما مجازات زنی که مرتد فطری باشد به این صورت است

" اموالش در ملکیت خودش باقی می‌ماند و به ورثه اش منتقل "
" نمی‌شود مگر با فرارسیدن مرگش. (یعنی زن مرتد به جرم "
" ارتداد اعدام نمی‌شود.) وازشوهرش جدا می گردد بدون "
" عده در صورتی که باهم همبستر نشده و دخول صورت‌نگرفته "
" باشد. اگر دخول صورت گرفته باشد از زمان ارتداد عدهٔ "
" طلاق نگاه می‌دارد. اگر در وسط عدهٔ طلاق زن توبه کند "
" بدون نیاز به عقد مجدد زن شوهر قبلی خودش می شود. " [3]

۱ـ جواهرالکلام ج۴۱ ص ۶۰۸ چاپ جدید
۲ـ حروب الردةص ۸۸ و ص ۱۰۶ چاپ بیروت محمداحمد باشمیل
۳ـ تحریرالوسیله ج۲ ص ۳۶۷

پس بنابراین زن مرتد هیچوقت اعدام نمی‌شود ، زندانـــــی می گردد .

۲ـ مرتد ملی . با مرتد ملی به اینصورت رفتار می‌شود .
" با ارتداد اموالشان به‌وراثشان منتقل نمی‌شود . چه زن و چه "
" مرد باشند . زن و مرد مرتد از هم جدا می شوند و در صورت "
" توبه قبل از انقضاء مدت عده دوباره همدیگر را تصاحـــب "
" می‌کنند . در صورت توبه بعداز مدت عدهٔ معموله دیگر زن و "
" شوهر هم نیستند . " ۱

مرتد ملی در صورت توبه اعدام نمی‌شود . و این مسئله میان‌فقهاء مورد اتفاق‌است‌وکسی‌درآن‌اختلاف‌نکرده‌است .

۴ـ توبهٔ مرتدین

با توجه به مطالبی که تا اینجا گفته شد وضعیت توبه مرتد نیـــز خود بخود روشن گردید ، و در اینجا دوباره نیازی به تکراروجودندارد .

۵ ـ نگاهی به آیات ارتداد در قرآن

در قرآن مجید و کتب اخبار و احادیث آیات و روایات زیـــادی دربارهٔ مرتد و ارتداد وارد شده است که آشنائی با آنها در فهم و درک این پدیده تاثیری عمیق و بنیادی دارد . و اینک برخی از آنها را مـــرور می کنیم .

۱ـ تحریرالوسیله ج۲ ص ۳۶۷

۱ـ یا ایها الّذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلّة علی المؤمنین أعزّة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولایخافون لومة لائم ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم [1]

ترجمه . ای مومنان! هرکس از شما از دین خود " مرتد " شود بزودی خدا قومی را که (بسیار) دوست دارد و آنها نیز خدارا دوست دارند و نسبت به مومنان سرافکنده و فروتن و بکافران قدرتمندوسرافرازند بنصرت اسلام برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند ، این است‌فضل خدا هرکه را بخواهد عطا کند و خدا را رحمت وسیع نامنتهاست و به احوال هرکه استحقاق‌آنرا دارد داناست.

۲ـ . . . ولایزالون یقاتلونکم حتّی یردّوکم عن دینکم إن استطاعوا و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فأولئک حبطت أعمالهم فی الدّنیا والآخرة أولئک أصحاب النّارهم فیها خالدون [2]

ترجمه. (ای مومنان!) کفار می خواهند پیوسته با شما بجنگند (تا شمارا خسته ساخته) و از دینتان برگردانند ، هر چه بتوانند وهرکس از شما مرتد شود و از دین اش باز گردد و درآن حال بمیرد ، کافر مرده است و تمام اعمالش بهدر رفته در دنیا و درآخرت نیز از اصحاب جاودانه جهنم خواهند بود.

۳ـ انّ الّذین ارتدّوا علی أدبارهم من بعد ما تبیّن لهم الهدی الشّیطان سوّل لهم و أملی لهم ، ذالک بأنّهم قالوا للّذین کرهوا ما نزّل الله سنطیعکم فی بعض الأمر والله یعلم إسرارهم ، فکیف إذاتوفّتهم

۱ـ سورهٔ مائده آیه ۵۴

۲ـ سوره بقره آیه ۲۱۷

الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم ، ذالک بأنهم إتبعوا ما سخط اللـه وکرهوا رضوانه فاحبط أعمالهم و. . . [1]

ترجمه : آنانکه بعداز ایمان و هدایتشان مرتد شدند و به کفر برگشتند شیطان کفر را در نظرشان جلوه داده و با آرزوهای دور ودراز فریبشان داد .

این ارتداد بعلت آن بود که این‌مرتدین پنهانی بدشمنان قرآن و بدخواهان اسلام گفتند ما تا بتوانیم در برخی امور و مواضع با شما (بر علیه محمد (ص)) مشترک شده و اطاعت خواهیم کرد . (اینان توطئه کردند) در حالیکه خدا باسرار آنان آگاه است . پس آنگاه که فرشتگان جانشانرا بگیرند و از رو و پشت سربزنندشان چه سخت خواهد بود ، این بخاطر آن إست که آنها منحرف شدند و رضای خدا را تحصیل نکردندو کردارشان باطل شد .

۴ـ یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا فریقا من الذین أوتوا الکتاب یردوکم بعد إیمانکم کافرین [2]

ترجمه: ای مومنان اگر اطاعت از بسیاری اهل کتاب و کفار و پیرو مذاهب دیگر بکنید (و رهبری شانرا بپذیرید) شمارا بعد از ایمانتان از دین برگردانده و مرتد خواهند کرد .

۵ ـ و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئا و سیجزی الله الشاکرین [3]

ترجمه : و محمد (ص) نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش‌از

۱ـ سورهٔ محمد آیه ۲۵

۲ـ سوره آل عمران آیه ۱۰۰

۳ـ آل عمران آیه ۱۴۵

او نیز پیغمبرانی بودند اگر او نیز به مرگ ویاقتل‌وشهادت درگذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟

پس هرکه" مرتدّ" شود بخدا ضرری نخواهد رسانید، خـــود را به زیان انداخته و هرکس شکر نعمت‌گذارد و در اسلام پایدار بماند البته که خداوند جزای نیک به آن سپاسگزاران خواهد داد.

این آیه ها چنانکه ملاحظه کردید ارتداد را از جنبه های‌مختلف مورد بحث قرار داده اند. و تعمق درآنها مسائل زیادی را روشن میکند.

۶ـ پاسخ به یک شبهه

در رابطه با بحث ارتداد و کیفرهائیکه دیانت مقدس اسلام‌برای آن قائل شده کوته اندیشان و یا معاندان عدالت و حقیقت ممکن است با مطرح ساختن یک سئوال شبهه ای در ذهن مردم ایجاد کنند و از آن در تبلیغات ضد اسلامی شان بهره برداری نمایند.

آن شبهه ای که ممکن است به صورت یک سئوال مطرح شود باین صورت می باشد.

مگر ادعا این نیست که اسلام دین آزادی عقیده و مرام اســت‌و اجباری در گزینش عقیده نیست، پس چرا چنین کیفرها و مجازات هــای سنگینی برای ارتداد قائل شده است؟

پاسخ این شبهه بی‌مورد این است که بلی اسلام و قرآن اجبار و اکراه در عقیده را نفی کرده است. و خداوند در قرآن‌مجید فرموده

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ (سوره بقره آیه ۲۵۵) و لکن مسئله ارتدادبا گزینش آزاد عقیده فرق می‌کند.

به عبارت بهتر باید بگویم در فقه اسلام ما یک" شاک" در حال تفخص و جستجوی حقیقت داریم و یک مرتد و معاند. و ایندو باهم تفاوت

اساسی دارند .

" شاک " آن کسی است که نمیخواهد بطور موروثی عقیده ای را باور کند و دینی را بپسندد ، دربارهٔ آنچه که پدر و مادر و محیط خانواده و یا اجتماع دربارهٔ خدا و اسلام به او تلقین کرده اند تردید و دو دلی دارد که مبادا این عین حقیقت نباشد ؟ و لذا به شک می افتد و برای کشف واقع و حقیقت دست به مطالعه و تلاشو تفحص می زند .

این شک و این کار از نظر اسلام مذموم و ناپسند نیست بلکه مورد تمجید نیز هست، چرا که در قرآن ملل پیشین بخاطر تقلید از آباء و اجدادشان در مورد دین و مذهب مورد نکوهش قرار گرفته اند .

حتی از بیت المال مسلمین باید امکانات مطالعاتی " شاک در حال تفحص" فراهم شود . چون ریشهٔ این شک در معرفت و صداقت قرار گرفته است . شک گذرگاه بسیار خوب ولی توقفگاه بسیار زشت وناپسندی است .

اما مسئله ارتداد یک مسئله خدعه و خیانت ایدئولوژیک است .و منشاء آن عناد و یا نفاق است .

سرنوشت کسی که بطور مادر زادی بی‌دست بدنیا می آید با سرنوشت کسی که در اثر بیماری خطرناک و سرایت کننده ای باید دستش قطع شود تفاوت دارد .

ارتداد یک فرد مسلمان و مسلمان زاده همان بیماری عفونی لاعلاج و خطرناکی است که در پیکر یک امت پیدا می شود و حیات آنرا تهدید می کند و لذا این عضو فاسد باید بریده شود .

مرتدی معاندی است که بعنوان ستون پنجم دشمن اسلام و مسلمین در درون امت رخنه داشته و از موقعیت طبیعی و فطری اش سوء استفاده کرده است .

ارتداد در رفتن از قالب و الگوی فطرت است و به همین دلیل واژهٔ " مرتد فطری" برای آن انتخاب شده و برای همین است که کیفر مرتدفطری(مسلمان زاده) از مرتد ملی افزونتر است. و آیا جزای دررفتن از مسیر و قالب فطرت چیزی جز هلاکت و نابودی می تواند باشد. و این همان چیزی است که در قوانین کیفری اسلام تبلور یافته است.

کیفر های ضد ارتداد اسلام قوانین بسیار بجائی است در جهت حفظ بشریت از سقوط بلجنزار خدعه و خیانت و هر جائی گری و این قوانین درجهت اصالت دادن به انسان و تعهدات آرمانی اوست. انسان متعهد نباید عهد خودرا بشکند. آن هم عهدی که با خدا بسته شده است. چنانکه تمام قوانین کیفری اسلام دارای چنین هدفی هستند. مثلا گفته می‌شود چرا دست انسان دزد را بخاطر مثلاً سرقت پانصد تومان‌و هزار تومان پول میبرند، این نفی ارزش انسان است.؟

اما واقعیت این است که دست دزد را بخاطر صد تومان و هزار تومان پول قطع نمی‌کنند، بلکه بخاطر سلب امنیت از اجتماع‌انسانی‌دست اورا میبرند. یعنی دست در جهت زنده ساختن ارزشهای انسانی بریده می‌شودو...

دلیل عینی و واقعی این مطلب که ارتداد همیشه ماهیت خدعه گرانه، جنگ طلبانه دارد و در محور مسائل و پستهای اجتماعی دور می‌زند و مسئله گزینش عقیده نیست، همانا وقایع و حوادث صدر اسلام است.

بعداز پیغمبر اسلام اکثریت قبائل عرب تحت تاثیر سران گمراه‌و جاه طلب و بت پرست خود مرتد شدند و رهبری این مرتدین را مدعیان دروغین پیامبری برعهده داشتند. آنان اولین گامشان بعداز پیامبر حمله بمدینه و دیگر مراکز اسلام بود. در جنگهائی که مرتدین آتش افروز و یک

طرف آن بودند پنجاه یا شصت هزار نفر از مردم کشته شدند که در تاریخ عرب بی سابقه است.

معروفترین سران آنها "عَبهلَة بن کَعب" معروف به "اَسوَدِ عَنسی" در یمن و مُسَیلَمَة کذّاب در حضرموت و طَلیحَة ابن خُوَیلَد اَسَدی در میان بنی اسد و... بودند این جنگها و مشابهشان در قرون و اعصار بعدی نشانگر ماهیت ستم مایهٔ ارتداد است و ضرورت مقابلهٔ قاطع با آن را می‌رسانند [1]

نمونه زندهٔ دیگری که بیانگر ماهیت ضد صداقت و غیر معرفتی پدیدهٔ شوم "ارتداد" میباشد، کشتارهای بی‌رحمانه و ترورهای ضد ــ انسانی و باصطلاح خودشان "انقلابی!" است که مرتدین مارکسیست ایران در دوران شاه مدفون بنام "تغییر ایدئولوژی" در مورد مسلمانان ارتداد ناپذیر انجام دادند.

آری آنان بجای ترور سران ساواک، مسلمان ضد شاه و ضد امریکا و نماز شب خوان و یکتاپرست را برگبار گلوله ها می بستند، این است ماهیت ننگین ارتداد.

۱ــ به کتاب حُرُوبُ الرِّدَّة از محمداحمد باشمیل مراجعه شود

ب ــ محاربه

یکی دیگر از مسائل مورد بحث در فقه سیاسی اسلام مسئلهٔ " محاربه" است. و مباحث مربوط به محاربه باید جزو مسائل مربوط به سیاست داخلی اسلام طرح و بررسی شود. چون یک جریان درون امتی است.

و بحث محاربه چهار قسمت عمده دارد

۱ــ تعریف محاربه و محارب

۲ــ کیفر محاربین

۳ــ طریق ثبوت محاربه

۴ــ توبهٔ محارب؟

×××

۱ــ تعریف محاربه و محارب

محاربه و محارب از واژهٔ " حرب " مشتق است و به معنای جنگ می باشد. محاربه یعنی جنگ طلبی و محارب یعنی جنگ طلب.

اما فقهاء اسلام برای آن تعریف خاصی دارند، که احیانا برخی

از آنها تفاوت جزئی نیز باهم دارند .

فقیه مجدد در کتاب تحریرالوسیله محارب را به اینصورت تعریف کرده‌است :

"اَلمحارِبُ هُو کُلّ مَنْ جَرَّدَ سلاحَهُ اَو جَهَّزَهُ لِاِخافَةِ النّاسِ واراده الافساد فی الارض" ۱

یعنی محارب هر آن کسی است که اسلحهٔ خودرا بیرون بکشد ویا مجهز نماید برای ترساندن مردم و ایجاد فساد در روی زمین .

امام المحققین نجفی صاحب جواهر نیز آن را به‌اینصورت تعریف کرده است :

"اَلمحارِبُ کُلّ مَنْ جَرَّدَ سَلاحَهُ اَو حَمَلهُ لِاِخافَةِ النّاسِ" ۲

یعنی محارب هر آن کسی است که اسلحهٔ خود را برای ترساندن مردم بیرون بکشد و یا آنرا حمل نماید .

طبق این تعریفها هرکس با اسلحه مردم را بترساند (چه با کشیدن اسلحه و چه با تجهیز و یا حمل کردن آن) وقصد ایجاد فساد در زمین داشته باشد " محارب" نامیده می‌شود . کلمهٔ " مردم و ناس " مطلق می باشد . یعنی اعم از مسلمان و غیر مسلمان است . اگر کسی یک کافر و غیر مسلمان را نیز بترساند محارب محسوب می‌شود .

لکن برخی از فقهاء گفته اند که این فقط ویژهٔ " دار الاسلام " یعنی مملکت اسلامی می باشد . یعنی اگر کسی با اسلحه یک‌مسلمان‌ویاکافر را در دارالاسلام بترساند " محارب" محسوب می‌شود .

چنانکه شهیدین گفته اند :

۱ــ تحریرالوسیله ج۲ ص ۴۹۲ امام خمینی مدظله

۲ــ جواهرالکلام ج۴۱ ص۵۵۴ چاپ جدید شیخ‌محمدحسن‌نجفی قده

" در تحقق یافتن عنوان محارب فرقی میان دریا وخشکی، شب "
" و روز، شهر و غیر شهر، مرد و زن و ضعیف یاقوی‌وجودندارد "
" فقط از فقهاء شیعه ابن جنید آنرا ویژهٔ مردها می‌داند "[۱]

اکثر فقهاء از جمله شهید اول و شهید ثانی و ابن جنیددرتطبیق عنوان محارب بر شخص" بلوغ" را شرط می‌دانند یعنی طبق این نظر بچه هرچند" تجرید سلاح کند و اسلحه بکشد" محارب محسوب نمی شود چنانکه نظر امام خمینی نیز همین‌است [۲]

راهبانان (طَلیعْ) مسلح، همینطور کسی که سلاح و شمشیر خودرا برای دفع محارب بکار ببرد و نیز کسی که مورد هجوم قرار بگیرد و ازخود با اسلحه دفاع کند محارب نامیده نمی‌شود زیرا اینها افساد نیستند بلکه دفع فساد هستند.

همینطور بچه نابلغ، دیوانه و بازی کننده با سلاح محارب محسوب نمی‌شوند (تحریر ج۲ ص ۴۹۲ مسئله۲)

در اینجا باید به یک سئوال دیگری نیز پاسخ داده شودوآن‌اینکه آیا نوع سلاح در صدق و تطبیق عنوان محارب فرق می کند یانه؟

علی الظاهر در صدق عنوان محارب فرقی بین سلاح گرم و سرد نیست در صورتیکه ایجاد وحشت و رعب در مردم و افساد در زمین ملتزم آن باشد. چنانکه از سخنان فقیه عظیم الشان شهید ثانی در کتاب شرح لمعه الدمشقیه نیز چنین بدست می‌آید [۱] چونکه منظور از تشریع قوانین ضد محاربه همانا زدودن رعب و وحشت از صحنهٔ جامعه می باشد و در این مورد فرق نمی‌کند که منشاء وحشت چه باشد خود ایجاد رعب‌ووحشت

۱ـ شرح لمعه ج۲ ص ۳۶۱
۲ـ شرح لمعه ج۲ ص ۳۶۲ تحریر ج۲ ص ۴۹۲
۳ـ شرح لمعه ج۲ ص ۳۶۲چاپ قدیم

مهم است .

۲ـ کیفر (حد) محاربین

برای محاربین در قرآن مجید و فقه اسلام ۴ نوع حد وکیفر پیش بینی شده است . این کیفرها و مجازاتها از این قرار می باشند .

۱ـ اعدام

۲ـ به صلیب کشیدن

۳ـ بریدن دست و پا بطور عکس هم (البته انگشتان دست و پا منظور است)

۴ـ نفی بلد (تبعید)

حاکم شرع اسلام اختیار دارد که یکی از این حدود را بر محارب جاری سازد و اورا کیفر دهد .

البته‌راهزن وقطاع‌الطریق نیز محارب محسوب می‌شود درچنین مواردی گفته شده است که ابتداء دست و پایش بریده شود (حد سرقت) و سپس اعدام گردد .

اینها نص قرآن می باشد و هیچ مسلمانی نباید در آن شک و تردید کند . و متن آیهٔ مربوط به حد محاربین این است .

إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسعَونَ فِي الأَرضِ فَساداً أَن يُقتَلُوا أَو يُصَلَّبُوا أَو تُقَطَّعَ أَيدِيهِم وَأَرجُلُهُم مِن خِلافٍ أَو يُنفَوا مِنَ الأَرضِ ذٰلِكَ لَهُم خِزيٌ فِي الدُّنيا وَ لَهُم فِي الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . [1]

۱ـ سوره مائده آیات ۳۷و۳۸

یعنی پاداش‌و مجازات آنان که با خدا و پیامبرش محاربه میکنند و تلاش دارند زمین را به فساد و تباهی بکشانند ، این است که کشته‌شوند یا به صلیب زده شوند ویادست و پای آنان به عکس همدیگر بریده شود و یا نفی بلد شوند . این ذلت آنان در این دنیاست و در سرای آخـــــرت عذابی بزرگ منتظر آنان می‌باشد . و براستی که خداوند غفورورحیم‌است

این آیه و آیه ۲۱۷ سورهٔ بقره*(وَالفِتنَةُ اکبرُ مِنَ القتل)* درباره محاربه می‌باشند و قابل تعمق زیاد هستند .

۳ــ طریق ثبوت محاربه؟

محارب بودن کسی چگونه ثابت می‌شود ؟آیابرای‌این‌مسئله‌راه و روشی وجود دارد ؟

پاسخ این است که بلی ثبوت آن راه ویژه ای داردکه در فقه ذکر شده و از اینقرار می‌باشد .

" محارب بودن کسی با اقرار و اعتراف متهم ثابت می شـــود . "
" این اعتراف بنابراحتیاط باید دوبار باشد . همانگونـــــه با "
" شهادت و گواهی دو مرد عادل محارب بودن ثابت می‌شود . "
" گواهی زنان در این مورد قبول نیست . و همچنین گواهــــی "
" راهزنان ومحاربین بر ضد همدیگر مورد قبول نبوده‌ونمیتواند "
" مبنای قضاوت قرار بگیرد و . . . " [۱]

فقهاء در این باره اختلاف نظر و فتوا ندارند ، و لذا بیشتـــــر تفصیل نمی دهیم .

۱ــ۱ تحریرالوسیله ج۲ ص ۴۹۲ مسئله ۴

۴ـ توبهٔ محارب؟

آیا توبه محارب قبول است یانه؟ این سئوالی است که بایدپاسخ داده شود.

اگر محارب قبل از دستگیری توبه کند حد از او ساقط می شود یعنی دیگر اورا کیفر نمی‌دهند. اما حقوق مردم بر ذمه اوست و باید اداء کند مانند کشتن کسی و یا مجروح کردن و یا مال.

اما محارب اگر بعداز دستگیری توبه کند حد شرعی از او ساقط نمی‌شود و باید باو حد جاری کرد.[1]

در اینجا بحث محارب نیز به پایان می رسد و می رویم به سراغ اهل بغی و بغات.

۱ـ تحریر ج ۲ ص ۴۹۳ مسئله ۷

ح ـ بغی و بغات

فقهاء اسلام ـ اعم از شیعه و سنی ـ در کتب فقهی خود از جریان و گروه خاص دیگری در میان جامعه مسلمین نامبرده اند که جهادشان بر مسلمین واجب است.

این گروه "اهلُ بَغیٍ" یا "بُغات" نام دارند که مفرد آن می‌شود "باغی"

جامعه مسلمین و دولت مشروع آنان باید در مقابل اهل بغی بایستند و با آنها مقابله کنند. و لذا مسئله اهل بغی و بغات جزء مسائلی است که به سیاست داخلی اسلام مربوط می‌شود و باید جزء اصول سیاست داخلی اسلام بحث و بررسی شود.

و لذا ما نیز آنرا در این قسمت بحث می‌کنیم، هرچند در کتب مرسوم فقهی محل بحث آن "کتاب جهاد" است که جزء اصول سیاست خارجی اسلام می‌باشد.

و به هرحال ما آنرا در اینجا در طی عناوین آتیه بررسی خواهیم کرد.

۱ـ تعریف بغی و باغی.

۲ـ شیوهٔ مقابله با اهل بغی؟

۳ـ مدارک استنادی قتال با اهل بغی.

۴ـ فرق باغی با محارب؟

۱ـ تعریف بغی و باغی

واژهٔ "بغی" بمعنای "زنا" کردن، از حد در رفتن و تعدی نمودن می‌باشد. این معنای لغوی "بغی" است. و اسم فاعل آن می شود "باغی" یعنی بغی کننده.

اما فقهاء تعریف ویژه ای برای آن دارند . فقیه عظیم الشـان و بزرگ تشیع حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامهٔ حلی از فقهاء قرن هفتم هجری اهل بغی و بغات را به این صورت تعریف کرده است .

" باغی و اهل بغی " هرکسی است که بر امام و پیشوای عـادل "
" خروج کند و مسلحانه بشورد . جهاد این فرقه با دعـــوت و "
" درخواست آن امام و یا کسی که آنرا امام تعیین و منصـــوب "
" کرده باشد بر مسلمانان واجب است به طور کفائی ، مگر آنکه "
" توبه نمایند و . . . " [1]

ابوالقاسم نجم الدین جعفربن حسن معروف بمحقق حلی نیـــز " بغات " را به همین صورت تعریف کرده است [2]

پس تا اینجا هم معنای لغوی و هم معنای اصطلاحی و فقهی بغی و باغی معلوم شد . فقهاء جنگ جمل ، نهروان و صفین را نمونهٔ تاریخـی جنگ با اهل بغی معرفی کرده اند

۲ــ شیوهٔ مقابله با اهل بغی

مسئله مهمی که در رابطه‌با اهل بغی مطرح می باشد کیفیت‌مقابله با آنهاست . چگونه باید با بغات مقابله کرد ؟ آیا باید با آنان جنگید ؟در اینصورت با اسرا و اموال و اولاد آنان چگونه باید رفتار کرد ؟

برای ادای پاسخ لازم به این سئوال باید این نکته را نیز اضافـه کنم که بغات و اهل بغی علی الظاهر مسلمان هستند . یعنی شهادتیـن را میگویند و معاد را انکار نمی‌کنند و بالاخره تظاهر باسلام می کننـد اما با

۱ــ تبصره المتعلمین چاپ جدید ص۸۱.

۲ــ المختصر النافع ص ۱۳۴

خروج و شورش مسلحانه برعلیه امام عادل جامعه اسلامی نظم و پایهٔ استواری جامعه را برهم می زنند و از درون اسلام و مسلمانان را تضعیف می‌کنند و بدینوسیله زمینه را برای هجوم کفار و خارجیان خواه و ناخواه آماده می‌سازند. و این همان چیزی است که با جرئت می‌توان‌آنرا "تهدید کیان اسلام و مسلمین" نامید. این کار خیانتی آشکار، واضح و غیر قابل توجیه و انکار نسبت‌به جامعه‌مسلمین می‌باشد.

روی همین اصل است که اسلام برای مقابله با اهل بغی دستور سرکوبی مسلحانه را داده است. چونکه آنان خروج و قیام مسلحانه کرده‌اند.

اما با توجه به مبانی عدل و انصاف که روح اسلام با آن‌هم‌آجین می‌باشد، فقهاء اهل بغی را به دو دسته تقسیم کرده اند و برای هر کدام حکم و شیوهٔ مقابلهٔ جداگانه ای قائل شده اند.

۱ــ "ذی‌فِئَةٌ " یعنی آن تیپ و دسته از باغیانی که دارای فئه و گروه و سازماندهی و تشکیلات پشت‌جبهه‌هستند.

یعنی بغیر از افراد مهاجم کسان دیگری را نیز تجهیز و آماده کرده‌اندکه‌درصورت‌لزوم‌ازآنها استفاده می نمایند. اینها را اصطلاحا " باغیان ذی فئه" می‌نامند.

طبق آراء فقهی با این دسته از باغیان باید جنگید و مجروحشان که اسیر شود اعدام می‌گردد و فراری هایشان مورد تعقیب قرار می گیرندتا کاملا متلاشی شوند و لانهٔ فساد از بین برود.

۲ــ " غَیرُ ذی فِئَه" یعنی آن دسته باغیانی که‌دارای سازماندهی و تشکیلات پشت جبهه نیستند، بلکه همانهائی هستند که در معرکه حاضرند.

" باغیان غیر ذی فئه" مجروحشان را نمی شود اعدام کرد ، و فراریانشان را نمی‌شود مورد تعقیب قرار داد ، فقط تا حد تفریق وپراکنده

سازی اقدام می‌شود .

مسئله خاص دیگری که در اینجا باقی مانده و توضیح دادن آن ضروری است اموال این اهل بغی می‌باشد .

طبق مبانی فقهی اسلام ــ که هیچیک از فقها درآن اختلاف نظر ندارند ــ اموال اهل بغی را نمی‌شود بغارت گرفت و به عنوان غنیمت جنگی اخذ کرد و همچنین زنان و اولادشانرا نمی‌شود به عنوان اسیرجنگی باسارت گرفت .

اما برخی از فقهاء گفته اند آن قسمت از اموال و دارائی اهل بغی را که در لشگرگاه باشد می‌توان به عنوان غنیمت جنگی اخذ کرد .

اکنون که این مسائل روشن گردید فرازهائی را از چند متن فقهی نقل کرده و با مطالب ذکر شده تطبیق می‌دهیم

شیخ بهاء الدین عاملی معروف به شیخ بهائی در باره اهل بغی و جنگ با آنان میگوید

" . . . طایفهٔ سوم که قتال کردن با ایشان واجب است چون "
" باغیان و خوارج . و ایشان طایفه ای اند که از امام زمان "
" رویگردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجب است تا "
" آنکه بامام بگروند یا کشته شوند . "
" هرگاه که متفرق شوند ، خالی از آن نیست که گروهی دیگر "
" سوای آنهائی که بجنگ آمده باشند خواهند بود یانه ، بر "
" تقدیر (فرض) اول واجب است که ایشان را بشکنند و درعقب "
" گریختنها (فراری‌ها)ی ایشان رفته بگیرند و بکشند . "
" و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها نیست ، بلکه وقتی که شکست "
" خوردند و گریختند کافی است . "
" وباجماع مجتهدین ذریت این طایفه و زنانشان را مسلمانان "
" مالک نمی‌شوند . و همچنین مالک نمی‌شوند چیزی از مالهای "

" این طایفه را که در لشگرگاه نباشد خواه قابل انتقال باشد و "
" خواه‌قابل‌انتقال‌نباشد . و درمالهای ایشان که‌درلشگرگاهست "
" میانهٔ مجتهدین خلاف (اختلاف نظر) است که آیالشگریان "
" مالک آن می‌شوند یانه . اصح (یعنی نظریهٔ صحیح تـــــر) "
" آن است که مالک آن نمی‌شوند . " [1]

علامهٔ حلی نیز دراین باره چنین نوشته

" اهل بغی دو دسته اند ۱ــ دسته ای که دارای فئه هستنــد . "
" اینان اسیران شان اعدام می‌شوند ، فراری هایشان تعقیـب "
" می گردند و مجروحین شان کشته می‌شوند . ۲ــ آن دسته که "
" دارای فئه نیستند . اینان اسرایشان و مجروحین شان اعدام "
" نمی‌شوند وفراریهایشان موردتعقیب قرار نمی گیرند .باغیان "
" و فرزند و اموالشان باسارث و غنیمت جنگجویان مسلمان در "
" نمی آید " [2]

۳ــ مدارک استنادی قتال با اهل بغی

وجوب جنگ و جهاد با اهل بغی مستند بقرآن و سنت می‌باشد .
در سنت بروش امیرالمومنین علی (ع) در سرکوبی باغیان جنگ جمـــل‌و جنگ صفین و نهروان استناد و استدلال شده است .

هم شیعه و هم فقهاء اهل تسنن بروش علی (ع)استنادکرده‌اند .
شافعی گفته است

" در مورد وجوب قتال با اهل بغی و کیفیت آن درسنت‌موردی "

۱ــ جامع عباسی ص ۱۵۵

۲ــ تبصره المتعلمین ص ۸۱

" موردی بجز روش علی (ع) نمی شناسیم . و علی با اهل‌بصره "
" و خوارج جنگید اما فراریان آنهارا تعقیب نکردومجروحینشان "
" را نکشت، چون آنها " ذی فئه" نبودند . اما اهل شام را "
" تعقیب کرد . چون آنها تشکیلات پشت جبهه داشتند و "
" ذی فئه بودند . " ۱

بلی در سنت معصومین (ع) فقط روش امام علی (ع) به عنوان الگو وجود دارد چون پیغمبر (ص) با اهل بغی و منافقان نجنگیده است . هرچند که در قرآن دستور قتال با آنان داده شده است .

در قرآن مجید آیات متعددی مورد استشهاد فقهاء در مسئلهٔ اهل بغی قرار گرفته است از جمله عده‌ای از فقهاء به آیهٔ ۹ از سورهٔ حجرات استناد کرده اند متن آیه از این قرار است .

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَيهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِاللَّهِ فَإِنْ فَائَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوااللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

یعنی اگر دو طایفه و دو دسته از مومنین باهم جنگ داشتندمیان آنان صلح برقرار کنید و اگر یکی از آن دو طایفه بدیگری تعدی و تجاوز (بغی) کرد با آن بجنگید تا تسلیم دستور خدا شود ، اگر تسلیم دستورو امر خدا شدند بین آنان صلح را برقرار سازید بر اساس قسط و عدل . چرا که خدا اهل قسط و عدالت را دوست دارد . مومنین برادر همدیگر هستند میان برادرانتان اصلاح کنید تا شاید مورد رحمت خداوند قرار بگیرید .

با توجه به اینکه در این آیه سخن از " بغی " رفته‌تعدادی‌ازفقها آن را مدرک قرآنی برای جنگ با باغیان دانسته اند .

اما مقداد بن عبدالله سیوری یکی از فقهاء شیعه‌درقرن‌هشتم‌این

۱ــ تذکره‌الفقهاء ج۱کتاب‌جهاد

استدلال را بی‌مورد تلقی کرده و آیات دیگری را به عنوان مدرک قرآنی وجوب قتال با اهل بغی ذکر نموده است.

شیخ جمال الدین مقداد می‌گوید این آیه ناظر بر وقتی است که میان دو طایفه از مسلمین جنگ و قتال ناحق اتفاق بیافتد. در آن میان وظیفه مسلمین مبارزه با آن طایفه ای است که آتش افروز و آغازگر جنگ بوده است. اما اگر کسی بر امام عادل خروج کند او مرتد و کافر است.

مقداد بن عبدالله منافقینی را که تظاهر به اسلام می کنند و با این حال از امام عادل امت اسلام اطاعت نکرده و براو خروج مسلحانه می‌نمایند مصداق اهل البغی معرفی می‌کنند، و به این آیات استدلال می‌کند

۱ــ آیهٔ ۵۸ سورهٔ نساء **یا أَیُّها الّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَأَطیعُوا الرَّسولَ وَاُولی الأَمرِ مِنکُم.**

ای مومنین از خدا و پیغمبرش و اولی الامر اطاعت کنید.

۲ــ آیه ۷۴ سورهٔ برائت. **یا أَیُّها النَّبیُّ جاهِدِ الکُفّارَ والمُنافِقینَ واغلُظ عَلَیهِم.**

ای پیغمبر! با کفار و منافقین جهاد کن و برآنان سخت بگیر.

۳ــ آیهٔ ۱۱ سورهٔ برائت **وَإِن نَکَثُوا أَیمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَطَعَنُوا فی دینِکُم فَقاتِلُوا اَئِمَّةَ الکُفرِ.**

یعنی اگر آنان پیمان خودرا شکستند و طعن در دین شما کردند با آنان بجنگید که پیشوایان کفرند.

این همان آیه ای است که علی (ع) در جنگ جمل به‌آن استناد کرد و فرمود

" بخدا دستهٔ یاد شده در این آیه تا این روز مورد قتال‌وجنگ "
" قرار نگرفته اند " [1]

۱ــ بکنزالعرفان ج ۱ ص ۳۸۶ و۳۸۷ مراجعه شود

در هر صورت این آیات منبع تشریع قانون قتال و سرکوبی مسلحانه اهل ،بغی‌وخروج‌کنندگان‌و یاغیان مسلح بر امام و پیشوای عادل جامعهٔ اسلامی می‌باشند . و در تبیین این مقصود رسا و گویا هستند .

علاوه بر آیات چنانکه گفته شد شیوهٔ سیاسی امام علی (ع) به عنوان یک رهبر و امام معصوم (ع) برای مسلمین حجت است و قابل استناد فقهی برای استنباط احکام می باشد و آنچنان صریح و تردید زداست که جائی برای طول کلام در این باره باقی نمی‌گذارد .

۴ــ فرق باغی با محارب ؟

در اینجا ممکن است سئوالی برای شما مطرح شده باشد وآن‌اینکه فرق " محارب " با " باغی " چیست ؟ و آیا ایندو یک چیز نیستند ؟

پاسخ این است که نه . محارب غیر از باغی است و ایندو تفاوتهائی باهم دارند که اکنون ملاحظه می فرمائید

۱ــ محاربه عبارتست از " تجهیز یا حمل اسلحه و یا کشیدن‌و تجرید آن برای بمنظور ایجاد رعب در مردم و ترساندن آنهاخواه‌مسلمان باشند و خواه کافر . این کار یا شرارت محض ویا بمنظور دزدی است .

اما بغی‌عبارت است از قیام مسلحانه عده ای در برابر امام عادل جامعهٔ اسلامی بمنظور برانداختن حکومت اسلام .

۲ــمحاربه ممکن است به صورت فردی‌ویا جمعی صورت بگیرد . اما بغی و باغی شدن خروج و یک قیام جمعی است .

۳ــ محارب اعم از کافر و مسلمان است . یعنی هم ممکن است کافر باشد و هم ممکن‌است مسلمان باشد .

اما باغی کسی است که تظاهر باسلام میکند و شهادتین یعنی لااِلهَ اِلّااللّه وَ مُحَمّدٌ رَسُولُ‌اللّه را انکار نمی کند ، اما در برابر امام عادل

مسلمین قیام مسلحانه می‌کند.

۴ــ توبهٔ محارب بعداز اسارت و دستگیری قبول نیست اما توبهٔ باغی در صورت ذی فئه نبودن بعداز اسارت نیز قبولست.

۵ ــ برای محارب چهار نوع کیفر یعنی " حد شرعی " پیش بینی شده اما برای " باغی " این حدود پیش بینی نشده است. فقط دستورقتال و جهاد داده شده که درآن جهاد یا تسلیم امام عادل مسلمین شوند و یا کشته شوند.

اینها عمده فرق میان اهل بغی و محاربین است.

اما فرق ایندو یعنی محارب و اهل بغی با مرتد چیست؟

ارتداد برگشت صریح بکفر است و لذا احکام مربوط به کافر دربارهٔ آن صدق می کند. یعنی علاوه بر باطن در ظاهر نیز احکام مربوط به یک مسلمان دربارهٔ او صدق و تطابق نمی‌کند.

اما در مورد محارب و باغی ظاهرا حکم بر اسلام می‌شود. یعنی‌از نظر قبول شدن عبادات، طهارت بدن و شمول قانون توارث اسلامی و.. عین یک‌مسلمان واقعی با آنها رفتار می‌شود.

آنان نیز ارث می برند و بدن‌شان مثل کفار و مرتدین نجس نیست و حکم بجدائی زنانشان داده نمی‌شود و...

پس بنابراین تا اینجا مفاهیم و مسائل مربوط به ارتداد، بغی و محاربه روشن گردید. و اکنون میپردازیم به بررسی مسئلهٔ نفاق‌ومنافقین و ببینیم منافقین جزء کدام یک از این جریانهای یادشده هستند؟

د ـ نفاق و منافقین

مسئله نفاق نیز از جمله مسائلی است که نظام اسلامی درسیاست وزندگی داخلی‌خود با آن روبروست. و معلوم شدن شیوه برخوردباپدیده زشت نفاق و منافقین یکی از حیاتی ترین مسائل سیاست داخلی در اسلام است و ما برای تسهیل بیان مطلب آنرا در چند قسمت و زیر چند عنوان جداگانه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۱ـ " نفاق پدیدهٔ پیچیدهٔ جوامع بشری"

انسان با مطالعهٔ تاریخ امم و ملل عالم و انبیاء و پیغمبـــــران پیشین به این حقیقت می رسد که جوامع ابتدائی از آفت جامعه سوز نفاق و سیاست ضد انسانی منافقگری کمتر آسیب می دیده اند در برابر یک‌دین و یک‌ایدئولوژی برای افراد جامعه سه حالت متصور می باشد ۱ـ ایمان ـ ۲ـ کفر و انکار صریح آن دعوت ۳ـ نفاق و منافقگری. یعنی تظاهربتسلیم و ایمان نمودن کفار و بی ایمانها، و این حالت سوم در جوامع ابتدائـــی کمتر بوده. در برابر دعوت حضرت نوح، هود، ابراهیم و... مـــلاء و مترفین کفر صریح می‌ورزیدند و سیاست پیچیده و ضدوجدان‌وضدانسانیت و شرافت نفاق را در پیش نمی‌گرفتند.

و لذا حل مساله ساده‌تر بود. اما هرچه در تاریخ بشر گام به گام انبیاء و رسل الهی بپیش‌می‌آئیم رشد وتظاهرمنافقکری را به‌عنوان تاکتیک پیچیده شرک و کفر بیشتر مشاهده می‌کنیم.

وجود جریان" سامری" در درون نهضت الهی حضرت موسی نمونهٔ این حقیقت است. آیا سامری یک منافق نبود. قارون چطور؟ قارون ثروتمند معروف ابتداء با نهضت موسی و از اقاریب و خویشاوندان او بود. اما آنجا که مسئله صدقات و زکات و پرداخت سهم محرومین و فقراء پیش آمد برعلیه نهضت توطئه نمود و موضعگیری کرد.

آری قارون یک منافق بود و در پی تامین منافع پست مادی خویش.

بازهم در تاریخ جلوتر می‌آئیم و بعداز موسی، حضرت عیسی را می بینیم که توسط یکی از حواریون و شاگردان ویژهٔ خود "یهودا" لو داده می‌شود. آیا یهودا یک منافق نفوذی نبود؟ چرا خیانت کرد و امپراطوری روم را بر عیسی مسیح ترجیح داد؟

بعداز موسی تاریخ نهضت و حرکت آخرین پیامبر خدا حضرت محمدبن عبدالله (ص) را ورق می زنیم می بینیم این دفعه رشد سرطان نفاق بیش از هر بیماری دیگر مطرح می باشد و پیغمبر اسلام با آن در گیر می باشد.

بعداز رحلت خاتم پیامبران دورهٔ امامت و خلافت علی بن ابی طالب را در نظر بگیرید. می بینیم پدیدهٔ نفاق بیش از دوران پیامبر خودرا بروز داده و در صحنهٔ سیاست و توطئه آفرینی وارد شده است. و شاید تنها مسئله روز در درون امت اسلامی و تنها عامل ضد در برابر جریان اصیل و حق امامت است.

چرا پیغمبر اسلام شکست نخورد، اما حکومت علی (ع) بیش از ۵ سال دوام نیاورد آنهم همه اش با جنگ و قتال گذشت؟ چون پیغمبر با کفار روبرو بود و آنان چهره هایشان بی پرده و بی نقاب بود. و علی با کفار متظاهر باسلام (منافق) روبرو بود که پرده و نقاب مسلمانی بر چهره داشتند و آن پرده و نقاب را می توانستند هر روزی رنگی بزنند و...

این است عامل شکست علی (ع) و رمز پیروزی پیامبر.

پس بنابراین نتیجه می گیریم که‌نفاق پدیده سیاسی بسیارمذموم و زشت پیچیده ای است که بموازات حرکت تاریخ بعنوان تاکتیک‌ضدتوحید کفار تورم پیدا کرده و برای خود جا باز نموده است و برای همین خاطر است که قرآن و اسلام بیش از هر جریان سیاسی دیگری به نقد و ردوافشاء چهرهٔ کریه نفاق و منافقین پرداخته است.

در دومین سورهٔ قرآن (بقره) اول سوره با توصیف مومنین، کفار و منافقین شروع می‌شود. چهار آیه راجع به مومنین دو آیه راجع به کفار سخن می‌گوید اما در همانجا شانزده آیه راجع به منافقین و کید وشیطنت‌و حقه بازی وضلالت آنان حرف می‌زند.

و در سوره های دیگر نیز بهر مناسبتی خطر نفاق را خداوند تذکر می‌دهد. و مهمتر از همه یک سوره را بنام سورهٔ منافقین در قرآن نامگذاری می‌کند و درآنجا اوصاف و خصائل زشت آنانرا افشاء می‌سازد.

همهٔ اینها نشان دهندهٔ خطر سیاسی این‌جریان‌منحرف‌وبی مبنا و بی مسلک و تخریبگر می‌باشد.

و لذا جوامع اسلامی همیشه با این مسئله درگیری داشته اند و درگیری خواهند داشت. فتنهٔ آنان خطرناکتر از حمله کفاراست.

۲ـ " شیوهٔ مقابله اسلام با منافقین؟"

اسلام در رابطه با منافقین و جریان نفاق یک سیاست واقع بینانه دارد و آن خود تشکیل یافته از دو جزء

الف ـ مقابله سیاسی.

ب ـ مقابله نظامی.

اما مقابلهٔ سیاسی همانطوریکه گفته شد بسیار آگاهانه و منطقی

استودارایچندوجه میباشد . اول وجه و بعد افشاگریچهرهٔکریهمنافقین و بیان صفات و خوی های زشت آنان و اینکه آنان هیچ پیمان و عهدی را وفاء نخواهند کرد .

دوم مبارزهٔ به صورت قطع رابطه با آنان و برحذر داشتن مسلمانان از نزدیکی به آنان . چنانکه در سوره منافقین می فرماید ... فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللّه (آیه ۴) یعنی بپرهیزید از آنان خدا آنانرا بکشد! و ...

روش مقابلهٔ سیاسی بطور منحصر تا زمانی تجویز شده که آنان دست بسلاح نبرند و اقدام عملی در برانداختن نظام قسط پایهٔ اسلامی نکنند .

اما در صورتیکه آنان روش خود را تغییر داده و به سلاح متوسل شوند و فتنه نمایند ، روش اسلام نیز برپایهٔ خشم خدا تغییر می یابد . یعنی شیوهٔ مقابله و سرکوب نظامی آنان تجویز میشود . و عده ایازفقها از جمله شیخ جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری معتقدند که اهلبغی و بغات همان منافقین هستند در صورتیکه خروج کنند یعنی برعلیه امام عادل مسلمین قیام مسلحانه نمایند . و حکمشان همان حکم اهل البغی می باشد . تحقیق و تفحص فقهی نیز این نظر شیخ را تایید میکند .

بخصوص تاریخ صدر اسلام در زمان علی (ع) که آنها همان منافقین در جنگ جمل و صفین و نهروان بر ضد علی قیامکردندویاقیامها را رهبری نموده و از ناآگاهی و قشریگری برخی از مسلمانان سادهدل سوء استفاده نمودند .

خداوند به پیغمبر اسلام (ص) دستور می دهد

یا أَيُّها النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقِينَ واغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مأْويهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ. [1]

۱ــ سوره تحریم آیه ۹

ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن و برآنان سخت گیری کن که جایگاهشان جهنم است و چه بد حرکتگاهی است.[1]

نتیجه ای که بطور مستقیم از این آیه به دست می آید وجـــوب " قتال" یعنی جنگ و سرکوبی مسلحانهٔ منافقین بمانند " کفار " میباشد. یعنی همانگونه که با کفار باید جنگید، با منافقین نیز باید جنگید و باید بر آنان بسیار سخت گیری کرد (= واغلظ علیهم)

۱ــ پیچیدگی فوق العاده و نحوست و ماکیاولگرائی پدیدهٔا شوم نفاق در جریانات بعداز وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به وضوحمشاهدهشد.

ونفاق بااقدام به تخریب و ترور و... چهرهٔ کریه خودرا نشان داد.

و حامیان دروغینخلق بزرگترین عامل تهدید برای منافع خلق و وحدت ضد کفر و ضد امپریالیسم آنان گردیدند.

و در این میان بهترین نوابغ و صادقترین خادمین این امـت و اشخاصی که از ارزندهترین ذخائر علمی و سیاسی این مرز و بوم بودنــدبا مرگ خونین خود خلئی بزرگ در جامعه ایجاد کردند و خود به لقاء اللـه شتافتند.

هـ ــ مروری در احکام کیفری

با توجه به مطالبی که تا اینجا بیان گردید معلوم شد فقه‌سیاسی و حقوق اسلامی برخلاف حقوق غرب در برابر جانیان و تبهکاران وبفساد کشندگان زمین دارای قوانین کیفری (حدود و تعزیرات) شدیدی‌میباشد .

در قوانین کیفری اسلام برای جانیان و عاملین فساد و تباهی‌و انحراف مجازاتهائی مانند اعدام ، حبس ابد ، تازیانه و رجم (سنگسار کردن) و نفي بلد (تبعید و تحریم معاشرت و یا سر تراشیدن و در معرض عامه قرار دادن و . . . پیش بینی شده است .

و لذا نباید تصور کردکه در حقوق اسلام" حبس و اعدام "نیست حدود و تعزیرات اسلام شاید شدیدترین قوانین کیفری نسبت به جانیان و تبهکاران باشد .

اما مسئله‌مهم این‌است که اسلام قبل از اقدام به مجازات‌بمسئله تبلیغ و هدایت مردم کوشا می باشد و هیچوقت برای جاهل و نادان قاصر و ناتوان فکری مجازات قائل نشده است .

مبارزه اسلام و شدت عمل آن در برابر لجاجت و عناد معاندین تبهکار میباشد و لذا اصل" توبه" به عنوان یک راه مشروع بروی‌تبهکاران پشیمان شده باز است .

علاوه براینها فقه اسلامی نسبت به اثبات جرم متهمین " مسامحه" و سهل انگاری بسیار قائل شده است . مثلا درست است‌که اسلام برای زناکار مجازات سنگین رجم و سنگسار و یا اعدام و یاتازیانه‌را تشریع کرده است اما ثبوت آن را مشروط بگواهی چهار مرد عادل کرده و شهادت آنانرا نیز بر رویت عینی و شخصی‌مبتنی ساخته است . یعنی آن چهار نفر همه شان باید آمیزش کامل جنسی و دخول مرد بر زن‌بیگانه

را عینا دیده باشند وگرنه در غیر این صورت که نتوانند ثابت کنند به خودشان حد تهمت و قذف جاری می‌شود.

دیگر جرائم نیز همینطور هستند مانند لواط و دزدی و ارتداد و ...

مطلب اساسی دیگر اصالت دادن به اعتراف و اقرار آزاد و مکرر خود متهم و مجرم است. اسلام به اقرار مکررخود متهم بیش از هر چیزو گواه دیگری اهمیت قائل است و حقوق اسلامی می‌گوید این اعتراف نباید با اعمال فشار و زور بدست آمده باشد وگرنه ارزش قضائی نخواهدداشت.

با توجه به این حقیقت است که انسان در می‌یابد منظور ازحدود و تعزیرات اسلامی هدایت و ارشاد انسان ,واصلاح‌وزدودن‌فسادجامعه‌ازآن است و نه اعمال حاکمیت و اغراض شخصی.

اسلام می‌خواهد از تظاهر بگناه و جرم جلوگیری کند چرا که تظاهر بگناه موجب شیوع و همه‌گیری آن بعنوان یک بیماری غیر قابل علاج خواهد بود.

حدود اسلامی ناشی از رافت خداوندی نسبت به‌انسانهاست‌ولذا دولت اسلام و پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و بعداز آنان ولی فقیه‌دارای‌شرایط فتوا مکلف و موظف باجراء حدود در میان امت اسلامی هستند.

اگر فقیهی در این جهت اقدام و سعی و تلاش نکند در خلوص و عدالت او باید تردید نمود. چون تمام وظایف ائمه معصومین به‌جزجهاد ابتدائی بر فقهاء نیز وظیفه و تکلیف شرعی است و کوتاهی از آنها گناه و جرم است. مردم نیز باید فقها را در این امر یاری دهند و کمک نمایندتا حدود الهی اجراء شود.

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

۱ـ قرآن مجید
۲ـ مستمسک العروة الوثقی آیة‌ا . . . العظمی حکیم
۳ـ شرح لمعه شهید ثانی
۴ـ تحریر الوسیله آیة . . العظمی امام خمینی
۵ ـ ولایت فقیه = = = =
۶ـ اُصول الاِستنباط حجة الاسلام علی نقی الحیدری
۷ـ تفصیل الشریعة‌فی شرح تحریرالوسیلة آیة‌ا . . محمد فاضل لنکرانی

درس ۷

اصول سیاست داخلی اسلام (۵)

امامت و بیعت، فقاهت و تقلید

الف ــ شکل رهبری اسلامی
ب ــ ولی فقیه و صفات و شرایط آن
ج ــ بیعت و تقلید
د ــ فشرده سازی و نتیجه گیری

امامت و بیعت، فقاهت و تقلید

. . . در این بخش از مباحث فقه‌سیاسی
رکن دیگری از ارکان سیاست داخلی اسلام را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد . و آن همان چیزی است که در کتب فقهی فقهاء تحت عنوان " اَلاِجتِهادُ وَ التَّقلید " مطرح ساخته و به طور مفصل در باره اش سخن گفته اند . و ما برای نشان دادن ریشهٔ تاریخی مسئله و نیز سهولت بیان آن را زیر عنوان " امامت و بیعت ، فقاهت و تقلید " مطرح می‌کنیم . مسئلهٔ امامت و رهبری و بیعت و فقاهت و اجتهاد و تقلید یکی از مهمترین موضوعات سیاست داخلی اسلام می باشد . و با در نظرگرفتن روایات و متون و آثاری که در این مورد وارد شده با جرئت می‌توان گفت که این مسئله محور تفکرات اجتماعی و سیاسی اسلام بوده و حلقات مباحث فقه سیاسی را بهم پیوند می‌دهد .

این مسئلهٔ رهبری و امامت آن چنان مهم و اساسی است که خداوند در قرآن مجید آنرا " تکمیل دین " و اتمام نعمت الهی بر بندگان معرفی می کند

" *اَلیَومَ اَکمَلتُ لَکُم دینَکُم وَ اَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتی وَ رَضیتُ لَکُم الاِسلامَ دیناً* (سورهٔ مائده آیهٔ ۳)

یعنی امروز دین شمارا تکمیل ساختم و نعمت خودرا بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد .

مفسرین و مورخین اسلام متواترا نوشته اند که این آیـه درروز غدیرخم و نصب‌شدن علی (ع) به امامت نازل شده است. یعنی‌باتصویب قانون امامت اسلام تکمیل شده است. فقاهت نیز ادامهٔ همان امامت در زمان غیبت امام معصوم (ع) میباشد. به هرحال برای رعایت سهولت بیان مباحث این درس به‌ترتیب ذیل‌خواهدبود :

الف ــ شکل رهبری اسلامی ؟
ب ــ ولی فقیه و صفات و شرایط‌آن
ج ــ بیعت و تقلید .
د ــ فشرده سازی و نتیجه گیری .

الف ــ شکل رهبری اسلامی

اسلام دین تمام تاریخ است. تاریخ یعنی مدت زمانی که بر انسانها گذشته و نیز همهٔ زمانهائیکه خواهد آمد. و اسلام در همهٔ این زمانها یگانهٔ مسلک و دین حق بشریت بوده و خواهد بود.

و لذا اسلام در تمام زمینه ها و مسائل بشری دارای نظامات‌ویژه الهی خود می‌باشد. از جمله در نظام اجتماعی و سیاسی خود دارای‌شکل رهبری خاصی است که در قرآن مجید از این نوع رهبریت به "امامت‌و ولایت" تعبیر شده است.

امامت تنها مقام و سمت مشترک بین انبیاء، اوصیاء معصومین و فقهاء جامع‌الشرایط می‌باشد که هم اکنون بطور مجزا همه را بحث‌میکنیم.

۱ــ امامت و ولایت

بسیاری از پیغمبران عظیم الشان الهی دو رسالت و وظیفه داشتند یکی وظیفهٔ "نبوت" بود و دیگری وظیفهٔ "امامت". نبوت یعنی انباء و خبر دادن و ابلاغ‌پیام الهی به انسانها. اما امامت یعنی تقبل اجراء پیام الهی در متن جامعه و برقراری یک نظام بر اساس آن پیام.

روی این اصل هر پیغمبری "نبی" بوده اما فقط‌بعضی از آنان "امام" بودند. ابراهیم پیغمبری بود که امامت نیز داشت. خداوند در قرآن خبر می دهد که؛

ما ابراهیم را امتحان کردیم و آزمودیم. آنگاه که امتحان‌خودرا

پس داد اورا به امامت مردم رسانیدیم :

(... فَجَعَلْنَاهُ إِمَامًا لِلنَّاسِ) سوره

و دیگر پیغمبران اولی العزم و غیر اولی‌العزم نیزاین‌چنین‌بودند و برمردم امامت داشتند و آنهارا رهبری سیاسی و اجتماعی می کردنـــد مانند حضرت موسی ، داود ، سلیمان و ...

حق سرپرستی و حق رهبری سیاسی‌و اجتماعی و اخلاقی کـــه پیغمبران از جانب خدا بر مردم دارند ، در فرهنگ و زبان قرآن اصطلاحا " ولایت" نامیده می‌شود . یعنی آنها " ولایت بر مردم " دارند . ولایـت یعنی حق رهبری و حکومت و حق تصرف در مال شخص بنفع دین‌واکثریت جامعه و یا فقراء و ضعفاء . و حق تعیین و نصب مقامات نظامی و کشوری و حق سر پرستی و نصب و ضم امین بر اموال ایتام ، مجهول المالـــک و موقوفات و بطور کلی حق ادارهٔ اجتماع بر اساس ضوابطی که خداونـــد ارسال فرموده .

حق ولایت و امامت بعداز پیغمبران و بویژه آخرین پیغمبر وخاتم الانبیاء باوصیاء بلافصل آنها می رسد . اوصیاء پیغمبر خاتم یعنی ائمـــه معصومین (ع) مانند شخص پیغمبر امامت و ولایت بر مردم‌داشتندامانبوت نداشتند یعنی بآنها وحی نازل نمی‌شد . اما ولایت داشتند . خداوند در قرآن میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْــرِ مِنْكُمْ (سوره نساء آیه ۵۸)

یعنی‌ای مومنان از خدا و پیغمبر او و نیز از " ولی امر " هائی که از خودتان دارید اطاعت کنید . طبق احادیث معتبر و صحیح منظـور از اولی الامر ائمه معصومین هستند و نیز هر مقامی که از آنها نیابت داشتـه باشد .

و بعداز غیبت امام دوازدهم (عج) نواب خاص و عام آن‌حضرت

یعنی فقهاء جامع الشرایط و مجتهدین این مقام را به وراثت می برند . یعنی در زمان غیبت" ولایت فقیهان" مشروع می‌شود .

۲ـ نیابت و اجتهاد

تکلیف‌هیچ وقت از انسان ساقط نمی شود . چه زمان پیغمبر باشد و چه زمان وصی پیغمبر و چه زمان غیبت وصی و عصر فقاهت . انسان همیشه مکلف است . و باید تکلیف خودرا پیدا کند و بدست آورد . و در زمان‌غیبت امام معصوم (یعنی عصری که ما زندگی می کنیم) مسلمانها برای آشنائی با تکالیف و وظایف شرعی خود باید یکی از سه راه را بلد باشند و طی نمایند .

۱ـ اجتهاد کند و شخصا وظایف خودرا از منابع اسلام به‌دست آورد ، و استنباط نماید و این نیاز به تحصیل دارد .

۲ـ در صورت عدم امکان اجتهاد تقلید کند .

۳ـ عمل به حتیاط نماید .

منظور از" عمل به احتیاط" کردن این است که انسان در مسائل مورد اختلاف مجتهدین و فقهاء" احتیاط" نماید یعنی آنجا که‌یقین‌بعدم حرمت مسئله‌ای دارد ولکن وجوبش نیز محتمل است و نه قطعی ، آنراحتما انجام بدهد و بجای آورد .

و نیز آنجا که یقین بعدم وجوب مسئله ای دارد اما حرمتش نیز قطعی نمی‌باشد ، آنرا حتما ترک نماید و انجام ندهد .

و همچنین در برخی موارد میان" ترک و فعل" جمع کند [۱]
مانند اینکه در مسافرت نمازش را هم تمام و هم قصر بجا آورد .

۱ـ مستمسک العروه‌الوثقی ج ۱ ص ۶ مسئله‌ ۳ آیه‌الله‌العظمی مرحوم حکیم

و یا روزهٔ خودرا افطار نکند و قضاء آنرا نیز بجای آورد.

در مورد " عمل باحتیاط" یادآوری این نکته ضرورت داردکه عمل باحتیاط در مسائلی است که جزء ضروریات دین نباشد. چنانکه تقلیدنیز همینطور است.

همینطور عامل باحتیاط باید موارد احتیاط‌را در مسائل‌اسلامی بشناسد و این نیز برای افراد کمی مقدور می‌باشد. و لذا اگر مردم عامی که موارد احتیاط‌را نمی شناسند ، از کسی تقلید نکنند اعمالشان باطل است.[۱]

با توجه به این حقیقت کمتر کسی میتواند عمل باحتیاط کندبلکه باید از صاحب نظر در فقه (فقهاء) تقلیّد کند.

انسان باید از مجتهد و فقیه واجد شرایط تقلید کند. فقیه و مجتهد واجد شرایط کسی است که قادر به عمل فقاهت و اجتهادواستنباط باشد و بعلاوهٔ اینها صفات مخصوصی را دارا باشد که در ادامهٔ همین درس با آنها آشنا خواهیم شد.

اما اجتهاد چیست؟ اجتهاد در لغت صرف توان و نیروی ممکن در بدست آوردن چیزی را گویند. و در زبان و اصطلاح فقهاء عبارت‌است از:

آشنائی بروش و شیوهٔ استنباط احکام ومسائل شرعی بطور استدلالی[۲]

بنابراین کسی که قادر به استنباط احکام شرعی باشد " مجتهد "

۱ــ تحریرالوسیله ج۱ ص ۵ از آیه... العظمی امام خمینی

۲ــ اَلْاِجْتِهادُ فِی اللُّغَةِ: " هُوَ بَذْلُ الْمَجهُودِ فی طَلَبِ شَیْءٍ" وَ فی اِصطِلاحِ الْفُقَهاءِ " هُوَمَعْرِفَةُ اِسْتِنباطِ الْاَحکامِ الشَّرعیّهِ مِنْ اَدِلّتِها. " اصول‌الاستنباط ص ۲۴۸ تالیف حجه الاسلام سید علی نقی الحیدری العراقی.

و" فقیه" نامیده می‌شود . از آنجا که دو نوع اجتهاد داریم مجتهدین‌نیز دو صنف هستند متجزی و مطلق . که هم اکنون بطور مفصل با مفهومشان آشنا می‌شویم .

۳ــ مجتهد متجزی و مجتهد مطلق

مجتهدین همانگونه که گفته شد دو گونه هستند . یا به تمام مسائل و موضوعات فقهی احاطه و تسلط کامل دارند . یعنی در همهٔ آنها صاحب نظر و دارای قدرت و توان استنباط می باشند و یا اینکه در بعضی از موضوعات فقهی دارای قدرت استنباط بوده و صاحب نظر می باشند . مانند اینکه کسی فقط در مسائل مربوط به جهاد و یا خمس و زکوات‌ویانماز و روزه اهل استنباط باشد .

نوع اول را " مجتهد مطلق" می نامند چونکه بدون هیچ قید و شرطی می‌تواند دست به اجتهاد در منابع اسلامی بزند واحکام‌رااستنباط و استخراج کند . اجتهاد مطلق دارد و نه جزئی و نسبی و مشروط . پس " مجتهد و فقیه مطلق" می‌باشد .

اما قسم‌دوم‌را "مجتهد متجزی" می‌نامند . متجزی از واژهٔ "جزء" گرفته شده ، یعنی کسی که در " جزئی " از فقه اسلام مجتهد است و نه‌در تمام آن و همهٔ فصول و ابواب فقهی [1] در اینکه آیا " تجزی در اجتهاد " ممکن و جایز هست یانه شکی‌نیست که جایز و ممکن می باشد . چنانکه مرحوم آیه . . . العظمی سید کاظم یزدی در عروه الوثقی و مرحوم آیه . . . حکیم در مستمسک العروه الوثقی ج۱ صفحه ۴۵ و صاحب اصول الاستنباط در صفحهٔ ۲۴۸ کتاب خود و همچنین اساتید فقه شیعه به این مطلب

۱ــ اصول‌الاستنباط ص۲۴۸ ، مستمسک العروه ج۱ ص ۴۳و۴۵

اعتراف دارند.

امکان تجزی در اجتهاد از نظر عقل نیز مورد تایید می باشد. چون اگر کسی بخواهد مجتهد مطلق باشد نخست باید در جزءجزء احکام و موضوعات اجتهاد کند و نظر بدهد. یعنی مجتهد مطلق‌ازمرحله اجتهاد در جزئیات‌عبور می‌کند تا بطور مطلق فقیه و مجتهد می‌شود.

تا اینجا با استناد به منابع موثق فقهی معنای مجتهد متجزی و مجتهد مطلق روشن گردید و این نیز معلوم شد که واژهٔ مجتهد، عنوان‌و نام دیگر "فقیه" می‌باشد. و ایندوباهم فرق ندارند.

مسئله دیگری که در این رابطه باید معلوم گردد این است که وظایف و مسئولیتهای مجتهد چیست؟ و در صحنهٔ اجتماع و سیاست اسلامی او چه نقشی دارد؟

چنانکه قبلا بیان گردید انبیاء الهی و اوصیاء (ائمه معصومین‌ع) درجامعه امامت و ولایت داشتند طبق موازین اعتقادی‌و فقهی اسلام مجتهد و فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت این مسئولیت را به‌ارث‌میبرد یعنی فقهاء و مجتهدین درجامعهٔ اسلامی حق "امامت و ولایت" دارند. ادارهٔ حکومت و تشکیل محاکم قضائی و اجراء حدود و... از وظایف‌فقها و مجتهدین می‌باشد. آنان زعماء و مرجع امت اسلام هستند و مردم در تکالیف دینی باید بآنان مراجعه کنند. اینها وظایف و مسئولیتهای مجتهدین است. مجتهدین باید احکام اسلام را استنباط و استخراج نموده و در دسترس همگان قرار بدهند. و این حق، رسالت و وظیفه مجتهدین را "ولایت فقیه" می‌نامند.

پس بنابراین از تمام حرفهائیکه تا اینجا بیان شد می‌توان‌چنین نتیجه گرفت و به این سئوال که "شکل رهبری اسلامی چگونه است پاسخ داد که:

شکل رهبری اسلامی در زمان غیبت امام معصوم به صورت نیابت

فقهاء جامع الشرایط از امام معصوم و" ولایت فقیه" می باشد. یعنی رهبری و امامت جامعه و نصب مقامات لشکری و کشوری و تشکیل محاکم و دادگاه های شرعی حق شرعی فقیه است و طبق حدیث معتبر رد کنندهٔ ولایت و قضاوت و حکومت فقیه امام زمان و دیگر ائمه و پیغمبر خدا و خدا را رد کرده است و این نیز خود شرک است و اگر کسی دولت و محکمهٔ دیگری را مراجعه کند و بواسطهٔ آن، حتی اگر حق‌خودرا نیز بگیرد حلال نیست بلکه" سحت" است[1]

پس با توجه به مدارک مسلم اسلامی ثابت می شود که فقیه جامع شرایط فتوی ولایت و حق رهبری دارد. برای تکمیل بحث در اینجا بچند نکتهٔ دیگر نیز اشاره می‌کنیم

۱ــ مجتهد متجزی درآن قسمت از فقه که صاحب فتوی شده می تواند بنظریه و فتوای خود عمل کند ولکن هرگز نمی تواند مرجع تقلید دیگران باشد. یعنی کسی نمی تواند از مجتهد غیر متجزی تقلید نماید و اگر تقلید کند اعمال او باطل است.

همچنین مجتهد متجزی طبق آراء فقهاء حق ولایت ندارد. و وظایف فقیه مطلق مانند تشکیل محاکم و عزل و نصب مقامات و... از عهدهٔ او خارج می‌باشد[2]

۲ــ ولایت و مرجعیت از آن" فقیه اعلم" است. فقیه و مجتهد اعلم کسی است که بیش از دیگران مسائل اسلام و اجتماع اسلامی را

۱ــ فَارضُوا بهِ حاکِمًا فَإنّی قَدْ جَعَلتُهُ عَلیکُمْ حاکِمًا فَإذا حَکَمَ بِحُکمِنا فَلَمْ یُقبَلْ مِنهُ فَإنَّما حُکمُ اللّهِ استَخَفَّ وَ عَلَینا رَدَّ وَالرّادُّ عَلَینا رادٌّ عَلَی اللّهِ وَهُوَ عَلی حَدِّ الشِّرکِ عَلَی اللّهِ ــ شرح لمعه شهید ثانی ج ۱ ص ۲۷۸ کتاب قضاء

۲ــ اصول الاستنباط ص ۲۴۸ ومبحث تقلید مستمسک العروه

بشناسد و شجاعتر و آگاهتر و سیاستمدارتر از همه باشد . در صورتیکه‌فقهاء جامع الشرایط بیش از یک نفر باشند بطور شورائی اعمال ولایت خواهند کرد .

۳ـ مجتهد و فقیهی که دارای شرایط افتاء بوده باشد "ولی‌فقیه" نامیده می‌شود و تبعیت چنین کسی برعامهٔ مردم شرعا لازم است .

۴ـ تبعیت عامهٔ مردم از پیشوا و امام را در زمان پیغمبر واثمه‌ع " بیعت" می‌نامیدند و در این زمان تبعیت و اطاعت عامهٔ مردم‌ازمجتهد و فقیه جامع شرایط را " تقلید" می‌نامند . (بعدا بطورتفصیلی‌بحث‌خواهد شد)

۵ ــ مجتهد بودن و اعلم بودن کسی با چند چیز ثابت می‌شود .

اول ــ خبرگی . یعنی شخص خودش خبره باشد و بشناسد ویادو نفر خبرهٔ عادل شهادت بدهند مشروط بر اینکهٔ حرفشان با حرف دوخبره عادل دیگر متناقض و مخالف نباشد .

دوم ــ شهرت و شیوعی که یقین آور باشد (تحریرالوسیله ج۱ص ۱۸)

۶ـ فتوی دادن و ادعای فقاهت شخص غیر واجد شرایط افتاء و حتی شخص قریب الاجتهاد حرام است .

تا اینجا که معنای رهبری اسلامی ، اجتهاد ، نیابت و ولایت‌فقیه روشن شد اکنون می پردازیم به معرفی کامل صفات و شرایط دقیق " ولی فقیه"

ب ــ ولی فقیه وصفات و شرایط آن

فقیه و مجتهدی که بتواند از نظر شرع زمام رهبری و هدایت جامعهٔ مسلمین را بدست بگیرد اصطلاحا " مرجع تقلید " نیزنامیده میشود ولذا نام دیگرمقام فقاهت ورهبری اسلامی در دوران غیبت "مرجعیت" است. برخلاف آنچه‌که بعضی از عوام الناس بر اساس اشاعهٔ مرموزومخفی دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی پنداشته اند مقام رهبری جدا از مقام " مرجعیت" نمی‌باشد. هر فقیهی که رهبر باشد مرجع تقلید مسلمین نیز هست. تفکیک رهبریت از مرجعیت یک‌نوع" بدعت" است و مبارزه با آن بر هر عالم و آگاهی ضروری است.

فی المثل در این زمان حضرت آیه... العظمی خمینی به‌عنوان یک فقیه جامع الشرایط هم رهبر اجتماعی و سیاسی مسلمین و هم مرجع تقلید مسلمین می‌باشد. اگر کسی بگوید او مقام رهبریت دارد امامرجعیت را به کسان دیگری اختصاص دهد ومنسوب کند بر خلاف موازین فقهی سخن گفته و بدعتی را رواج داده است. مقابله با این بدعت بر آگاهان لازم می‌باشد. زیرا که چنین کسی خرافهٔ بی اساس جدائی دین از سیاست را اشاعه داده است.

" ولیّ فقیه و مرجع تقلید " دارای اوصاف و شرایطی است که در طول تاریخ اسلام مورد بحث فقهاء اسلام بوده و مباحث مفصلی در این باره در کتب فقهی ثبت و ضبط می‌باشد.

مهمترین این شرایط که مورد اتفاق نظر و اجماع علماء و فقهاء

می باشد از این قرار است .

" بلوغ ، عقل ، ایمان ، عدالت ، مردبودن ، مجتهد مطلق بودن زنده بودن ، طهارت مولد ، اعلمیت ، نفی عشق بدنیا و مال و ثروت آن یعنی داشتن ورع " ۱

اینها شرایط مرجع تقلید و رهبر شدن است . هرکس یکی از این صفات و شرایط را نداشته باشد نمی‌تواند رهبر و مرجع تقلید شود و حق ولایت پیدا نمی‌کند . و اینک توضیح مفصل اینها

۱ــ بلوغ

اولین شرط مرجع تقلید شدن و رهبریت یافتن رسیدن به سن بلوغ می‌باشد . بچه سال نمی تواند مرجع تقلید باشد . دلیل این مطلب اجماع فقهاء امت می‌باشد . یعنی فقهاء باتفاق آراء بلوغ را شرط مرجعیت و رهبریت می‌دانند حتی صاحب کتاب بسیار ارزندهٔ فقهی " جواهر " آن را از جملهٔ ضروریات می‌داند .

این مسئله فقط درغیر معصوم شرط می‌باشد . اما درمورد پیغمبران و امامان معصوم شرط نیست . مانند حضرت یحیی و نیز مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه در دوران قبل از بلوغ رسمی یعنی پانزده سالگی به نبوت و امامت رسیدند .

پس بنابراین اگر کسی در دوران کودکی و قبل از بلوغ رسمی از نظر علمی و فقهی بدرجهٔ اجتهاد و استنباط برسد ، نمی تواند مرجع تقلید شود .

۱ــ مستمسک العروه الوثقی ج ۱ صفحه ۴۰ از آیه . . . العظمی حکیم .
توضیح . برخی از فقهاء حریت را نیز شرط دانسته اند . و برخی نیز ــ اعلمیت را مستحب دانسته اند و نه واجب .

۲ـ عقل

شخص فقیه و مجتهد باید عاقل باشد . پس روی این اصل مجنون و سفیه نمی‌تواند مرجع تقلید شود و عنوان ولی فقیه براو صدق نمی کند هرچند که قبل از دوران دیوانگی اش به درجهٔ اجتهاد رسیده باشد .

ضرورت وجود عقل در مرجعیت بچند دلیل می‌باشد .

الف ـ به این دلیل که عقل ملاک بازشناسی نیک و بد و صحیح و سقیم از یکدیگر بوده و موجب شرافت و تمایز انسان از حیوان است .

ب ـ خداوند متعال بارها در قرآن مردم را به تعقل فراخوانده و پیروی از عقل را موجب سعادت و نجات انسان شمرده

... وَ قالُوا لَوکُنّا نَسمعُ أو نَعقِلُ ما کُنّا فِی أصحابِ السَّعیرِ [۱]

... کَذالِکَ یُبَیِّنُ اللهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعقِلُونَ [۲]

ج ـ اجماع و اتفاق نظر جمیع فقهاء قدیم و جدید بر اینکه مرجع تقلید باید عاقل باشد .

۳ـ ایمان

منظور از ایمان این است که مجتهد و مرجع تقلید ورهبرمسلمین باید مسلمان دوازده امامی باشد . تقلید از مسلمان غیر دوازده امامی نیز صحیح نیست .

دلیل این مطلب اولا اجماع فقهاء و ثانیا روایاتی است کهازائمه معصومین دراین باره بما رسیده است .

الف ـ روایت حسنه ای است از ابوخدیجه که امام علیه السلام

۱ـ سورهٔ ملک آیهٔ ۱۰

۲ـ سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۲

در آن میفرماید " . . . مَنْ كانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوىٰ حَديثَنا " [۱] یعنی به قضاوت و حکومت آن شخصی " از شما " که حدیث مارا روایت می‌کند تن‌دردهید .

ب ــ روایت دیگرمقبولهٔ عمرابن‌حنظله است که باز امام میفرماید " . . . وَلٰكِنْ اُنظُرُوا إلىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضايانا " [۲]

یعنی بآن مردی" از شما " که چیزی از قضایای ما ائمه را می‌داند رجوع کنید و اورا به حکومت و مرجعیت و افتاء بپذیرید . .

قید از شما در هر دو حدیث دلالت بر تشیع و دوازده امامی بودن دارد .

۴ــ عدالت

یکی دیگر از شرایط مهم مرجعیت و مقام رهبری در اسلام داشتن " عدالت " است . مقابل عدالت فسق است یعنی اگر کسی عادل نباشد فاسق است . اما یک حالت فیمابینی نیز در میان عدالت و فسق‌وجوددارد و آن عبارت است از "وثاقت" و موثق بودن .

پس رهبر و مرجع باید عادل باشد . حتی موثق بودن نیز کافی نیست . اما عدالت چیست و چه مفهومی دارد که مرجع باید متصف به‌آن باشد ؟ تعریف فقهی عدالت بدینگونه است

" اَلْعادِلُ مَنْ لايَكُونُ مُرتَكِباً عَلىٰ الْكَبائِرِ وَ مُصِرّاً عَلىٰ الصَّغائِرِ " [۳]

در اسلام دو نوع گناه وجود دارد گناهان کبیره و بزرگ و دیگر گناهان صغیره و کوچک . شخص عادل کسی است که هیچوقت مرتکب گناه کبیره نشود و در گناه صغیره نیز تکرار و اصرار نداشته باشد . گناهان‌کبیره

۱ــ وسائل الشیعه کتاب قضاء ابواب صفات قاضی باب ۹ حدیث ۱

۲ــ همان مدرک باب ۱ حدیث ۵

۳ــ مستمسک العروه الوثقی ج ۱ ص ۴۸ آیه . . . العظمی حکیم

گناهان بسیار مذموم و بزرگی مانند قتل نفس، زنـا، ربا، لواط و امثـال آنـهارا میگویند .

صاحب عروه الوثقی که یکی از علماء و فقهاء بزرگ متاخـر می باشد و فقهاء شروح زیادی بر کتاب عروهٔ او نوشته اند در تعریـف عدالت اینطور بیان داشته است

" اَلعَدالَةُ عِبارَةٌ عَنْ مَلَكَةِ اِتْیانِ الْواجِباتِ وَ تَرْكِ الْمُحَرَّماتِ " [1]

حضور ذهنی دائم و مستمر یک معنا در انسان را " ملکه" مینامند و عدالت عبارت است از اینکه انجام واجبات و ترک کردن‌وانجام‌ندادن افعال حرام و اقوام حرام برای انسان به صورت "ملکه" درآید

مجموعا از هر دو تعریف این مطلب به دست می آید که شخـص عادل کسی را گویند که ملتزم به واجبات الـهی بوده و از معاصی بپرهیزد و از خدا بترسد و در خدمت و خط ظلمه و دشمنان اسلام نباشد .

دلیل اینکه مرجع باید عادل باشد یکی اجماع فقهاء امت‌ودیگر است‌که‌درباب‌قضاءازائمه (ع) روایت‌شده‌است . [2]

۵ ـ مرد بودن

یکی دیگر از اوصاف و شرایطی که برای مرجعیت ذکر شـده رجولیت و مرد بودن است. طبق این قول زن مجتهد نمی تواند مرجـع تقلید شود و لذا در صورت فقاهت نیز ولایت پیدا نمی‌کند .

همانطوریکه فقهاء گفته اند [3] این مطلب دلیلی‌عقلی‌نداردچون در سیره و روش عقلا جاهل بعالم رجوع می کند اما دیگر زن و مردبودن

۱ـ مستمسک العروه ج۱ ص ۴۶

۲ـ وسائل کتاب قضاء ابواب صفات قاضی

۳ـ تفصیل‌الشریعه فی شرح تحریرالوسیله ج۱ ص ۷۹

مرجع مدخلیتی ندارد :

و لذا فقط در این باب به برخی از روایات استدلال شده که عمده آنها دو حدیث ابوخدیجه و مقبولهٔ عمر ابن حنظله می باشد که قبلاذکر شدند (در بحث ایمان)

اما در مورد استدلال به این دو روایت و استفادهٔ حصررجولیت و مردانگی ایرادهائی وارد شده که در کتب مفصلهٔ فقهی مذکور است . و بجز اینها دلیل عمده‌ای در این باب به چشم نمی‌خورد . جز اینکه به احساسات لطیف زنان و مغایرت آن با مسئولیت مرجعیت و رهبری استناد شده است .

۶ـ اجتهاد مطلق

چنانکه قبلا گفته شد اجتهاد بدوصورت قابل تصور است . اول بصورت " تجزی " و دوم بصورت مطلق که معنای این هر دو در بحث شکل رهبری اسلامی معلوم گردید .

از شرایط مرجع تقلید شدن و رهبریت و زعامت پیدا کردن یکی نیز " مجتهد مطلق " بودن است .

مجتهد متجزی یعنی مجتهدی که در چند مورد محدد دارای استنباط و فتوی می‌باشد نمیتواند مرجع تقلید واقع بشود . اما کسی‌که در اکثر مسائل و احکام مبتلا به فقهی دارای قدرت استنباط می‌باشد میتواند مرجع تقلید شود مشروط براینکه مجتهدی که از او اعلم باشد در قید حیات و زندگی نباشد .[1]

دلیل فقهی و شرعی این شرط احادیث و روایاتی است که‌ازائمه

۱ـ به کتاب تفصیل الشریعه ص ۸۷ استاد علامه فاضل لنکرانی مراجعه شود

معصومین (ع) روایت شده است.

۷ـ حیـات

یکی دیگر از شرایط مرجعیت و زعامت حیات و زنده بودن مرجع مورد تقلید می‌باشد. کسی نمی‌تواند ابتداء از شخص مرده تقلید نماید. اما اگر کسی از مجتهد و فقیه زنده ای تقلید نماید و او بمیرد در صورتی که یک مجتهد زندهٔ دیگر اجازه بدهد آن می‌تواند در تقلید خود باقی بماند واین اصطلاحا "بقاءبرمیت" نامیده می‌شود و غیر از تقلیدابتدائی از مرده است. با توجه به اینکه خود بقاء بر میت باید با اجازه و تقلیداز مجتهد زنده صورت بگیرد، میتوان گفت که اساسا تقلید از زنده است ونه مرده و میت. این خصوصیت مخصوص فقه شیعی است.

اما برادران اهل تسنن تقلید از مرده را جایز می‌شمارند چنانکه پیروان مذاهب چهارگانه معروف حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی از علمائی که صدها سال پیش مرده و از دنیا رفته اند تقلید می‌کنند.

مبنای فقهی که اساس نظریه جواز تقلید از مرده شده دراصطلاح علم اصول فقه "اِنسِداد باب علم" نامیده می‌شود. یعنی بسته شدن در علم، که فقه شیعی آنرا مردود می‌داند و باجتهاد مستمر و انفتاح باب علم معتقد است. اعتقاد به "اِنسداد باب علم" و جواز تقلید از میت در فقه اهل سنت موجب رکود و جمود بسیاری در عالم اسلام شده‌وزمینه سلطهٔ بیگانگان بر مسلمین را در عرصهٔ سیاست و اقتصاد فراهم آورده است.

علاوه بر روایاتی که جواز تقلید از میت و انسداد باب علم را مردود می‌شمارند عقل و سیرهٔ عقلا نیز برخلاف آن است. برای اینکه درمسائل نوظهور و مستحدثهٔ سیاسی، اجتماعی و معاملاتی و اقتصادی انسان باید از کسی تبعیت کند که خودش زنده بوده و آن شرایط رابفهمد

و واقعیات را ببیند و برآن اساس فتوی بدهد. مرده که چیزی نمی فهمد و نظری ندارد.

۸ـ طهارت مولد

یکی دیگر از شرایط مرجعیت و مقام افتاء طهارت مولد است.
طهارت به معنای پاکی است و مولد (هم وزن معبد) نیز از کلمه ولادت و تولد گرفته شده و بمعنای زاده و زادگاه می باشد. طهارت مولد یعنی اینکه حلال زاده باشد و متولد از حرام و زنا نباشد.
بنابراین زنازاده و حرام زاده نمی تواند مرجع تقلید شود و زعامت پیدا کند هر چند دارای مقام اجتهاد باشد. در این باره آیه و حدیثی وجود ندارد و از ائمهٔ ما اشاره ای به این مسئله نشده است.
مدرک فقهی آن اجماع مستمر و بلاوقفهٔ علماء و فقهاء شیعه میباشد که همگی باتفاق آراء آنرا از شرایط مرجعیت معرفی کرده اند. برای امامت نماز نیز این مسئله شرط است. یعنی امام جماعت باید حلال زاده باشد پس یک رهبر و مرجع تقلید بطریق اولی باید حلالزاده باشد.

۹ـ اعلمیت

قاطبهٔ علماء و فقهاء اسلام معتقدند که مجتهد مرجع تقلید باید از دیگر مجتهدان افضل و اعلم باشد. همینطور اورع یعنی با تقوی تر از دیگر مجتهدین هم عصر باشد.
مرحوم آیه... العظمی سید کاظم یزدی و آیه... العظمی حکیم ونیز مرجع بزرگ و فقیه مجدد و سیاستمدار زمانمان آیه... العظمی امام خمینی و دیگر اعاظم فقه همگی باین مسئله مذکور تاکید داشته وفتوی داده اند.[۱]

۱ـ مستمسک العروه الوثقی ج ۱ ص ۴۰ و ۴۵، تحریر الوسیله ج ۱ ص ۶ مسئله ۵

عقل نیز این مطلب را تایید می‌کند چرا که اعلم به‌معنای‌داناتر از همه‌میباشد . آنجا که‌دو نفر پزشک وجود دارد و یکی داناتر از دیگری است عقل حکم می کند که مریض بداناتر مراجعه نماید نه بدانا .

فقیه و مرجع تقلید نیز همانگونه است . آنجا که چندین فقیه دارای شرایط موجود باشد انسان باید با تقواترین و داناترین آنها را برگزیند و اطاعت کند .

۱۰ـ عدم ثروت اندوزی و جاه طلبی

یکی دیگر از شرایط رهبری و مرجعیت این است که مجتهد در صدد طلب مال و ثروت و جاه دنیا نباشد ، علاقه مند آن نباشدودر جمع آوری و تحصیلش نکوشد [۱]

اگر کسی از نظر علمی بدرجهٔ اجتهاد برسد و شرایط دیگر مرجعیت نیز در او جمع باشد اما این شرط‌اخیر را نداشته باشد ودنیازده و عاشق جاه و جلال آن باشد و درجمع آوری پول و ثروت‌بکوشدبهیچوجه نمی‌توان ازچنین‌کسی تقلیدکرد و نادرنیستند کسانی اینگونه هستند چنانکه حدیث روایت شده از ابومحمد العسکری علیه السلام نیز به‌این واقعیت تصریح دارد . امام ضمن حدیث مفصلی که در آن از توده های یهودی‌انتقادکرده وآنان‌را بخاطر تقلید آگاهانه ای که از علماءمنحرفشان میکنند مذمت نموده ، عوام الناس و توده های مسلمان را نیز راه نشان داده که از هر عالمی‌وفقیهی تقلید و تبعیت نکنند . از فقیهی‌که دنیا زده و عاشق اندوختن مال و ثروت نباشد و تنها در راه اعتلای کلمهٔ توحیدو دین اسلام تلاش و کوشش نماید تقلید کنند و اورا به رهبری برگزینند .

۱ـ تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله ج ۱ (الاجتهاد والتقلید) ص ۸

قسمتی از متن حدیث حضرت ابومحمد العسکری (ع) چنین‌است :
. . . توده‌های‌مسلمان آنگاه‌که ازعلماء خود فسق روشن وعصبیت شدید و چنگ زدن بدنیا و حرام دنیا ببینند و با اینحال از آنان تقلید کنند در زمرهٔ یهودیان قرار خواهند گرفت که‌خداوند آنان را مذمت نموده است . اما آن دسته از فقهاء که بر نفس خود مسلط و پاسدار باشند و دین خودرا حفاظت نمایند و با هوی و هوس خود مخالفت کنند ، مطیع امر مولای خود باشند برعموم مردم و عوام لازم است که از او تقلیدکنند و این چنین کسی بعضی از فقهاء شیعه می‌تواندباشد و نه همه‌آنهاو . . . [۱]

این حدیث روشنترین ، عمیق ترین و زیباترین حدیثی است که صفات مرجع تقلید و فقیهی را که میتواند رهبر و ولی جامعه اسلامی‌باشد تصویرنموده است .

صریحا دوستداران و عاشقان دنیا و بندگان جاه و هوی و هوس را از مقام مقدس مرجعیت دور ساخته و به مردم اخطار داده که اگر از چنین کسانی تقلید کنند در زمرهٔ یهودیان قرار خواهند گرفت .

بلی اگر تاریخ فقاهت تشیع و مرجعیت آن افتخاری دارد همه ناشی از ورع و تقوی و زهد مراجع تقلیدی است که در طول تاریخ امت را رهبری می کرده اند . و با هوای نفس مبارزه می نموده اند . اگر کسی با هوای نفس خود نتواند مبارزه کند هرگز نمی‌تواند با دشمنان اسلام مبارزه نماید . در این زمان نیز تسلط قاهرانه بزرگترین قدرت متشکل شیطانی قرآن یعنی امپریالیسم آمریکا را مقام فقاهت و مرجعیت زاهد تشیع درهم

۱ــ وسائل الشیعه ج ۱۸ (کتاب القضاء) ابواب صفات قاضی باب ۱۰ حدیث ۲۰ ص ۹۴ . . . فَاَمّا مَنْ کانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِنًا لِنَفْسِه، حافِظًا لِدینِه، مُخالِفًا عَلی هَواهُ، مُطیعًا لِاَمْرِ مَوْلاهُ، فَلِلْعَوامِّ اَنْ یُقَلِّدوهُ وَ ذالِکَ لایَکونُ اِلّا بَعْضَ فُقَهاءِ الشّیعَةِ لاکُلَّهُمْ و . . .

شکست .

ممکن است در دنیا و یا ایران ضد آمریکائی زیاد باشد . اما هر ضد امریکائی " فقیه زاهد و متقی " نیست و این تنها فقیه زاهد است که تیرش بهدف خورد و . . .

در آن تیر رمز رهائی و نجات مستضعفین بود ، این بود که زنجیریان و محرومان جهان آزادی خود را در پیام مردی ازشرق دیدند که از اسلام و قرآن الهام گرفته بود و تجسم " ولایت فقیه " میباشد .

ج- بیعت و تقلید

بیعت و تقلید دو واژه‌ای هستند که مفهوم اعتقادی سیاسی دارند. و از واژه ها و یا موضوعات مهمی هستند که برای فهم سیاست داخلی اسلام شناختن آنها ضرورت دارد. و همچنین سعادت و بدبختی جامعه بسته به پیاده شدن و یا نشدن این دو اصل و یا به عبارت‌درست‌تر این " یک اصل" درخارج و عینیت پیدا کردنشان می‌باشد. و اکنون بطور جداگانه با مفهوم دقیق هریک از ایندو آشنا خواهیم شد.

۱- بیعت

بیعت تعهد ایمانی افراد مردم با پیغمبر و یا امام معصوم و یا نایب او بمنظور التزام اطاعت دستورات او در موضوعات اجتماعی و سیاسی براساس قوانین اسلام است.

بیعت کننده در واقع رای به رهبری و امامت بیعت شونده‌میدهد و این رای را براساس عقیدهٔ دینی خود می‌دهد.

و لذا در بیعت کننده بلوغ و عقل شرط‌است. اما جنسیت‌تاثیری ندارد. یعنی هم زنان باید بیعت کنند و هم مردان. بیعت شونده یعنی رهبر و امام نیز از مردم برای خدا و دین خدا بیعت می گیرد یعنی‌در برابر مردم ملتزم می‌شود که دین خدا و قوانین الهی را پایهٔ برنامه‌های

خود قرار بدهد . مادامی که امام در این خطا است بیعت شکستن و نقض کردن آن حرام است . و بیعت شُکن گناهکار و مجرم می باشد و اصطلاحا " ناکث" نامیده می‌شود که جمع آن می‌شود " ناکثین "

علت نامگذاری داردوسته‌ٔ منحرف طلحه و زبیر نیز به این نام همین مطلب است . چون طلحه و زبیر ابتداء با امام علی (ع) بیعت‌کردند وسپس‌خائنانه "نکث‌بیعت" نمودند یعنی‌بیعت خودرا شکستند و باهمیاری عائشه جنگ جمل را در عراق بر علیه حکومت حق علی راه انداختند و از آن ببعد معروف شدند به " ناکثین" . چون " تناکث" به معنای هم پیمان شدن و عهد بستن است و " نکث" به معنای شکستن آن عهد .

۲ــ تقلیــــد

تقلید نیز در واقع بیعت مردم با مجتهد و فقیه مرجع می‌باشد . برای اینکه بتوانیم درک همه جانبه ای از تقلید داشته باشیم ، ابتدابايد تعریف فقهی آنرا بدانیم و سپس ایرادات و شبهاتیکه در این باره ایجاد شده پاسخ بگوئیم و بعداز آن نتایج تقلید و مباحث فرعی مربوط به آن را مطرح نمائیم .

الف ــ تعریف تقلید

واژهٔ تقلید از کلمهٔ " قلاده " گرفته شده و قلاده نیز به معنای گردن‌بند می‌باشد . منظور آن‌است که شخصی که تقلید می نمایددستورات و فتواهای مرجع تقلید را مانند گردن بند آویزهٔ گردن تعهد خود کند و به رای و بیعت خود ، مادامیکه شخص مورد تقلید ملتزم به اصول اسلام است ثابت قدم و وفادار بماند .

علماء فقه واصول‌تقلیدرا با عبارات گوناگونی تعریف کرده اندااما

محتوای همهٔ آنها یکی چیز بیشتر نیست. ما در اینجا به دو نوع از این تعریفات را ذکر می‌کنیم

" تقلید عبارت از عملی است که اشخاص بر اساس فتوای فقیه "
" معین و مشخص انجام دهند " ۱

" تقلید این است که شخص غیر مجتهد عمل خودرا موافق و "
" منطبق بر فتوای مجتهد در احکام شرعی انجام دهد. "

(اصول الاستنباط صفحه ۲۴۹ از استاد علی النقی الحیدری)

= **وَهُوَ جَعلُ غَیرِالمُجتَهِدُ عَمَلَهُ مُوافِقًا لِفَتوَیٰالمُجتَهِدِ فِی‌الاَحکامِ الشَّرعیَّةِ.**

همچنانکه ملاحظه می فرمائید ایندو تعریف ظاهرشان متفاوت اما محتوای آنها یکی است.

پس بنابراین تقلید از مجتهد و فقیه بمعنای مراجعه غیرمتخصص به صاحب نظرومتخصصین‌درفقاهت‌واحکام‌دین‌است.

ب ـ پاسخ به یک شبهه

با توجه به اینکه تقلید از مرجع تقلید عین مراجعهٔ مریض‌وبیمار مثلا قلبی، پوستی و... به پزشک متخصص می باشد یعنی همان رجوع متخصص به غیر متخصص است. و لذا آن شبههٔ بی اساسی که معاندین مرجعیت و فقاهت و اسلام ایجاد کرده اند، باینکه تقلید امری قبیح و مذموم و مانع پیشرفت و ترقی می‌باشد، دروغی بی پایه است.

زیرا که اولا در اسلام " اجتهاد و استنباط" اصالت دارد. در

۱ـ تعریف امام خمینی ازتقلید. تفصیل الشریعه ج۱ ص ۴۳ التقلید هو العمل مستندا الی فتوی فقیه معین.

درجهٔ اول شخص وظایف و تکالیف دینی خود را خودش باید از منابع اسلامی بتواند بدست آورد و اگر قادر باینکار نشد که معمولا با توجه به اشتغالات و تقسیم کار و حرفه اکثریت مردم توانائی و امکان این راندارند اگر میتواند باید عمل باحتیاط کند و اگر هیچکدام از اینها را نمی تواند باید از متخصص فقاهت تقلید نماید . این چیزی است که عقل هر انسان سالم و منصفی آنرا می پذیرد و منکر آن حتما یا معاند است و یا کم خردو سفیه .

ثانیا در فقه اسلام این مطلب نیز قید شده است که اگر احیانا بعداز تقلید روشن گردید شخص مورد تقلید (مرجع تقلید) فاقد شرایط و یا برخی از شرایط افتاء و مرجعیت است ، تقلید خود بخود منحل و باطل می‌شود و باید از شخص مطمئن‌تری تقلید نماید .

سوم اینکه تقلید فقط در " کیفیت " فروعات دینی و مسائل مبهم و نوظهور اجتماعی و سیاسی روز است مانند اینکه مسافر چگونه نماز بخواند و یا تشخیص قطبهای ضد اسلام و . . .

اما در اصول دین و ضروریات دین تقلیدی وجود ندارد . یعنی مثلا اینکه خدا وجود دارد و احدیت خداوند مسلم است ، مسلمان مقلد کسی نمیتواند باشد ، همانطور در اینکه مثلا نماز و روزه جزء اسلام است ، کسی در این مورد نمیتواند تقلید کند و بر هیچ مجتهدی نیز حق داده نشده که در موجودیت و موضوعیت این مسائل اجتهاد کند . برای اینکه همه با نص قرآن و سنت است . و اجتهاد در مقابل نص بدعت و حرام است .

مجتهد فقط در کیفیات و چگونگی این مسائل اجتهاد می کند .
پس تقلید نیز در زمان غیبت عین بیعت میماند . افراد غیر مجتهد حتما باید تقلید کنند و اگر تقلید نکنند طبق فتوای همهٔ فقهاء بزرگ

اعمالش باطل است.

شخص تقلید کننده را "مُقَلِّد" مینامند (بروزن مُؤذِّن) و شخص تقلید شونده یعنی مجتهد را نیز "مُقَلَّد" می نامند بروزن مُوَفَّق.

مقلد از سه راه میتواند فتوای مرجع تقلید را به دست آورد

۱ــ از شخص مجتهد با گوش خودش فتوای او را بشنود.

۲ــ دو نفر و یا یک نفر عادل از او و یا رساله و کتابش نقل‌کنند

۳ــ از کتاب و رساله‌ٔ بی غلط مجتهد فتوا را بدست آورد [1]

تا اینجا کلیات مربوط به بحث بیعت و امامت و فقاهت و تقلید روشن شد و معلوم گردید که در صحنه‌ٔ سیاست داخلی اسلام مرجع تقلید و فقیه اولین نقش را دارد.

و از لحاظ سیاسی و اجتماعی این نقش و عنوان "ولایت فقیه" نامیده می‌شود.

ولایت فقیه در واقع مضمون چگونگی رهبری اسلامی و شکل حکومت آن است و لذا بیان کننده و در برگیرنده‌ٔ اساس و مغز فلسفه‌ٔ سیاسی اسلام در عصر غیبت می‌باشد و خود ادامه‌ٔ تاریخی امامت انبیاء و اوصیاء آنهاست.

۱ــ تحریرالوسیله آیه... العظمی امام خمینی ج۱ ص۹ مسئله ۲۱

د ــ نشرده سازی و نتیجه‌گیری

از مجموع بحثهای این درس این مطالب به دست می‌آید

۱ــ رهبری اسلامی در شکل " امامت " متبلوُر می باشد که انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام تجسم این امامت هستند .

۲ــ در دوران غیبت امام معصوم امامت بصورت امامت و ولایت فقیه عادل و جامع شرایط افتاء استمرار و ادامه پیدا می کند .

۳ــ مجتهد و فقیه این حق را به عنوان " نیابت " از امام معصوم متصرف می‌شود .

۴ــ مجتهد دو نوع است الف متجزی ب ــ مطلق .

۵ ــ رابطهٔ مردم و امت با امام و مجتهد " بیعت و تقلیـــــد " نامیده می‌شود .

۶ــ فقاهت و تقلید از موضوعات و مسائل محوری در سیاســـت داخلی و درون امتی اسلام می‌باشد .

۷ــ تقلید عامی از مجتهد بمثابه مراجعهٔ غیرمتخصص‌به‌متخصص مثلا بیمار به پزشک می‌باشد و لذا از نظر شرعی و عقلی نه قباحت داردو نه مانع پیشرفت است .

۸ ــ در فقه اسلام اجتهاد اصالت و تقدم بر تقلید دارد .

در تدوین این درس از این منابع استفاده شده

۱ـ قرآن مجید
۲ـ احکام قرآن دکتر خزائلی
۳ـ نهج البلاغه
۴ ـ اَلحیاة جلد اول حکیمی
۵ ـ اَلبَیان شیخ طوسی
۶ـ اَلاِحتِجاج طبرسی
۷ ـ اِلامامَةُ وَالسِّیاسَةَ ابن قُتَیبهُ دینوری
۸ ـ تنبیهُ الاُمَة وَ تَنزیهُ المِلَة آیه. . . حاج آقاحسین نائینی
۹ـ شورا در قرآن و حدیث رضا استادی

درس ۸

اصول سیاست داخلی اسلام (۶)

شوری و ضوابط آن

الف ـ اصالت شوری درنظام اجتماعی اسلام
ب ـ ضوابط شوری و شرایط مشاورین و مستشاران
ج ـ برخی از شوراهای پیغمبر (ص)
د ـ شوراهای منحوس تاریخ اسلام
هـ ـ فشرده سازی و نتیجه گیری

"حدیث":

عن الفضیل عن الامام الصّادق(ع):

قال استشارنی ابوعبدالله مرّة فی أمر فقلت أصلحک الله مثلی یشیر علی مثلک؟ قال(ع): نعم إذا استشربک

(الحیاه ج ۱ ص ۱۶۵ ،بحار ۱۰۱/۷۵)

ترجمه ـ فضیل میگوید امام صادق (ع) روزی راجع به یک کاری با من مشاوره کرد. من از آنحضرت پرسیدم شخصی مانند من موردمشورت شما قرار بگیرم؟ فرمود آری آنوقت که با تو مشاوره کنم و نظر بخواهم اظهار نظر کن.

شوری و ضوابط آن

. . . همانطوری که خوانندگان محتـــــــــرم توجه دارند، بحث امروز از سلسله بحثهای فقه سیاسی به‌شورا مربوط می شود . ضمن این درس با مفهوم شورا در اسلام و شرایط و ضوابطی که بـرای آن منظور شده و نیز با اصالت و ارزش شوری و مشاوره آشنا خواهیم شد .

وباالطبع برداشتهای غیر اسلامی و انحرافی که از شوری‌و مشاوره در اسلام شده مشخص خواهند شد . و لذا برای سهولت فهم و بیان‌مطلب مجموع بحثهای این درس تحت عناوین ذیل خلاصه خواهد شد .

الف ــ اصالت شوری در نظام اجتماعی اسلام

ب ــ ضوابط شوری و شرایط مشاورین و مستشاران

ج ــ برخی از شوراهای پیغمبر (ص)

د ــ شوراهای منحوس تاریخ اسلام

هـ ــ فشرده سازی و نتیجه گیری

الف ـ اصالت شوری در نظام اجتماعی اسلام

شوری به معنای اظهار نظر خواستن از دیگران ودخالت دادن آنها نسبت به یک امر و پرهیز از تک روی و استبداد رای می باشد. چونکه عقلها متفاوت و فهمها گوناگون بوده و تجربیات زندگی فردی و اجتماعی افراد همسان نیست، استمداد و بکمک طلبیدن آنها در حل مشکلات مربوط به امور انسانها ضرورت دارد. و این همان " شوری و استشاره "است ضرورت عمل بشوری و مشاوره ناشی از ماهیت خاص زندگی بشری می‌باشد. چون انسان موجودی اجتماعی و مدنی الطبع می باشد و لذا امور زندگی او نیز باید بطور جمعی، تعاونی و مشاوره ای جریان پیدا کند و حل و فصل شود. و لذا از لحاظ عقلی و بطور طبیعی ضرورت شوری و استشاره غیر قابل انکار می باشد.

دین اسلام نیز چون آئینی‌است که به‌واقعیتها توجه دارد و قضاوتهای درست عقلانی را نفی نمی کند و مستقلات عقلیه را به رسمیت می شناسد و لذا در این مورد نیز نظر مثبت دارد. و برای ادارهٔ امور مسلمین بمسئله شوری تکیه کرده و به آن اصالت داده است. و در منابع و متون اسلامی مسلمانها از " استبداد رای " و تک روی سخت منع شده و به استشاره مامور و تشویق شده اند.

چنانکه در حدیثی وارد شده است که علی (ع) فرمود:

مَن إستَبَدَّ بِرایِه هلک. و من شاوَرَ الرِّجالَ شارَکَها فِی عقولِها.

(الحیاه ج۱ ص ۱۶۳از حکیمی نقلا از نهج‌البلاغه)

یعنی هرکس استبداد برای کند هلاک می‌شود و نابود می گردد و هرکس شورائی عمل کند و مشاوره نماید در عقلهای مردم شریک‌شده‌است.

همینطور از آنحضرت نقل شده که فرمود

لا رأیَ لِمَن إنفَرَدَ بِرأیِه (همان مدرک به نقل از بحار الانوار ۱۰۵/۷۵)

یعنی افراد تک رو رای شان ارزش ندارد .

آنگاه که از رسول الله (ص) راجع به معنای " حزم " می پرسند ، پاسخ می‌دهد " حزم عبارت است از مشورت صاحب نظران و پیروی از نظراتشان (الحیاه ج ۱ ص ۱۶۵)

امام صادق (ع) می‌فرماید :

" *لَن یَهلِکَ إمرؤٌ علی المَشورَةِ* " (الحیاه ج ۱ ص ۱۶۶)

یعنی کسی که براساس مشاوره و شوری عمل کند هرگز به هلاکت نمی رسد .

علی (ع) در جای دیگر میفرماید : *مَن شاوَرَ ذَوِی الألبابَ دُلَّ علی الصَّوابِ* .

و نیز میفرماید :. . . *ولا ظَهیرَ کالمُشاوِرَةِ* (الحیاه ج ۱ ص ۱۶۵- بنقل از الارضاد ص ۱۴۲ و نهج البلاغه ص ۱۱۱۲)

یعنی هرکس با عقلا مشاوره کند براه نیکی ، پیروزی و صواب هدایت خواهد شد . و هیچ پشتوانه ای مانند شوری و مشاوره نیست .

اینها تعداد بسیار معدودی از احادیث و رهنمودهای رسول الله (ص) و ائمه علیهم السلام در زمینه ارزش فوق العاده و شرافت واصالت شوری و مشاوره می باشد . و بیانگر بینش واقع بینانهٔ اسلام در مسائل سیاسی و اجتماعی زندگی هستند .

با مشاهدهٔ این چنین دستورات بکر و کارساز و مشکل گشا از طرف رهبران معصوم اسلام ما باید بدینمان افتخار کنیم و بکوشیم آنهارا در عمل پیاده نمائیم .

خداوند نیز در قرآن مجید در زمینه اصالت شوری در نظام اجتماعی اسلام و امور مسلمین می‌فرماید

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (سوره شوری آیه ۳۸)

یعنی آنانکه دعوت خدای خودرا پذیرفتند و ایمان آوردند وبپا دارندهٔ نماز هستند و امورشان شورائی می باشد و از رزق خود انفـــاق می کنند .

همانطور خداوند در آیه ۱۵۹ سورهٔا آل عمران به پیغمبر (ص) دستور می دهد که " در کارها با مومنین مشورت کن" ـوَ شَاوِرْهُـــم فِي الْأَمْرِـ

از مجموع این آیات و روایات نتیجه می گیریم که نظام شورائـی در اسلام اصالت دارد . و کارها باید براساس مشاوره و استشاره انجـــام بگیرد . از مسلمانان باید برای ادارهٔ امورشان نظر خواست و موردمشورت شان قرار داد . تک روی ، استبداد رای و بی اعتنائی نسبت به مسئلـــهٔ مشاوره و شوری موجب هلاکت و عمل بشوری و نظرخواهی از عقلا موجـب هدایت براه صواب و درستی است .

اما مسئله مهم دیگر این است که آیا این شوری و مشاوره هیـــچ ضوابطی ندارد ؟ اعضاء شوری و افرادی که مورد مشورت قرار می گیرنـــد باید دارای چه شرایط واوصافی باشند ؟ و اکنون می پردازیم به بررسـی و پاسخ این سئوالات

ب ـ ضوابط شوری و شرایط مشاورین و مستشاران

از محتوای نوشتجات و اظهارات برخی از اشخاص و جریان های سیاسی مملکت چنین به دست می‌آید که با مفهوم شوری و نظام شورائی اسلام آشنا نشده و لذا بطور سطحی با مسئله برخورد کرده و برداشت ناصوابی از آن دارند .

برخی از جریانات سیاسی مملکت نیز از شعار" نظام شورائی اسلام " سوءاستفاده‌کرده و از آن سنگری برای متوقف ساختن‌جریان‌طبیعی امور مملکت در این مرحله ساخته و بتخریب امور و تشدید تشنجات پرداخته اند .

از تبلیغات و بیانات آنان چنین بر می آید که شوری و نظام شورائی در اسلام هیچ ضابطه و شرایطی ندارد . شوری شهر بی دروازه‌ای است که حتی هر دزدی می تواند از آن طریق به کلیدهاورموز انبار های شهر دست یابد .

این افراد و جریانها برای اثبات و یا حق جلوه دادن اظهارات خود بآیاتی از قرآن از قبیل و شاورهم فی الامر و یا امرهم شوری بینهم ، استناد و استدلال می‌کنند .

طبق آراء اینان برای اداره‌ٔ امور مسلمین گرایشهای از ریشه متضاد باید با همدیگر شوری نمایند !

فی المثل یک ملحد با یک موحد و این هر دو با یک سازشکار با بیگانه و طرفدار بهره کشی و سرمایه داری می توانند اعضاء یک شوری باشند و آن شوری نسبت به مسائل نظامی ، سیاسی و اداری و اجتماعی و فرهنگی مسلمین اتخاذ تصمیم نماید .

اما بامراجعه به‌متون و منابع معتبر اسلامی بطلان این آراءروشن می‌شود. نظام شورائی در اسلام اصالت دارد و امور مسلمین‌بایدبراساس شوری اداره شود. اما این شوری بی ضابطه نیست و باصطلاح شهر بی دروازه نمی‌باشد. اعضاء شوری دارای اوصاف و شرایط خاصی هستند که عدم توجه به آن اوصاف و شرایط فاجعه آفرین خواهد بود.

ضابطه تشکیل شوری در اسلام این است که اعضاء آن بایددارای یک سری از صفات و فاقد اوصاف دیگری باشند. باید دارای صفات ثبوتی و مثبت و نیز صفات سلبی باشند. اکنون با مراجعه به قرآن‌و سنت این دو نوع صفت و اقسام هریک از آن دو را بررسی می کنیم.

۱ـ صفات ثبوتی مشاوران و مستشاران

کسی که می خواهد مورد مشورت مسلمین قرار گیرد و یا عضو شورائی شود باید متصف به تعدادی از صفات مثبت باشد که بعضی ازآنها اهمیت درجه‌ءاول دارند و برخی درجه دوم.

۱ـ اسلام. اولین‌شرط عضویت دریک‌شوری که موضوع‌آن‌رسیدگی بامور مسلمین باشد مسلمان بودن و عقیده داشتن به اسلام است.

خداوند در قرآن‌هیچ جا نگفته که مسلمانها با ملحدین و بی خدایان و ربا‌خواران و سرمایه داران گنج اندوز شوری کنند. بلکه بعکس دستور داده از مشرکین "بطانه" و همراز نگیرند (آیه۱۷آل‌عمران)

در قرآن دو آیه وجود دارد که مستقیما دستور شورا داده‌است. و هردو آیه "شورای مسلمین" را دستور داده اند و نه "شورای مسلمین‌و کفار" را. راه دادن یک کافر و ملحد و یک رباخوار و حرام خوار به‌شورای مسلمین برخلاف آیهٔ ۱۷ آل عمران بوده و غیر اسلامی است.

درآیهٔ ۳۸ سورهٔ شوری خداوند می‌فرماید:

وَالَّذِینَ اِستَجابُوا لِرَبِّهِم وَاَقامُوا الصَّلاةَ وَاَمرُهُم شُوری بَینَهُم وَمِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ .

در این آیه خداوند کسانی را اهل شوری معرفی می کندکه‌دعوت اورا لبیک گفته و مسلمان شده اند و نماز بپا می‌دارند .

پس بنابراین آیه شورای مسلمین را مطرح می کند و نه شورای مسلمین ـ کفار را . ضمیر اشارهٔ " امرهم " به‌مسلمین برمی‌گردد .

آیهٔ دیگری که مستقیما دستور شوری داده، آیهٔ ۱۵۹ سوره آل عمران می‌باشد :

فَبِما رَحمَةٍ مِنَ اللهِ لِنتَ لَهُم وَلَوکُنتَ فَظّا غَلِیظَ القَلبِ لَانفَضُّوا مِن حَولِکَ فَاعفُ عَنهُم وَاستَغفِر لَهُم وَشاوِرهُم فِی الاَمرِ فَإِذا عَزَمتَ فَتَوَکَّل عَلَی اللهِ إِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُتَوَکِّلِینَ .

این آیه نیز اختصاصاً شورای مسلمین را مطرح می کند . به‌پیغمبر دستور می‌دهد که با مسلمانها نرم رفتار کن و خطای آنان را عفو کن و برایشان طلب آمرزش بنما و با آنها درکارها مشورت کن چون اگر سختدل باشی از اطرافت پراکنده می‌شوند .و لذا ضمیر " و شاورهم فی الامر" به‌مسلمانها برمی‌گردد . یعنی مرجع ضمیر هم مسلمین هستند و نه کفار و مشرکین. و لذا شوری باید شورای مومنین و مسلمین باشد و نه یک شورای مختلط. پس اولین شرط اساسی عضویت در شوری اسلام است .

۲ـ عقل. دومین شرط ورود بشورای مسلمین داشتن عقل است روی این اصل دیوانه و سفیه نمی‌توانند عضو شوری باشند .

همینطور کسی که هوی و هوس او برعقل و خردش میچربد وسلطه دارد نمی‌تواند در شوری شرکت کند و عضو باشد .

مرد بودن و یا زن بودن از شرایط اعضاء شوری نیست ،بلکه‌عاقل بودن شرط می‌باشد و لذا زن عاقله نیز می‌تواند عضو یک شوری باشد .

امام علی (ع) می‌فرماید

إِیّاکَ وَ مُشاوَرَةَ النِّساءِ ، إلّا مَنْ جُرِّبَتْ بِکَمالِ عَقْلٍ (الحیاه ج ۱ ص ۱۶۸ بنقل از بحار ۲۵۳/۱۰۳)

یعنی از مشاوره با زنان اجتناب نمائید مگر آنانکه با تجربه کمال عقلی شان به ثبوت رسیده باشد .

این‌حدیث در واقع مخصص آن سخنانی است که حضرت‌در نهج‌البلاغه راجع بپرهیز از مشورت با زنان ایراد فرموده است . یعنی‌همه زنان نمی‌توانند عضو شوری باشند مگر زنان عاقل .

بهرحال طبق این حدیث زن بودن مدخلیت ندارد . بلکه عاقل بودن دخیل می‌باشد .

در مردان نیز همینطور است . فقط مردانی می توانند عضو شوری باشند که عاقل باشند ، سفهاء و بیخردان از شرکت در شوری ممنوع هستند .

امام صادق (ع) از نبی اکرم (ص) روایت کرده
مُشاوَرَةُ العاقِلِ النّاصِحِ ، یُمْنٌ وَ رُشْدٌ وَ تَوْفیقٌ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ، فَإِذا أَشارَ عَلَیْکَ النّاصِحُ العاقِلُ فَإیّاکَ وَالخِلافَ فَإِنَّ فی ذالِکَ العَطَبَ .
(الحیاه ج۱ ص ۱۶۹ بنقل از بحار ۲۵۴/۹۱)

یعنی مشاوره با عاقل ناصح برکت است و رشد و پیروزی از خدا . آنگاه که با عاقل ناصح مشورت می کنید خلاف آن را انجام ندهید . زیرا که در این کار شکست و هلاکت است .

همینطور درجای دیگر امام صادق (ع) ضمن بر شمردن اوصاف اشخاص شایستهٔ مشاوره اولین شرط را داشتن عقل معرفی می کند .
(الحیاه ج۱ ص ۱۶۷ حدیث ۳)

و باز حدیثی از امام صادق (ع) وارد شده که درآن می فرماید :
إِسْتَشِرِ العاقِلَ مِنَ الرِّجالِ فَإِنَّهُ لایَأْمُرُ إلّا بِخَیْرٍ وَ إیّاکَ وَالخِلافَ ، فَإِنَّ خِلافَ الوَرِعِ العاقِلِ مَفْسَدَةٌ فِی الدّینِ وَالدُّنْیا .
(الحیاه ج ۱ ص ۱۷۰ نقلا از بحار ۱۰۱/۷۵)

یعنی با عقلا مشورت و مشاوره کن. چرا که شخص عاقل راهنمائی بخیر و نیکی می‌کند، از مخالفت کردن با راهنمائی عقلا بپرهیزید چونکه نتیجه اش تباهی دین و دنیای شما خواهد بود.

از مجموع این احادیث نتیجه میگیریم که یکی از شرایط اساسی عضویت یافتن در شوری و مورد مشورت قرار گرفتن "عقل". و ضد آن بی خردی، سفاهت و هوی و هوس پرستی است.

و چنین شخص دارای شرایط برای عضویت درشوری نمی‌باشد.

۳ــ حلم. سومین صفت برای مشاور شدن و عضویت یافتن در شوری صفت حلم و نرمخوئی است. داشتن سلامت روانی و تعادل روحی یعنی "حلم" لازمهٔ اساسی شرکت یک فرد در امور اجتماعی وسیاسی است افراد تندخو و نامتعادل توانائی و ظرفیت شنیدن اقوال مختلف و احیانا مخالف نظر خودرا ندارند و اظهارات خودشان نیز از روی ثبات فکری نیست و بهمین دلیل نمیتوانند مورد مشاوره قرار بگیرند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

شاوِرْ فی اُمورِکَ مِمّا یَقتَضِی الدّینُ مَنْ فیهِ خمسُ خِصالٍ. عقلٌ، و حِلْمٌ، وَ تَجرِبَةٌ، و نُصْحٌ، وَ تقوی.

(الحیاه ج۱ ص ۱۶۷ نقلا از بحار ۱۰۳/۷۵)

براساس قضاوت عقل درست و مدلول این حدیث "حلم" یکی از شرایط مشاور واقع شدن می‌باشد.

۴ــ نصح (ناصح بودن) یکی دیگر از شرایط و اوصاف مشاوروواقع شدن داشتن صفت "نصح" یعنی قصد نصیحت و ارشاد و رشد می باشد. افرادی که ناصح نبودن و عدم دلسوزی آنان نسبت به امور و احوال مسلمین روشن و محرز شده باشد نمیتوانند عضور شوری شوند.

افرادیکه صفت نصح و دلسوزی ندارند قطعا از اخلال وبی‌نظمی و درهم ریختگی امورا استقبال می‌کنند.

بهرحال نصح یکی از شرایط مشاور شدن می باشد . و حدیثی که چند لحظه پیش خوانده شد آن را تایید می‌کند . همچنین احادیثی در قسمت مربوط به عقل بیان گردیدند مویداین‌معنابودند .

در آن احادیث مشورت با افراد " عاقل ناصح " سفارش شده‌بود .

از امام صادق (ع) روایت شده که لقمان به پسرش می‌گفت

از دیگران نظر بخواه و مشورت کن و هر وقت آنها با تو مشورت کردند جواب عجولانه نده . خوب دقت کن ، بلند شو و بنشین ، بخواب ، غذا بخور و نماز بخوان و در این مدت فکرت را نسبت به مسئلهٔ مورد مشاوره بکار بیانداز و سپس ناصحانه به مسئله پاسخ بده . زیرا که هر کس مورد مشورت قرار بگیرد و ناصحانه پاسخ نگوید در پیشگاه خداوند از امانت ساقط می‌شود .

۵ ــ تقوی . پنجمین صفت از اوصاف شایستگان مشاوره داشتن ملکهٔ تقوی است . مشاور و مستشار باید تقوی به مفهوم عمیق و گستردهٔ کلمه داشته باشد . انسان بی تقوی نمی‌تواند و لایق نیست که با اومشورت شود . امام صادق (ع) میفرماید

شَاوِرْ فِي أُمُورِكَ مِمَّا يَقْتَضِي الدِّينُ ، مَنْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ . عَقْلٌ ، وَ حِلْمٌ ، وَ تَجْرِبَةٌ ، وَ نُصْحٌ وَ تَقْوىً .

و باز آن حضرت فرموده

شَاوِرْ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللّٰه عَزَّوَجَلَّ .

(الحیاه ج۱ ص ۱۶۹)

چون این مسئله بسیار روشن است و لذا در این باره بیشتربحث نمی کنم .

۶ــ تجربه . ششمین صفت از اوصاف مثبت مشاوران و مستشاران‌از دیدگاه اسلام داشتن تجربه و کاردانی لازم در مورد مسئله مورد مشاوره می باشد . شخص بی تجربه ، ناآگاه و جاهل نمی‌تواند نسبت به یک‌مسئله

خاص نظر داشته باشد . تجربه و کارآزمودگی لازم است .
در مسائل ویژه باید از کسانی استشاره کرد که علاوه بر صفات قبلی دارای تجربه باشند وگرنه نظرشان فاقدارزش‌مطلوب‌خواهدبود .
در حدیثی که ضمن بحث تقوی نقل شد امام صادق(ع) میفرماید " تجربه" نیز یکی از صفات لازم مستشاران می‌باشد .
همچنین حضرت علی (ع) فرمود أَمَّا بَعْدُ . فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ ، الْعَالِمِ الْمُجَرِّبِ تُورِثُ الْحَيْرَةَ وَ تُعَقِّبُ النَّدَامَةَ"
(الحیاة ج۱ ص ۱۷۰ نهج عبده ۱/۹۳)
یعنی مخالفت با نظر دانشمند با تجربه موجب سرگردانی‌وحیرت بوده و باعث پشیمانی خواهد بود .

۲ـ صفات سلبی مشاوران و مستشاران

منظور از صفات سلبی آن صفات منفی و نادرستی است که شخص نباید بآنها متصف باشد باید آنهارا از خود دور و سلب کند تا مقام شایستگی مشاوره را بدست بیاورد .
مهمترین این صفات از قرار ذیل است .
۱ـ جبن . جبن ضد شجاعت و بمعنای ترسو بودن است .
۲ـ بخل . یعنی بخیل بودن
۳ـ حرص . یعنی طمع و آزمندی
۴ـ استبداد رای . استبداد رای یعنی تک روی و بی اعتنائی بسخنان و نظرات دیگر کسان .
۵ ـ وغد . یعنی سست خردی
۶ـ تلون . یعنی نفاق و هر روز برنگی درآمدن .
۷ـ لجاجت . لجاجت و لجوج بودن غیر از استقامت و پایداری

کردن است لجاجت نوعی استبداد رای و عملی ضد شوری است .

۸ـ جهل . و نادانی نیز از جمله آن صفات می باشد .

اینها صفاتی است که هرکس بخواهد مورد مشورت قرار بگیرد و عضو شورائی بشود باید فاقد این صفات باشد . هرکس یکی از این صفات را داشته باشد شایستهٔ عضویت در شوری نیست و اکنون برای هرچه بیشتر روشنتر شدن مطلب و مستند بودن آن احادیثی را در این زمینه ملاحظه میفرمائید .

امام علی (ع) درفرمان خود به مالک اشتر استاندار مصر میفرماید :

... وَلا تُدْخِلَنَّ فِي مَشْوَرَتِکَ بَخِیلاً یَعْدِلُ بِکَ عَنِ الْفَضْلِ وَیَعِدُکَ الْفَقْرَ ، وَلاجَبانًا یُضْعِفُکَ عَنِ الاُمُورِ وَلاحَرِیصًا یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرائِزُ شَتّیً یَجْمَعُها سُوءُ الظَّنِّ بِاللّهِ

(نهج البلاغه فیض ص ۹۹۸)

مشابه همین حدیث را صاحب کتاب خصال (شیخ صدوق ره) نیز از قول پیغمبر خطاب به علی (ع) روایت کرده است .

یعنی هرگز شخص بخیل را مورد مشاوره قرار مده چون او ترا از بذل و بخشش باز داشته و از فقر و بی چیزی میترساند ، همچنین از مشورت با شخص بی دل و ترسو بپرهیز چونکه او ترا در کارها سست می گرداند از شخص آزمند و حریص نیز بپرهیز چونکه او ستمگری را در نظرت موجه جلوه می دهد .

آری بخل و ترس و حرس غرائز گوناگونی هستند که سوء ظن و بدگمانی نسبت بخدا آنهارا گرد می آورد !

از امام صادق (ع) روایت شده :

... وَلاتُشِرْ عَلیٰ مُسْتَبِدٍّ بِرَأْیِهِ ، وَلا عَلیٰ وَغْدٍ وَلا عَلیٰ مُتَلَوِّنٍ وَلا عَلیٰ لَجُوجٍ وَ ... (الحیاه ج ۱ ص ۱۶۹)

با مستبد و با سست خرد و باکسی که رنگ عوض می کند (منافق)

و نیز بااشخاص لجوج مشورت نکنید و . . .

امام علی (ع) نیز فرمود مُشاوِرَةُ الجاهِلِ المُشفِقِ خَطَرٌ

(الحیاه ج ۱ ص ۱۶۸)

مشاوره با جاهل و نادان دلسوز خطرناک است .

این احادیثی که بیان گردید در تایید صریح آن مطلبی است که گفتیم هشت صفت سلبی برای عضویت یافتن در شورای مسلمین شرط است . یعنی شخص باید به ضد این اوصاف هشتگانه (جبن ، بخل ، حرص، استبداد ، وغد ، تلون و نفاق ، لجاجت ، جهل) متصف باشد تا بتواند در یک شوری عضو شود .

از مجموع این مطالب نتیجه می گیریم که شورا در اسلام یک شهر بی دروازه نیست که هرکسی با هر عقیده و تفکر و با هر سابقه‌وصفتی بتواند درآن شرکت کند ، محدودیتهای زیادی که صلاح امت اسلام دررعایت آنهاست جزء ضوابط آنست وبرداشت بعضی ازاشخاص وجریانهای سیاسی ازشورا کاملا خلاف اسلام است . ماتریالیست و ملحد نمی تواند با خدا پرست همردیف شود .

ودرمورد تعیین سرنوشت مسلمین و کیان اسلام به مشاوره بنشیند چون بهرحال یک مشرک و باملحد و ماتریالیست هیچوقت منافع همکیشان و هم پیمانان خودرا قربانی مسلمین نخواهد ساخت .

ج ـ برخی از شوراهای پیغمبر (ص)

تا اینجا با اساس "شوری" در اسلام و ضوابط ویژهٔ آن آشنا شدیم و معلوم شد که اسلام موید و طالب نظام شورائی است لکن نظام شورائی ضوابط ویژه ای دارد که طبق آن هرکس نمی تواند در شوری شرکت کند. اکنون نمونه هائی از سنت رسول الله (ص) راذکرمی‌کنیم. یعنی با چندمورد ازشوراهائی‌که توسط پیغمبراسلام (ص) تشکیل شده‌آشنا میشویم:

پیغمبر با اینکه معصوم بود ولی عملا مشاوره می کرد. وازدیگران نظرخواهی مینمود تااین‌شیوه‌بین‌مردم رواج‌پیداکندوسنت‌شود. ائمه‌معصومین نیز این‌چنین بودند. با اصحاب و یاران خود مشاوره می‌کردند.

از شوراهای معروف پیغمبر اسلام یکی "شورای نظامی‌وجنگی‌بدر" می‌باشد. پیغمبر (ص) این‌شورارا در آستانهٔ جنگ بدر در صحرا تشکیل داد. و در مورد نحوهٔ جنگ با اصحاب‌به مشاوره نشست. و برخی از پیشنهادهای آنان را بکار بست.

یکی دیگر از این شوراها، "شورای دفاعی‌خندق" بود که قبل از جنگ خندق (احزاب) در مدینه تشکیل داد و از یاران خود نظر خواهی کرد که چگونه در مقابل دشمن مهاجم (احزاب) به دفاع از حریم اسلام و شهرمدینه بپردازند. در این شورا پیشنهاد حفر خندق و کانال‌باطراف شهر ارائه و پذیرفته شد. و همهٔ اطراف شهر را خندق کندند و پر از آب نمودند.

سومین شورای مهم پیغمبر با اصحاب خود و مسلمانان قبل از

شروع جنگ احد صورت گرفت. در آنجا نظر شخص پیغمبر این بود که در شهر مدینه‌بمانند و دشمن مهاجم را بداخل شهر بکشانند و سرکوب‌نمایند ولی عده‌ای از مسلمین نظر دادند که در بیرون از شهر به جنگ ودفاع بپردازند و پیغمبر (ص) نظرآنان را تصویب نمود و...

در اینجا سئوالی ممکن است برای خواننده محترم مطرح شود. و آن اینکه. هدف از مشورت پیغمبر (ص) و ائمه معصومین با مردمان عادی چیست؟ آنانکه خودشان معصوم از خطا و مرتبط با خدا هستند پس چه نیازی به مشاورهٔ افراد دارند؟

پاسخ این سئوال را از رساله ارزشمند " شوری در قرآن وحدیث " نقل می‌کنم.

مشورت رسول‌خدا (ص) و امامان معصوم علیهم السلام با امت برای جلوگیری از اشتباه خود و استفاده از آراء امت نیست. زیرا آنان معصوم از خطا و لغزش هستند و از علم گستردهٔ الهی بهره‌مند می‌باشند بلکه مشاورهٔ آنان با امت بمنظور های زیر است.

۱ــ مشاوره برای شخصیت دادن به امت

مشاوره رسول خدا با امت می‌تواند برای شخصیت دادن به آنها باشد تا نپندارند که آنحضرت بآنان اعتنائی ندارد و برای رای و نظریهٔ ایشان ارزشی قائل نیست، بلکه برعکس دریابند که آن گرامی برای ایشان حسابی باز کرده و شخصیت و احترامی قائل است.

وعینا این‌مطلب دربارهٔ اداره‌کنندگان مملکت که معصوم نباشند نیز صادق است یعنی می توانند در مشورتهای خود با مردم علاوه بر استفاده از نظریه های آنان، این هدف را نیز داشته باشند که به مردم

شخصیت دهند تا در نتیجه مردم به دولت خود علاقه مند شـــده و در همکاری با او بیشتر بکوشند.

۲ــ مشورت برای آزمایش

از فوائد و آثار محافل شور و مشورت این است که کم کـــــــم صاحب نظران دقیق و متخصصین حقیقی از سایر افرادی که از دقت نظرو تخصص و اصابت رای بهره ای ندارند یا کمتر دارند شناخته می‌شوند ونیز افراد خیرخواه و دلسوز و مومن و همچنین افراد فرصت طلب و ماجراجـو و منافق شناخته و معرفی می‌شوند.

بنابراین احتمال‌داردکه خیرخواهان‌و مسلمانان واقعی ازمنافقین و مدعیان دروغین جدا گشته و صاحب نظران از افراد عادی و کوتاه بین باز شناخته شوند و...

۳ــ مشورت برای رشد فکری مردم

مشاورهٔ رهبر و اداره کنندگان مملکت با مردم موجب می شودکه مردم نیز فکر خودرا بکار بیاندازند و همه باهم در جستجوی حقیقـــت و بهترین راه و رای باشند.

توضیح اینکه. در عین حال که رسول خدا (ص) به رای و نظریهٔ امت نیازی ندارد ولی باز موظف است که با آنان مشورت کند تا آنان هم فکر خودرا بکار بیاندازند و در نتیجه رشد فکری پیدا کرده و خمودوجامد بار نیایند.

۴ـ مشاوره برای استفاده از تایید مردم

رسول‌خدا (ص) با اینکه می داند نظر او صددرصد صحیح است باز مشورت می کند تا دیگران هم همان نظر صحیح را تایید کنند و کاری که انجام می‌گیرد مورد اتفاق و تایید همهٔ افراد باشد.

و واضح است که اگر مردم‌کاری را مورد تایید خود بدانند خیلی بیشتر و بهتر درانجام آن کوشش می کنند تا کاری که به آنها دستورداده شود و یا به عبارت دیگر تحمیل گردد و در مورد آن از خودشان نظرخواهی نشود.

۵ ـ مشورت برای آگاه شدن مشورت شوندگان

ممکن است گاهی نظر مردم با نظر رسول خدا مخالف‌باشددراین صورت آن حضرت با اینکه به صحت نظر خود صددرصد یقین دارد، ولی چون می‌داند مخالفت مردم با او از روی غرض ورزی نیست وفقط به خاطر این است که مطلب را درست تشخیص نداده اند، از اینرو باآنان‌بمشورت می‌نشیند تا درضمن بررسی نظریه‌ها، خودشان به صحیح بودن نظر آنحضرت آگاه و به اشتباه خود پی ببرند و اختلاف برطرف شود.

۶ ـ مشورت برای اینکه بدانند حکومت او استبدادی نیست

مشاورهٔ رسول‌خدا که اولین شخصیت علمی، مذهبی، روحانی، کشوری و لشکری حکومت اسلامی است می تواند بهترین دلیل‌براستبدادی نبودن حکومت او باشد.

بنابراین اگرچه رسول‌خدا (ص) به آراء امت نیازی ندارد اما در عین حال باید با آنان مشاوره کند تا از این راه‌استبدادی‌نبودن حکومت اسلامی را به دنیا اعلام کند و نیز مردم نتوانند اورا باستبدادمتهم سازند و نیز پذیرش برنامه‌های او برای‌شان سنگین‌نباشد .

۷ـ مشاوره برای اینکه در صورت شکست انتقاد بیجا نکنند

تصمیم هائی که یک رهبر (گرچه معصوم باشد) می گیرد ممکن است در عین اینکه بصلاح و مصلحت امت و کشور باشد با شکست ظاهری مواجه گردد ، در اینگونه موارد اگر از خود مردم نظر خواهی شده باشد پس از شکست زبان بانتقاد باز نمی‌کنند بلکه آنرا توجیه می‌نمایند زیراکه خودشان هم به آن تصمیم و طرح رای موافق داده اند .

اما اگر بدون نظر خواهی از آنان ، انجام شده باشد پس‌ازشکست شروع به یک سلسله انتقادها و اعتراضها و تضعیف رهبری ودولت می‌کنند و از این راه مشکلاتی ببار می‌آورند .

۸ـ امر برسول خدا که با امت مشورت کند برای این است که معلوم شود خلق خدا نزد خدااحترام‌دارند

ممکن است خدای متعال برای این به رسول بزرگوارش دستور مشورت و مشاوره با امت داده باشد که معلوم گردد بندگان خدا نزداو محترمند و تا این حد شایستگی دارند که میتوانند مورد مشاورهٔ پیامبر خود قرار گیرند .

بنابراین رهبران و اداره کنندگان کشور و نیز همهٔ کسانیکه در

راس کاری قرار می‌گیرند باید بدانند خلق خدا نزد خدا محترمند و باید بآنان عنایت کامل داشته باشند ، و به تعبیر دیگر خلق خدارا اصل وخود را خادم آنان بدانند . نه اینکه آنانرا مانند کودکانی نیازمند به قیم و سرپرست و خودرا سرپرست‌وفرمانده بی چون و چرای آنان فرض کنند .

۹ ــ مشورت‌برای‌اینکه مردم بدانند نظرخواهی ازدیگران عیب‌وعارنیست

توضیح اینکه . ممکن است برخی از مردم و یا کسانی که مسئولیت اداره‌ٔ کشور را بعهده دارند فکر کنند که مشورت کردن و نظر خواهی از مردم دلیل برجهل و ناآگاهی و اظهار جهل و ناآگاهی برای انسان نقص است .

ولی هنگامی‌که ببینند رسول‌خدا (ص) یعنی اولین شخصیت‌علمی و روحانی و کشوری ولشگری اسلام با امت به مشورت می پردازد می‌فهمند که مشاوره کردن نقص و ننگ نیست بلکه از کارهای بسیار پسندیده و نیک است .

و نیز آنانکه در اثز تکبر و خودبینی مشورت کردن را کسر شان خویش می‌پندارند خودرا چنین قانع می‌کنند که ما از پیامبر خدا بالاتر نیستیم او مشورت می‌کرد ماهم باید مشوزت کنیم و خواه و ناخواه به آن تن می‌دهند .

۱۰ــ مشورت رسول خدا برای این است که امت به او تاسی کنند

رسول‌خدا دستور داشت با امت مشاوره کند و می کرد تا برای همهٔ مسلمانان و بخصوص رهبران و اداره کنندگان کشورها سرمشق‌باشد .

یعنی هنگامی‌که ببینید رسول خدا (ص) با آن همه عقل ودرایت وعدم نیاز به‌آراء دیگران باز با اصحابش‌مشورت می کند می فهمند که هیچ کس از مشاوره بی‌نیاز نیست و در نتیجه میان همهٔ مسلمانان به‌ویژه رهبران کشور، مشورت و مشاوره در امور مرسوم می‌شود.

بنابراین مشاوره رسول خدا و امامان معصوم (ع) می‌تواندبمنظور یکی‌ازاین هدفهای دهگانهٔ یاد شده و مانند آن باشد ، نه برای‌جلوگیری از اشتباه خویش و یا استفاده از آراء مردم و رفع ناآگاهی خویش، زیرا آنان از خطا و اشتباه معصوم و مصون هستند و به همه چیز آگاهی کامل دارند [1]

کسانی که طالب آگاهی بیشتر از این راجع به شوری در اسلام باشند می‌توانند به کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله مراجعه فرمایند.

۱ــ کتاب شوری در قرآن و حدیث ص ۳۱ــ ۳۶ تالیف رضا استادی چاپ مسجد ارک تهران

د ـ شوراهای منحوس تاریخ اسلام

گفته شد که شورا در اسلام شرایط و ضوابطی است که باید رعایت شود در غیر اینصورت خود شورا منشاء فساد خواهد بود دلیل این مطلب در تاریخ اسلام نیز زیاد است. شوراهائی که بر اساس ضوابط اسلام تشکیل نشدند و براساس هوی و هوس تشکیل شدند آثار نحس و زیانباری از خود بیادگار گذاشتند. از جملهٔ این شوراهای منحوس" شورای کودتای سقیفه" است که بعداز پیغمبر (ص) برخلاف ضوابط اسلامی تشکیل شد و مسیر تاریخ اسلام منحرف ساخت. یکی دیگر از این شوراها نیز" شورای خلافت" است که بنا بوصیت عمر برای تعیین خلیفه تشکیل شد و علی (ع) نیز یکی از اعضاء اجباری آن شورا بود و این شورای ناحق موجب به خلافت رسیدن عثمان و تبدیل تدریجی خلافت به سلطنت بنی امیه و حاکمیت یافتن اشرار و فجاری مانند معاویه و یزید و مروان و دیگران گردید.

یکی دیگر از این شوراهای غیر اسلامی و منحوس تاریخ اسلام " شورای حکمیت جنگ صفین" است که تشکیل آن از طرف خوارج و نیروهای قشری و احمق سپاه امام علی بآنحضرت تحمیل شد. و اعضاء آن شورا عمروبن عاص و ابوموسی اشعری بودند.

امام با اساس تشکیل آن شورا مخالف بود و می گفت جنگ باید ادامه پیدا کند اما خوارج نپذیرفتند و گفتند اگر نپذیری ما با خود تو می جنگیم.

علی (ع) فرمود پس در این صورت عبدالله ابن عباس از طرف سپاه ما تعیین شود. باز خوارج نپذیرفتند و ابوموسی اشعری را تعیین نمودند. نتیجه آن گول خوردن ابوموسی از عمروبن عاص وتثبیت سیاسی معاویه گردید و جنگ نهروان نیز خود مولود طبیعی این شورای منحوس بود و . . .

هـ ـ فشرده سازی و نتیجه گیری

از تمام مطالب و سخنانیکه تا اینجا بیان گردید نتیجه می‌گیریم که :

۱ـ شورا در اسلام اصالت دارد و امور مسلمین حتی الامکـــان باید شورائی اداره شود .

۲ـ شورا در اسلام ضوابط خاصی دارد از جملهٔ آن ضوابط اعتقاد داشتن باحدیت خداوند ، عقل ، تجربه ، تقوی ، دوری از نفاق و سســت خردی و . . . می باشد .

۳ـ اگر ضوابط در شورا رعایت نشود ، شورا خود عامل رواج‌فساد خواهد بود .

۴ـ تاریخ اسلام و شوراهای نادرستی که تشکیل یافته اند دلیل این مطلب می‌باشند .

۵ ـ پس دراین‌عصر و زمان مسلمین نمیتوانند همراه مادیگرایان و مارکسیستها و هم پیمانانشان در یک شورا عضو شوند که موضـــوع آن رسیدگی بامور مسلمین است چنانکه با کاپیتالیستها نمیتوانند شوراکنند .

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

۱ــ قرآن مجید
۲ــ نهج البلاغه امام علی بن ابی‌طالب (ع)
۳ــ شرح لمعه ، شهید ثانی
۴ــ فقهُ الأمامِ الجعفرِ الصّادقِ (ع) استاد محمدجواد مغنیه
۵ ــ اَلخِلاف ، شیخ طوسی
۶ــ کَنزُالعِرفانِ فی فِقهِ القرآن ، شیخ جمال‌الدین مقداد سیوری
۷ــ وَسائِلُ الشّیعَه ، شیخ حر عاملی
۸ــ اُلنُظُم الاِسْلامیّه ، دکتر صُبحی صالِح
۹ــ مُعجمُ المُفهرَس محمدفوادعبدالباقی

اصول سیاست داخلی اسلام

(۷)

سبق و رمایه

الف ــ تعریف سبق و رمایه
ب ــ مدارک شرعی سبق و رمایه
ج ــ اسلحه‌وتاسیسات‌نظامی‌مسلمین درصدراسلا
د ــ نظام ارتش در اسلام
هـ ــ تباین حاکمیت نظامیان با آزادی مردم
و ــ بطانه

سبق و رنايد

. . . در جهانی که هنوز اصول یکتاپرستی و تعهد وعدالت حاکم نیست وارزشها درمحاصرهٔ تنگاتنگ ضد ارزشها می‌باشند ، مفاهیمی مانند " تجاوز " وتعدی و " ظلم " و غصب مصادیق گوناگون خارجی‌دارند . اینها همه مفاهیم ضد ارزش و باطل هستند . و قهرا در برابر این ضد ارزشها نهادهائی برای دفاع از موجودیت ارزشهای اصیل الهی و انسانی‌ضرورت پیدا می‌کند .

در اسلام اصالت ازآن مسالمت و صلح است . نابودی جنگ و ابزارهای قتالهٔ جنگی از آرزوهای تاریخی دیانت پاک اسلام است .

مراسم شکوهمند وآئین عبادی ـ سیاسی " حج " که در هر سال یکبار تشکیل می‌یابد و درآن میلیونها نفر از انسانها و مسلمین شرکت می‌کنند ، نمونهٔ یک‌جامعهٔ " ایده‌آل " اسلامی است . و تمرینی است‌برای تشکیل امت جهانی اسلام براساس اصول یکتاپرستی و انصاف و عدالت و قسط . یعنی اعمالی که حجاج در ضمن حج انجام می دهند به عنوان سمبل خطوط‌زندگی انسان مسلمان می‌باشند .

یکی از اعمال حرام مراسم حج " حمل سلاح " و " کشتن موجود زنده " در محدودهٔ حرم کعبه می‌باشد . آنجا " حرم امن " الهی است . و لذا نه باید اسلحه باخود حمل کرد و نه موجود زنده ای را درآن‌محدوده کشت .

این مسئله سمبل و گویای آنستکه خداوند می خواهد با نشر

اسلام و استقرار حاکمیت معنوی، سیاسی و اجتماعی آن در سطح جهانی تمام کرهٔ زمین را تبدیل به" حرم امن الهی" و اسلامی گرداند. جامعه‌ای که درآن تکیه بر سلاح افتخار نباشد بلکه جرم محسوب شود. و تکیه‌بر عقل، منطق، وحی و قانون جزء افتخارات باشد این آرمان اسلام است.

اما در جهانیکه قدرتها و طاغوتها با تکیه بر اسلحه و ابزار های قتالهٔ خود در زمین نهرهای خون جاری می سازند و شرک و کفر و ستم و تبعیض را حاکمیت می‌بخشند، دفاع از اصالت و کرامت و شرافت انسان به عنوان خلیفهٔ خدا در زمین یک تکلیف الهی است. وبرای‌ادای‌تکلیف واجبست که مقدمات آن نیز فراهم و تهیه شود. ضرورت تهیهٔ‌اسلحهٔ آموزش اسلحه و ابزارهای دفاعی و نظامی و جنگی برای نیروهای مومن به خدای یگانه و انساندوست و عدالت پرور از این بابت است.

برهمین اساس است که خداوند " حمل اسلحه" را در حرم کعبه ممنوع و حرام می کند اما تکیه بر اسلحه را در هنگام ایراد خطبه بر امام جمعه لازم می‌سازد. چونکه می‌خواهد این آلت رعب آور و قتاله‌در دست خائنان و بی شرافتان و ستمگران نباشد، بلکه وسیله تحدید آنان گردد. و لذا " آهن" را در کنار" کتاب" و" میزان" بمنظور" اقامهٔ قسط" بر انسانها نازل می‌کند.[1]

و لذا تشکیل‌ارتش و نیروهای مسلح به عنوان بازوی قدرتمند و مدافع نظام قسط برای حاکم شرع و فقیه اسلامی ضرورت دارد.

در فقه مدون اسلامی فصل و کتاب مستقل و جداگانه ای تحت عنوان" کتاب السبق والرمایه" موجود است‌که راجع به آموزشهای نظامی مسلمین و دولت اسلام و قراردادها و عقود و شرایط و مقررات مربوط باین موضوع بحث می‌کند.

۱ــ سورهٔ حدید آیهٔ ۲۴ مراجعه شود

در کتاب " سبق و رمایه" راجع به مسابقات مرکبها و سلاح های جنگی بحث می‌شود. و این تنها موردی است که دین اسلام پول به دست آمده از طریق" شرط‌بندی" را حلال می‌شمارد. و مانند قمار و... آن را باطل و سحت اعلام نکرده است.

و لذا فقهاء بیشتر روی بعد معاملاتی این مسئله مهم توجه کرده اند تا بعد آموزشی آن که هدف اصلی شارع مقدس اسلام می باشد.

به‌هرحال مسئله" سبق و رمایه" جزء اصول سیاست داخلی‌اسلام می‌باشد و دولت اسلام در این مورد وظیفهٔ بس مهمی دارد وبایدسیاست دفاعی‌خودرا برآن استوار سازد.

وزارت دفاع حکومت اسلامی باید براساس عنوان فقهی" سبق و رمایه" سیاست خودرا بر آموزش عمومی مسلمین و بسیج همگانی آنان استوار سازد. و از این طریق ارتش ایمانی چندین میلیون نفری رابه‌وجود آورد.

در این قسمت از مباحث فقه سیاسی، مسئلهٔ سبق و رمایه و مسائل همشکل و همگون آنرا بررسی خواهیم کرد. و با این مسئله فقهی بسیار ارزشمند و ضروری اما فراموش شده آشنا خواهیم شد.

عناوین کلی این بحث را می توان به صورت ذیل ترسیم کرده و مورد بحث و بررسی قرار داد

الف ــ تعریف سبق و رمایه.

ب ــ مدارک شرعی سبق و رمایه.

ج ــ اسلحه و تاسیسات نظامی مسلمین در صدر اسلام.

هـ ــ تباین حاکمیت نظامیان با آزادی مردم.

و ــ بطانه (اصول سیستم اطلاعاتی)

واکنون بحث و بررسی خودرا از قسمت اول شروع می‌کنیم

واژهٔ مرکب" سبق و رمایه" یک اصطلاح فقهی است و طبق‌معمول از یک معنای لغوی اخذ شده است. بنابراین این کلمه دارای دو معنـــا و مفهوم میباشد. یکی معنای لغوی و دیگری معنای فنی و اصطلاحی که همان تعریف سبق و رمایه است. و اینک ایندومعنارا بررسی می‌کنیم

۱ـ معنای لغوی

چنانکه گفته شد " سبق و رمایه" یک اصطلاح فقهی " مرکب"است و از دو کلمهٔ مستقل" سبق" و" رمایه" ترکیب یافته است. و هریـــک از ایندو در لغت دارای معنای ویژه ای می‌باشند.

" رمایه" ــ هموزن کنایه و اشاعه ــ از واژهٔ‌عربی " رمی" گرفتــه شده و رمی نیز به معنای تیراندازی است. و خود " رمایه" تمرین ومسابقه تیراندازی میان دو و یا چند نفر است که در آن شرط‌بندی کرده باشند.

" سبق" نیز در لغت دوگونه تلفظ دارد. یکی با سکون‌باءـ سبق بروزن کبک و سبز ــ و دیگری با فتحهٔ سین و باء و سکون قاف. ــ یعنــی سبق بروزن سبد ــ طبق تلفظ‌اول سبق بمعنای" مسابقه" بین دو یا چند نفر است و طبق معنای دوم منظور از سبق" آن مالی است که در مسابقــهٔ مرکبهای جنگی مانند اسب دوانی و... بعنوان شرط‌مسابقـــه پرداخت می‌شود" ۱

۱ــ فقه الامام جعفر الصادق ج ۴ ص ۲۳۴

دوگانه بودن تلفظ سبق باعث اختلاف نظر و فتوای فقهاء شده است. در حدیثی که این کلمهٔ " سبق " ذکر شده بعضی آنرا سبق (بروزن سبز) فرض کرده و برآن اساس هرگونه مسابقه در غیر موارد اسب دوانی و فیل و شتر و قاطر و... را جایز ندانسته اند.

اما عده‌ای نیز کلمهٔ سبق را براساس تلفظ دوم آن ـ یعنی سبق بروزن سبد ـ گرفته اند. و براین اساس تمام مسابقات را جایزدانسته اند مشروط براینکه" وجه شرط" یعنی آن مالی که برنده از بازنده می گیرد به عنوان" وعده" باشد و نه" شرط" [۲]

بهرحال این معنای دو کلمهٔ سبق و رمایه از نظر لغت عرب می باشد. و اما تعریف فقهی و معنای اصطلاحی آن از قرار ذیل است.

۲ـ معنای اصطلاحی

فقهاء اسلام با تعبیر های گوناگون و محتوای مشترکی " سبق و رمایه" را تعریف کرده‌اند.

صاحب‌کتاب " فقه‌الامام‌الجعفر الصادق " آنرا به‌اینصورت‌تعریف می‌کند

" سبق عبارت است از مسابقهٔ اسب دوانی و مشابه اسب‌دوانی "
" بمنظور شناخته شدن بهترین اسب دوان"
" رمایه نیز عبارت است از مسابقه تیراغدازی برای شناخته "
" شدن بهترین تیرانداز" [۲]

این یک تعریف از" سبق و رمایه" می باشد، و طبق ظاهر این تعریف سبق و رمایه فقط شامل تیراندازی و مسابقه اسب دوانی است و

۱ـ فقه الامام جعفر الصادق ج ۴ ص ۲۳۴

۲ـ همان مدرک ۲۳۳

شامل تمام مرکبهای جنگی نمی‌شود . اما نویسنده این کتاب (یعنی فقه الامام جعفرالصادق‌ع) و بیان کننده‌ٔ این تعریف درادامهٔ بحث ودنباله سخنان خود سبق و رمایه را شامل تمام مرکبهای دفاعی و جنگی و همهٔ اسلحه ها معرفی می‌کند . حتی مرکبها جنگی جدید الاختراع مانند تانک و هواپیما و . . . و سلاحهای تیراندازی نو ساخته مثل توپ را مشمول سبق و رمایه می‌داند [۲]

در میان تعارف فقهی شاید بتوان گفت که بهترین و جامع ترین تعریف متعلق به فقیه متبحر و شجاع شیعه" شهید ثانی" می باشد . شهید ثانی در تعریف سبق و رمایه چنین نوشته :

" *وَهُوَ عَقْدُ شُرِعَ لِفَایِدَةِ التَّمَرّنِ عَلَی مُباشَرَةِ النّضالِ وَالْأَسْتِعْدادِ* "
" *لِمُمارَسَةِ الْقِتالِ* " [۱]

یعنی سبق و رمایه یک عقد و شرط‌بندی شرعی است که به‌منظور تمرین و ورزیده شدن انسان در امر مبارزهٔ مسلحانه و جنگ ، بین‌اشخاص منعقد می‌گردد .

چنانکه از تعریف بالا نیز مفهوم می‌شود هدف اصلی از عقد سبق و رمایه "معامله" نیست ، بلکه آماده شدن مسلمین برای جهادوجنگ با دشمنان می‌باشد . و قبول بعد معامله ای آن از طرف شریعت اسلام به عنوان در نظر گرفتن یک جایزه می‌باشد . و لذا عنوان سبق و رمایه را باید بیشتر در بعد نظامی آن بحث کرد .

چنانکه خداوند در قرآن نیز نقل می کند پیغمبران گذشته نیز پیروان خودرا به برقرار ساختن" سبق و رمایه" تشویق می کرده اند و فرزندان حضرت یعقوب برنامهٔ ویژه‌ای دراین باره داشتند [۳]

۱ــ فقه الامام جعفر الصادق ج۴ ص ۲۳۵

۲ــ شرح لمعه الدمشقیه ج۲ ص ۲۲ ۳ــ قرآن سوره یوسف آیه۱۷

لازم به یادآوری است که این تعاریف متعلق به زمانهای گذشته است. زمانیکه از اسلحه‌ها و وسائل نظامی، دفاعی و تهاجمی ماشینی جدید هیچگونه خبری نبود. و آن زمان‌وسائل نظامی و جنگی و اسلحه‌و مرکبها منحصر تیراندازی و اسب و فیل و قاطر و شتر و... بوده است. و لذا در شریعت ما و فقه مدون ما اینها بعنوان نمونه و مصداق خارجی‌سبق و رمایه ذکر شده اند.

ولکن در زمان جدید با تفحص و کاوش در متون قرآنی و تفسیری و حدیثی و فقهی میتوان سبق و رمایه را با واژه ها و کلمات روز آشنا و عام‌تری تعریف کرد. تعریف شامل و عامی که خود تفسیری باشد بر " تعریف شهید ثانی" و آن تعریف جدیدتر بصورت ذیل است.

" مجموعهٔ برنامه های آموزش همگانی و عمومی اسلحه و ابزار "
" و آلات نظامی و مرکبهای جنگی و برقراری مسابقات و مانور"
" های نظامی جهت آمادگی رزمی عموم را سبق و رمایه "
" می‌نامند"

چنانکه همهٔ فقهاء گفته اند هزینهٔ این مسابقات و مانور هاراهم اشخاص حقیقی و هم اشخاص حقوقی و دولت می‌توانند بر عهده بگیرند و نظارت کنند.

امروزه مرکبهای جنگی علاوه بر اسب، فیل، قاطر و شتر شامل خودرو، موتور سیکلت، تانک، هلیکوپتر، هواپیماهای جنگی گوناگون، کشتی‌ها و زیر دریائیها و ناوها و... می‌شود.

و تیراندازی نیز شامل تمام وسائل دفاعی مانند انواع تفنگ و خمپاره انداز،موشکها و ضد هوائیها و توپخانه و... می‌گردد.

و همهٔ‌اینها تحت عنوان فقهی " سبق و رمایه" قرار می گیرند.
و نیز انواع ورزشهای مفید و مسابقه در خط نویسی و... مشمول عنوان فقهی سبق هستند. و این مطلب جدیدی نیست که ما مطرح بکنیم بلکه

فقهاء از قدیم آنرا گفته اند. و قاطبهٔ فقهاء بر این بوده اند که عنوان سبق شامل همهٔ اینهاست، منتهی با این تفاوت که در غیر موارد تعیین شده آنرا بصورت یک " عقدی که بعنوان معامله پرداخت پول مشروط در مسابقه را الزامی کند " نمی دانسته اند.

از فقهاء اهل سنت " شافعی " و ابوالعباس مسابقه با کشتی را مشمول " سبق " می‌دانند [۱]

از علماء بزرگ شیعه شهید ثانی می‌گوید

" ... مسابقه دو، کشتی گیری، کشتی‌رانی و مسابقه باپرندگان "
" و مسابقه درپرتاب سنگ‌و وزنه برداری بدون شرط‌کردن سبق "
" بر وزن سبد یعنی پولی که در سبق و رمایه به شخص برنده "
" پرداخت می‌شود) حرام نیست... چون هدف صحیحی بر "
" آنها بار است و ... " [۲]

صاحب کتاب فقه الامام الجعفر الصادق نیز در این باره چنین نوشته است

" ... اکنون که در جنگ ها دشمنان از چیزهائی مثل اسب و "
" تیر و کمان استفاده نمی‌کنند، آیا سبق و رمایه شامل اسلحه‌و "
" ابزارهای جنگی جدیدی مانند تفنگ، خودروها و مشابه "
" اینها می‌گردد یانه؟ "
" پاسخ این سئوال این است که. بلی سبق و رمایه سلاحهای "
" نوظهور را در بر می‌گیرد چون سخن خداوند در قرآن که "
" می‌فرماید *وَأَعِدُّوا لَهُم مَااستطعتم مِن قُوَّةٍ وَ مِن رِبَاطِ الْخَيل* "

۱ـ الخلاف شیخ طوسی ج ۳ ص ۲۷۲ چاپ جدید

۲ـ شرح لمعه ج ۲ ص ۲۳

" تُرهِبُونَ بِهِ عَدُوَّاللهِ و عَدُوَّكُم ۶۰انفال ــ يعنى هرچه نيــرو "
" داريد و در توانتان هست براى ارعاب دشمنان‌خداوخودتان "
" آماده سازيد مانند . . .ــ عموميت دارد و شامل هر " قــوه‌و "
" نيروئى " مى‌شود كه بتوان با آن دشمن را ارعاب كرد و جلو "
" دشمن در صورتى از ما حساب مى برد كه مسلح باسلحه خود "
" او يا بهتر از اسلحهٔ او باشيم . "
" به عبارت ديگر اعتبار با حافر ، خــف و نصل نيست بلكــه "
" اعتبار با اسلحه متداول در هر زمان است . و اين سه نوع‌در "
" در عصر پيامبر عظيم الشان رواج داشته و لذا آنحضرت آنها "
" را بعنوان نمونه ذكر كرده است . و اين سخن ما اجتهاد در "
" مقابل نص نيست . بلكه اين همان برداشت و اجتهاد درست "
" است و اين تفسير نص است . و مشابه آن حديثى است كــه "
" مى‌گويد حيوان را به جز با آهن و حديد نمى توان تزكيــه و "
" پاک گردانيدــ لازكات الا بالحديدــ كه منظور از حديد فلــز "
" سفت است چه آهن باشد و چه فلزات ديگر مانند پولاد ،مس "
" و . . . اينطور نيست كه اگر حيوانى را با چاقوى مسى ســـر "
" بريدند حرام و ميته باشد و خوردن گوشتش جايز نباشد . من "
" گمان نمى كنم كسى چنين اعتقادى داشته باشد . "
" بنابراين اجتهاد در تفسير نص جايز است ، مانند تفسيــر "
" حديد بفلز و جسم سخت و سفت . ولكن اجتهاد در مقابــل "
" نص حرام است ، مانند حلال شمردن مردار و ميته بدون‌ذبح "
" و سر بريدن آن "[1]

اين استدلال استاد محمد جواد مغنيه بر جواز شمول سبق‌ورمايه

۱ــ فقه‌الامام جعفرالصادق ج۴ ص۲۳۶ چاپ بيروت

بر سلاحهای نظامی جدید الاختراع بود که ملاحظه فرمودید. نظر شهید ثانی را نیز اندکی قبل ملاحظه کردید. مطلب دیگر این است که امـــام المحققین میرزامحمدحسن نجفی (صاحب جواهر) نیز بر جواز مسابقه در موارد گوناگون مفید و خوب معتقد می‌باشد و برآن استدلال کرده است. او می‌گوید

" ... انجام مسابقات در غیر موارد منصوص اگر به صورت‌عقد "
" نباشدجایزاست. چون اصالت باجواز است و نیز به دلیـل "
" سیره و روش ائمه معصومین و سیرهٔ مستمر عوام " متشرعه) و "
" و علماء در بلاد و زمانهای مختلف. چون امام حسن و امام "
" حسین (ع) با هم مسابقهٔ‌کشتی می‌گذاشتند و نیز با هـــم "
" مسابقه خط نویسی می گذاشتند و ... "
" بلکه‌هیچ بعید نیست که در چنین مسابقاتی پرداخت و اخذ "
" عوض به‌صورت وعده (و نه به‌صورت عقد " جایزباشدو ... " ۱

نتیجه کلی که از تمام این سخنان و نقل قول ها می توان گرفت همان مطلبی است که قبلا گفته شد. وآن عدم انحصار سبق و رمایه در مرکبها و سلاحهای قدیمی و شمول آن بر مرکبهای جنگی جدید ماشینی و اسلحه های نوظهور این عصر می‌باشد.

و لذا پس از این مقدمات یکبار دیگر بهترین تعریف سبق ورمایه را از نظرتان می گذرانیم.

" مجموعهٔ‌برنامه های آموزش همگانی و عمومی اسلحه و ابزار "
" آلات نظامی و مرکبهای جنگی و برقراری مسابقات‌ومانورهای "
" نظامی جهت آمادگی رزمی عموم را سبق و رمایه می نامند. "
" در رابطه با هرچه عمیق تر آشنا شدن با چگونگی سبق‌ورمایه "

۱ــ همان‌مدرک ص ۲۳۵

اکنون‌برخی از شرایط‌آنرا نیز ذکر می‌کنیم .

۲ــ شرایط سبق و رمایه

در صحت سبق و رمایه (بروزن سبزو کنایه) به عنوان‌یک‌قرارداد و معامله شرعی میان مسابقه دهندگان چند چیز شرط‌است

الف ــ عقد . طرفین مسابقه را اصطلاحا " متسابقین" می‌نامند و شخص برنده نیز" سابق" نامیده می‌شود . متسابقین‌باید عقد (به صورت ایجاب و قبول) اجراء کنند .

ب ــ سبق . در مسابقه باید پولی و یا جنسی تعیین شود که بعد ازاتمام مسابقه متعلق به برنده شود . این پول و یا جنس‌را در اسب دوانی ، فیل و قاطر و . . . و تیراندازی باید به عنوان" عوض شرعی" شرداخت کرد و در اسلحه ها و وسائل نظامی جدید ساخت به عنوان " وعده" .

این عوض شرعی و وعده که به صورت نقد و پول و یا جنس‌است اصطلاحا " سبق" (بروزن سبد)نامیده‌می‌شود .

" سبق" راهم از بیت المال می‌توان تعیین کرد و هم از اموال شخصی . و نیز جایز است که سبق به صورت‌نقد و یا دین باشد .

ج ــ عقل و بلوغ . دو شرط دیگر عبارتند از عاقل و بالغ بودن متسابقین . بدون عقل و بلوغ درست نیست . و منظور ازمتسابقین‌دوطرف شرکت کننده در مسابقه می‌باشد .

د ــ تراضی . شرط دیگرتراضی ،رضایت‌کامل طرفین مسابقه‌دهنده برای شرکت در مسابقه می‌باشد و این تراضی باید حاصل شود و بدون آن عقد سبق و رمایه باطل است .

هــ تعیین مسافت . مسافتی که قرار است در مسابقه طی شود و پیموده گردد و یا درآن مسافت تیرها بهدف بخورند باید معین شود .

بدون تعیین مسافت سبق و رمایه باطل می‌شود .

و ـ **تعیین تعداد** . در مسابقه تیراندازی‌تعداد تیرها باید‌تعیین شود که متسابقین هرکدام می‌توانند چند عدد تیر بزنند و نیز تعـــداد تیرهائیکه باید بهدف بخورد و همچنین کیفیت اصابت تیرها به هـــدف باید تعیین شود .

ز ـ **داور** . گروهی از فقهاء وجود او را واجب دانسته اند . و آن کسی است که در مسائل یاد شده خبره و صاحبنظر باشد و در مورد برنده و یا بازنده بودن طرفین مسابقه حکم و داوری کند . فقهاء اورا اصطلاحـا " محلل" می‌نامند .همچنین آنرا حکم (بروزن عجم) نیز می‌نامند [1]

پس تا اینجا تعریف فقهی و لغوی " سبق و رمایه" و نیز شرایــط صحت انعقاد آن روشن گردید . و لذا اکنون می پردازیم % ببررسی‌مدارک آن .

۱ـ در بحث شرایط از شرح لمعه ج ۲ ص ۲۳ـ ۲۵ و فقه الامام جعفرالصادق ج۴ ص ۲۳۷؟ استفاده‌شده‌است

سبق و رمایه عمل و شرط بندی و قراردادی است مشروع و همه‌ٔ فقهاء شیعه و سنی و محدثین آنها آنرا در کتب شان مورد گفتگو و بحث و بررسی قرار داده اند.

مقداد سیوری یکی از فقهاء قرن نهم در این باره می گوید " درمشروعیت سبق و رمایه مصلحت مهمی نهفته است و آن " "همان آمادگی رزمی برای دفاع و جنگ در مقابل کفار برای " " عزت اسلام می‌باشد. اگر نباشد این مصالح مهم این عین " " رهان و قمار است که در شریعت حرام است و..." [1]

در مورد تشریع سبق و رمایه اسناد و مدارک قرآنی و حدیثی وجود دارد. واینک با هر دو دسته آشنا خواهیم شد

۱ــ آیات

ــ وَاعِدّوا لَهُم ما استطعتم مِن قوه وَ مِن رِباطِ الخیلِ و... [2]

یعنی ای مومنان! شما در مقام مبارزه با آنها (یعنی دشمنان دین) خودرا مهیا کنید و" تا آن حد که بتوانید " از آذوقه و آلات‌جنگی و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم‌سازید و برقوم دیگری که شما بر دشمنی آنان‌مطلع نیستید و خدا بآنها آگاهست نیز مهیا باشید و...

این آیه از جمله مدارک شرعیت سبق و رمایه می باشد. خداوند در این آیه" تسلیح و تجهیز" را تا آن اندازه که بتوانند بمسلمین فرمان داده است. تهیهٔ نیرو و" قوه" که درآیه بآن امر شده جملهٔ‌بسیاروسیع و عامی است که تمام ابزار و آلات جنگی و آموزش نیروی انسانی را در بر

۱ــ کنزالعرفان ج۲ ص ۸۰

۲ــ سوره انفال آیهٔ ۶۰

می‌گیرد.

صاحب کنزالعرفان و کتاب فقه الامام الجعفر الصادق (ع) به این آیه استناد کرده و مشروعیت سبق و رمایه را از آن استفاده کرده‌اند.

ـ ... فَما أَوجَفتُمْ عَلَیهِ مِنْ خَیلٍ وَلا رِکابٍ و...[۱]

... پس آنچه که شما مسلمانان با تاختن مرکوب و اسب و استر به عنوان غنیمت نگرفته اید متعلق به پیامبر خداست و...

این آیه در مورد طایفهٔ یهودی بنی النضیر نازل شده که بدون جنگ مسلحانه تسلیم مسلمین شده بودند.

صاحب کنزالعرفان در باب مشروعیت سبق و رمایه بآن استدلال کرده است.[۲]

بطور مفهومی میتوان از این آیه منظور نظر بودن سبق و رمایه را فهمید چون همانگونه که صاحب کنزالعرفان نیز گفته "اوجفتم" از کلمهٔ "وجیف" گرفته شده و به معنای "سرعت سیر" می باشد[۱] و خداوند برای اسب دوانی و سرعت حرکت آن نقشی قائل شده است.

ـ ... قالُوا یا أَبانا إِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ وَتَرَکنا یُوسُفَ عِندَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئبُ و...[۲]

(برادران یوسف در توجیه اینکه یوسف را گرگ خورده به حضرت یعقوب چنین) گفتند

ما برای مسابقه تیراندازی و اسب دوانی به صحرا رفتیم و یوسف را در کنار کالاهای خود گذاردیم و اورا گرگ خورد و...

این آیه از برقراری و مشروعیت سبق و رمایه در زمان حضـــرت

۱ـ سورهٔ حشر آیهٔ ۶
۲ـ ج ۲ ص ۸۱
۳ـ کنزالعرفان ج۲ ص ۸۱ چاپ جدید تهران

یعقوب خبر می‌دهد . و چنین‌مسابقاتی جزء شریعت آسمانی آن زمان بوده و در شریعت اسلام نیز" نسخ" نشده و بقوت‌خود باقی است .
عدم نسخ آیهٔ فوق مورد تایید فقهاء اسلام و شیعه می باشد .
شیخ‌جمال‌الدین مقدادبن‌عبدالله سیوری بعدم نسخ آن‌استدلال کرده است . [۱]

۲ـ روایـــــات

علاوه بر آیات یاد شده در منابع و متون حدیثی‌روایاتی‌ازپیغمبر اسلام (ص) و ائمه معصومین درباب سبق و رمایه وارد شده که برخی‌ازآنـها را اکنون ملاحظه خواهید کرد .
ـ احادیث و اخبار متعددی به ما رسیده که طبق‌آنـها‌معلوم میشود پیامبرعظیم‌الشان‌شخصا درمسابقات اسب‌دوانی ، شتر دوانی و تیراندازی شرکت می‌جسته است . چنانکه آنحضرت با یک عرب بادیه‌نشین مسابقـــه داد [۲]
و همچنین آنحضرت با اسامه بن‌زید در یک مسابقه شرکت کرد [۳]
در وسائل الشیعه اخبار زیادی راجع به اسب دوانی حضرت رسول اللـــه (ص) وجود دارد و ما اینها را به عنوان نمونه ذکر کردیم .
ـ شخصی بنام " ابن زادان" طی نامه ای از حضرت ابوجعفـــر ثانی علیه‌السلام پرسید شخصی دنبال صید می دود اما منظورش صیـد نیست ، بلکه کسب صحت و سلامت بدن است آیا این چگونه است ؟
حضرت پاسخ داد دو اشکالی ندارد مگر برای لهو و بیهودگـی‌باشد [۴]

۱ـ سوره یوسف آیه ۱۷
۲ـ کنزالعرفان فی فقه‌القرآن ج۲ ص ۸۱
۳ـ وسائل الشیعه ج۱۳ ص ۳۴۹ حدیث ۵
۴ـ همان مدرک ص ۳۴۷ حدیث ۶

ــ پیامبر اسلام (ص) فرمود
بازی برمومن شایسته نیست مگر در سه مورد
۱ــ بازی درجهت تادیب مرکب (اسب) ۲ــ تیراندازی‌تمرینی ،
۳ــ ملاعبه با همسر خویش، اینها حق هستند [1]
ــ از امام صادق (ع) روایت شده :
فرشتگان از صحنهء شرط‌بندی و قمار بازی می گریزند و صاحب آنرا لعن و نفرین می‌کنند مگر در چند مورد :
۱ــ مسابقهٔ حیوان سم دار (حافر) ۲ــ مسابقه با شتر (خف)
۳ــ مسابقه تیراندازی (ریش) ۴ــ مسابقه با سلاح تیغه دار (نصل) .
پیامبر اسلام (ص) با اسامه بن زید مسابقه بر قرار ساخت و اسب دوانی کرد . [2]

اینها نمونه هائی از سخن و سیرهٔ پیغمبر (ص) و امامان معصوم در رابطه با سبق و رمایه می‌باشد .
مشتاقان تفصیل بیشتر میتوانند بمنابع و متون اصلی مانند وسائل الشیعه و دیگر کتب حدیثی مراجعه نمایند .

۱ــ وسائل الشیعه ج۱۳ ص ۳۴۷ حدیث ۵
۲ــ همان مدرک ص ۳۴۷ حدیث ۶

ج ـ اسلحه و تاسیسات نظامی مسلمین در صدر اسلام

مسلمانان در گذشته در فنون دفاعی نسبت به آن زمان پیشرفت فوق العاده ای داشتند و در عصر خود پیشرفته ترین "نیرو" بودند و در صنایع دفاعی و نظامی ابتکارات و اختراعات زیادی داشتند.

پیشرفت دفاعی ونظامی مسلمانان هم در تئوری بود و هم در عمل و معرکه جهاد و هم در صنایع و اکتشافات و اختراعات نظامی. و اکنون با برخی از اسلحه و تاسیسات نظامی مورد استفادهٔ مسلمین‌درصدر تاریخ اسلام آشنا می‌شویم.

۱ـ "سلاحها و تاسیسات دفاعی"

مسلمانان با اسلحه های دفاعی گوناگون آشنائی داشتند و در آموزش و مسابقهٔ آموزشی آنها می‌کوشیدند.

و همچنین تاسیسات دفاعی مختلفی را می شناختند. اکنون با برخی از آن تاسیسات و اسلحه ها آشنائی پیدا خواهیم کرد.

الف ـ زره تن پوش (دِرع)

یکی از سلاحهای دفاعی "درع" یا زره بود که مسلمانها از آن استفاده می‌کردند.

و آن پیراهن مانندی بود که از حلقه های مخصوص فلزی‌میبافتند مسلمانان این وسیلهٔ دفاعی را "سابغه" نیز می‌نامیدند.

زره تن پوش (درع) سرتاسر بدن را تا میانهٔ ساق پامیپوشانید. و قسمت خاصی بنام "مغفر" داشت که صورت انسان را می پوشانید. ونیز

قسمت بیضی شکل (خود) داشت که سر و پشت گردن را حفاظت می‌کرد . این زره تن پوش در مقابل ضربات شمشیر و اصابت تیرهای دشمن محافظ و پوشش دفاعی جالبی بود .

برخی اوقات درع را کوتاه می‌ساختند و تا بالای زانوان جنگجو بیشتر نمی‌رسید . در این صورت آنرا " بتراء " می‌نامیدند .

و همچنین درع انواع و اقسام دیگری داشت که به نامهای " غَلائِل " ، " مُوضُونَه " ، " مُفرَدِه " و " مُضاعَفَه " شناخته می‌شدند .

پهلوانان اصیل و شجاعان جنگجو معمولا از پوشیدن چنین زره فولادینی پرهیز می‌کردند و آنرا عار یک جنگجو می‌دانستند . وبدینوسیله می‌خواستند بدشمن خود نشان دهند که از مرگ در راه حق نمی ترسند .

علی بن ابیطالب (ع) چنین روشی داشت . آنحضرت از زرهی استفاده می کرد که قسمت پشت سر را نمی پوشانید ، فقط قسمت جلو را می پوشانید و می فرمود " آنگاه‌که‌دشمن‌بتواندازپشت سر به انسان‌هجوم کند هیچ چیزی فائده نخواهد داشت " منظورش این بود که جنگجوی واقعی هرگز پشت بدشمن نمی‌کند .

برخی از رزمندگان نیز از هیچ زره تن پوشی استفاده نمی کردند " ضرار بن ازور " از جملهٔ آنها بود .

مسلمانان در جنگها تیپ ویژه ای داشتند که " زره پوشان " و یا " دارعین " نامیده می‌شدند و در جنگها تیپ زره پوشان و دارعین در جبههٔ مقدم قرار می گرفتند .

" زره تن پوش " اهمیت نظامی زیادی در میان مسلمانان داشت و آنرا ببهای گزافی نیز حاضر بودند تهیه کنند .

پیامبر اسلام (ص) در جنگ حنین از شخصی بنام " صفوان ابن امیه " تعداد صد " زره تن پوش ــ دِرْع ــ " با اسلحه های دیگر معاوضه‌کرد تا بتواند " تیپ زره پوشان " را تکمیل کند .

حضرت داود (ع) نیز زره باف بوده‌است.

مطالعه این حقایق تاریخی‌نشان می‌دهد که رهبران اسلام به مسئلهء اسلحه و دفاع چقدر اهمیت می داده اند و ما نیز باید از آنان سرمشق بگیریم.

ب ــ سپر

یکی دیگر از وسائل دفاعی مسلمین سپر بود. آنرا از چوبهای سفت و سخت درست می کردند و با چرم های کلفت می پوشانیدند ودر جنگ تن بتن حمایل خود می کردند. برخی اوقات بیرون آنرا با میخهای تیز می‌پوشانیدند. سپر اشکال و فرمانهای گوناگونی داشت. در دنیای کنونی‌نیزدرجنگهای تن‌بتن و خیابانی از سپراستفاده‌می‌شود.

ج ــ حصن و قلعه

مسلمانان تاسیسات دفاع شهری ویژه ای داشتند که حصن‌یا قلعه نامیده می‌شدند. مسلمین قلعه سازی را از دیگران یاد گرفتند وآنرا از حالت ابتدائی رشد داده و کامل گردانیدند.

مسلمانان‌ازاوایل دوران بنی عباس برجهای دیده بانی‌ونگهبانی ویژه‌ای نیز روی حصارها و حصون خود می‌ساختند. مثلا وقتی شهربغداد ساخته میشد دستور دادند که آنرا دایره‌ای و مدور بسازند و در اطرافش دو حصار و قلعهء بزرگ توی در توی کشیدند. بلندی دیوار حصار داخلی ۳۵ ذراع بود [1]. و در بالای آن برجهای دیده بانی متعددی وجود داشتند که هریک از آنها پنج ذراع ارتفاع داشتند و این برجها صد در صد مسلط باطراف شهر بودند.

۱ــ یک ذراع اندازهء دست انسان از آرنج تا سرانگشتان است.
(فرهنگ عمید)

عرض و پهنای دیوار حصن و قلعه داخلی ۲۰ دراع بودنـــد. فیمابین حصار داخلی و حصار بیرونی بطور مدور زمینی بعرض شصت‌ذرع قرار داشت. بنظر می رسید که آن را برای روزی که ممکن است شهـــر محاصره شود در نظر گرفته بودند که آنجا را کشت و کار کنند و غـــذای اهالی شهر را تامین نمایند.

چنین حصن و قلعه ای در آن زمان بهترین وسیلهٔ دفاع شهری بود و جالبتر از آن طرحی به‌نظر نمی‌رسد.

د ـ حفر خندق

حفر و کندن خندق نیز از جمله وسایل و شیوه های دفاع شهری بود که مسلمانان آنرا بکار می گرفتند و بویژه در جنگ احزاب (جنـــگ خندق) . پیامبر اسلام (ص) به پیشنهاد سلمان فارسی دورادور شهـــر مدینه راخندق کند. پیامبر هر دستهٔ ده نفری را مامور کندن چهل‌دراع خندق کرده بود که سهم هریک‌نفر چهار ذراع می‌شد. و جمعا سه هزارنفر مامور حفر خندق شده بودند. البته شخص پیامبر نیز یک سهم برای خود گرفته بود.

طبق محاسبه معلوم می‌شود که طول آن خندق دوازده هـــزار ذراع بوده است.

واژهٔ خندق از زبان فارسی وارد عربی شده و اصل فارســـی‌آن " کنده" بوده است و بوسیلهٔ صحابی بزرگ سلمان فارسی وارد فرهنـــگ نظامی مسلمین گردید.

مسلمانها بمرور زمان صنعت حفر خندق را تکامل بخشیدنـــد. و خندقهای آبی از ابتکارات مسلمین است. که خندق را می کندند وآن را پراز آب می‌کردند. و برخی وقتها برای محاصرهٔ نظامی دشمن خندقـــی دور خندق دشمن می‌کندند تا اورا وادار به تسلیم کنند.

همچنین مسلمانان اطراف برخی شهرها خندق دائمی کنده بودند
از جالبترین شیوه ها یکی این بود که در اطراف خندق ها میخ هـای سه
شاخهٔ ویژه ای درخاک فرو می کردند تا شترها ، فیلها و پیاده نظـــام
نتواند پیشروی کند .

هـ ـ حسک شائک

چنانکه گفته شد از ابتکارات صنعتی و دفاعی مسلمیـن ساختن
چیزی بود که " حسک شائک " نام داشت (بروزن حسد فاسد) .
مسلمانان ابتداء آنرا از خارهای بلند و تیر مغیلان درســـت
می کردند . و به تدریج آنرا از آهن و فلزات تهیه نمودند .
حسک شائک سه شاخهٔ بلند آهنی تیز داشت که دو شاخهٔ آن را
در زمین فرو می کردند و یک شاخش رو ببالا بود ، دشمن پیاده ویا سواره
وقتی به آن منطقه می‌رسید که پوشش حسک شائک داشت و حسک شائـــک
گذاری شده بود خود و مرکبش از ناحیهٔ پا مجروح می‌شدند .
مسلمانان معمولا آنرا در مناطق اطراف خندقها کار می‌گذاشتند ،
" حسک شائک " را میتوان مرحلهٔ سادهٔ " مین " تلقی کرد . چون شیـوهٔ
کارگذاری و استفادهٔ هر دو عین هم می باشد .
روی این مشابهت می‌توان مسلمانان را اولین مخترع " میــن "
دانست . البته صنعت " مین " امروزه ترقی بسیار کرده و مینهای ضد نفر و
ضد تانک ساخته شده است . و از مهمترین وسائل دفاعی نیروهای زمینـی
به‌شمار می‌رود .
اینها اسلحه ها و شیوه های دفاعی مسلمین بود که ذکر گردید .
و اکنون سلاحهای تهاجمی و جنگی مورد استفادهٔ مسلمانان سابـــق و
ارتشهای اسلامی سابق را خواهیم شناخت .

۲ــ سلاحها و شیوه های تهاجمی

مسلمانان در شیوهٔ تهاجمی و جنگ و کشف و اختراع و یا تکمیل سلاحهای تهاجمی نیز پیشرفتهای جالب توجهی داشتند . اینک با برخی از آنها آشنا میشویم .

الف ــ شمشیـــــر

یکی از اسلحه های تهاجمی مسلمانان (مثل سایرین امم) شمشیر بوده است . اعراب بویژه مهارت خاصی در بکار بردن آن داشتنـــــد و ادبیات و اشعار عرب پراز چنین مفاهیم و توصیفهائی میباشد .

شمشیر در اشکال مختلفی ساخته میشد . و بهترین هدیه به یک مرد محسوب میگشت .

پیامبر(ص) در حدیثی فرموده‌است

" اَلجَنَّهُ تَحتَ ظِلالِ السُّیُوفِ"

یعنی بهشت در گرو و سایهٔ شمشیرهاست .

معروفترین شمشیر در تاریخ نظامی مسلمین " ذوالفقار" نـــام داشت که متعلق باامام علی بن ابی طالب علیه السلام بود . باو نیـــز پیامبر اسلام هدیه کرده‌بود .

ذوالفقار در فرهنگ مسلمین سمبل شجاعت و قدرت می باشد .

ب ــ نیزه

نیزه نیز از جمله اسلحه های تهاجمی است که مسلمانـان از آن استفاده می کرده اند . ابتداء نیزه را از چوب های سفت و سخت درســت میکردند و بعدها از آهن استفاده میشد .

در طول زمان صنعت نیزه سازی تکامل پیدا کرد و مسلمانهانوعی

ازنیزه‌هاراساختند که سرش تیز و گرز مانند بود و از آن برای سوراخ‌کردن دیوار حصارها و قلعه های دشمن استفاده می‌کردند .

پیامبر اسلام (ص) مسلمانان را به آموزش و تمرین و مسابقه نیزه تشویق می‌کرد . این حدیث بآنحضرت منسوب است که فرمود " جُعِلَ رِزْقِي تَحْتَ ظِلِّ رُمْحِي " یعنی روزی من در سایهٔ نیزه من است . و شاید منظورش از آن صید و شکار حیوانات باشد .

بمرور زمان صنعت نیزه سازی و حرفهٔ بکار بردن آن پیشرفت زیادی کرد . بطوری که مسلمانان برای استعمال آن شیوه های مختلفی مثل شیوهٔ رومی ، شیوهٔ فارسی و شیوهٔ حجازی قائل بودند .

ج ـ تیراندازی

یکی از سلاحها و شیوه های تهاجمی مسلمین مثل دیگران تیر اندازی بود . مسلمانها به این اسلحه اهمیت فوق العاده‌ای‌قائل‌بودند و تک تیراندازان مسلمانها در جنگها وغزوات نقش مهمی‌بعهده‌داشته‌اند .

تیراندازی با سلاحهای ابتدائی بنام " قوس و کمان " و " نشاب " صورت می گرفت .

این اسلحه ها را از چوب کوهی بسیار سفتی می ساختند . در منابع اسلامی احادیث زیادی راجع به آموزش‌تیراندازی و مسابقه واهمیت آن وارد شده است .

در حدیثی از پیامبر اسلام وارد شده که منظور از " قوّه " درآیهٔ " وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و . . . " ، تیر اندازی می‌باشد . [1]

سبق و رمایه یکی از کتب و عناوین مهم فقهی است . و فقهاء

۱ـ وسائل الشیعه ج۱۳ ص ۳۴۸ (کتاب السبق والرمایه)

بحثهای مفصلی کرده اند . لفظ رمایه بمعنای تیراندازی است . و مسابقات تیراندازی در صدر اسلام بسیار رواج داشته است .

د ــ منجنیــــق

یکی از سلاحهای مرسوم و مورد استفادهٔ مسلمین منجنیق بود . منجنیق جزء سلاحهای سنگین محسوب می‌شد . و کارآئی زیادی در جنگها و گشودن قلعه ها داشت .

منجنیق را طوری ساخته بودند که جعبه هارا پراز سنگ‌ها و آهن و سرب می‌کردند و بمواضع دشمن پرتاب می‌کردند . در فتح حصاروقلعه‌ها مخصوصا از آن استفاده می‌شد . از طریق عامه روایت شده که پیامبراسلام در فتح شهر طائف از منجنیق استفاده کرد [۱]

در منابع شیعی نیز بجواز استعمال آن در جنگها تصریح شـــده است [۲]

اول از منجنیق برای پرتاب سنگ و آهن و سرب استفاده‌میکردند ولی بعدها برای پرتاب آتش نیز از آن استفاده می‌شد .

این‌مرحله از تاریخ تکاملی منجنیق منشاء اختراع خمپاره‌اندازها و موشکهای دوربرد در عصر جدید گردید .

قدیم در بخش شرقی " جبل سوار " در سرزمین بلقاء شهر بزرگی بود بنام " جرش " بروزن حبش که درآنجا منجنیق می‌ساختند .

هــ دبابه

مسلمانان از وسیله و سلاح سنگین و جمعی‌ویژه ای نیز استفــاده

۱ــ اَلنُّظُمُ الأَسلامیّه نَشأَتُها وَ تَطَوّرُها ص ۵۰۸ ، صبحی صالح

۲ــ وسائل الشیعه ج۱۱ ص ۴۶ حدیث ۲ چاپ بیروت

می‌کردند که نام آن " دَبّابه " ــ بروزن سَبّابه ــ بود .

دبابه نام دیگری نیز داشت و آن " ضبر " بود که جمعش می شود " ضبور " .

دبابه از کلمهٔ " دب " مشتق شده است که بمعنای نرمی میباشد .

دبابه اطاقکی بسیار محکم و محفوظ متحرک بود که حدوددوازده نفر درآن جا می‌گرفتند و بسوی مواضع و قلعه های دشمن پیش می رفتند . تیر و شمشیر باین سادگی درآن اثر نمی‌کرد .

دبابه دارای سوراخ ها و پنجره های مخصوصی بود که ازآن‌طریق امر دیده‌بانی نیز صورت می‌گرفت .

چون دبابه دستگاهی‌بود که بنرمی و تقریبا نامحسوس بسوی‌قلعه دشمن پیش می‌رفت و از نزدیک رزمندگان درون آن اقدام به تخریب و انهدام دیوارهای قلعه می‌نمودند . به این دلیل آنرا " دبابه " نامیدند . چون چنانکه گفته شد دبابه از کلمهٔ عربی دب گرفته شده که به معنای " نرمی " می‌باشد .

امروزه عربها تانک را دبابه می‌نامند . چون تانک و زره پوش در واقع تکامل یافتهٔ همان ضبر و دبابه قدیمی است . با این‌تفاوت که‌دبابه و تانک امروزی بوسیله موتور و ماشین حرکت می‌کند ، ولی دبابه‌های‌آنروز بوسیلهٔ نیروی انسان بحرکت می‌آمدند .

دبابه ها مجهز به نردبامهای جالبی بودند که رزمندگان توسط آنها از دیوارهای حصار بالا میرفتند و تک تیراندازان دشمن را فراری می‌دادند و زمینهٔ انهدام دیوار قلعه را با آسوده خاطری فراهم می‌آوردند .

کمی تعمق در تاریخ علوم و فنون نظامی مسلمین انسان را دچار شگفتی می کند که چه میزان پیشرفت داشته اند . این پیشرفتها ریشه‌در تعلیمات نظامی‌اسلام مانند سبق و رمایه دارد . و واجباتی مثل جهاد و

رباطه محرک و عامل معنوی این پیشرفتهای شگفت محسوب می‌شوند.

چون یک مسلمان در اثر اعتقاد به ضرورت مرابطه و حفظ مرز ها و نیز ضرورت مبارزه با ستمگران همیشه در فکر آموزش و پیشرفت در فنون جنگی و دفاعی است.

و ـ رَأْسُ الکَبْش

اسلحهٔ سنگین وجمعی دیگری بنام "راس‌الکبش" نیز مورداستفاده مسلمانان در جنگها بوده است.

راس الکبش اسلحهٔ چرخدار انهدامی مهیبی بود که‌ازآن‌درحمله بحصارها و قلعه‌ها استفاده می‌کردند.

راس بروزن قبر بمعنای سر می‌باشد و کبش نیز بروزن کفش‌بمعنای قوچ بزرگ و چهار سالهٔ‌شاخدار است.

پس راس الکبش در لغت یعنی" سر قوچ" وجه تسمیهٔ آن اسلحه باین نام این بوده است که آن میلهٔ ویژه ای داشته شبیه سر شاخدار قوچها که بواسطهٔ آن میله دیوار قلعهٔ دشمن را سوراخ می کردند و نقب می زدند.

" راس الکبش" دستگاهی بود که در داخل آن چند نفر جنگجو جای می‌گرفتند و از داخل آن عمل انهدامی و تخریبی ضد قلعهٔ خود را انجام می‌دادند.

بنابراین مسلمانان سه سلاح مهم جمعی تهاجمی داشتندبنامهای ۱ـ منجنیق ۲ـ دبابه و ضبور ۳ـ راس الکبش. و از اینها در فتح استحکامات نظامی و حصارهای دشمن استفاده می کردند. ارتش مسلمین با داشتن اینها عظمت ویژه‌ای داشت.

ز ـ اسب و شتر

مسلمانان سابق در جنگها از اسب و شتر نیز استفاده می کردند.

ونیز طی‌مراسم ویژه‌ای مسابقات اسب‌دوانی و شترسواری‌برقرارمینمودند .
از اسب و شترهم در تهاجمات استفاده می‌شد و هم در حمـــل اسلحه و وسائل جنگی .
مخصوصا اسب در فرهنگ نظامی مسلمین احترام و اهمیت‌ویژه‌ای داشت . در فقه اسلام ذکر شده است که هر مجاهد از غنائم به نسبـــت تعداد اسبهائیکه در معرکه آورده ، نیز بهره‌مند می‌شود .[1]
پیامبر اسلام (ص) نیز درباره‌ٔ اسب فرموده
اَلْخَیلُ مَعْقُودٌ فی نَواصیها الْخَیرُ إلیٰ یَوْمِ الْقیامَة .[2]
یعنی در پیشانی اسب تا روز رستاخیز خیرونیکی نقش‌بسته‌است .
در فقه اسلامی فیل نیز جزء حیواناتی است که در جنـگ از آن استفاده می‌شود . و با آن نیز می‌توان مسابقه داد[3]

۳ـ " نیروی دریائـــــی "

نیروی دریائی در اسلام و در فرهنگ قرآن دارای جایگاه بلند و ویژه ای می‌باشد . و در حقیقت مشمول آیه
وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِن رِباطِ الْخَیلِ و . . . میباشد
کشتی و کشتیرانی مقام ویژه ای در قرآن دارد . و کشتی در قرآن بادوکلمه " فلک " بروزن عذر و سفینه مورد بحث قرار گرفته است .
کلمهٔ کشتی (فلک) ۲۲ مورد در قرآن به مناسبتهای مختلف‌ذکر

۱ـ تبصره المتعلمین ص ۸۱ چاپ جدید از علامه حلی
۲ـ النظم الاسلامیه ص ۵۱۱
۳ـ الفقه علی آراء فقهاء الاسلام ص ۱۱۷

شده است . [1]

و کلمهٔ " سفینه" نیز چهار بار ذکر شده است . [2]

قرآن بما باشکوه وحماسه ویژه‌ای خبر می دهد که خداوندحضرت نوح را صنعت کشتی سازی آموخت و او و یارانش بوسیلهٔ کشتی مهمی که ساخته بودند نجات یافتند .

فَاَوحَینا اِلَیه اَن اِصنَع الفلک بِاَعیُنِنا وَ وَحینا . [3]

. . . فَاَنجَیناه وَ مَن مَعَهُ فی الفُلکِ المَشحُونِ . . . [4]

همچنین خداوند متعال در آیه ۱۶۴ سوره بقره در " کشتیرانی " منافع مهمی برای مردم معرفی کرده است .

و در جای دیگر می فرماید

اَللّهُ الَّذی سَخَّرَ لَکُمُ البَحرَ لِتَجرِیَ الفُلکُ فیه بِاَمرِه [5]

یعنی خداوند دریاها و اقیانوسها را رام و مسخر شما انسانها گردانید تا درآن دریانوردی و کشتیرانی کنید .

این آیات نشان دهندهٔ اهمیتی است که اسلام به صنایع دریائی

۱ــ این موارد از این قرارند :

سورهٔ بقره آیه ۱۶۴ وسورهٔ اعراف آیه ۶۴ ، سوره یونس آیات ۳۲و۷۳ ، هود آیات ۳۷و۳۸ ، ابراهیم آیه ۳۲ و نحل آیهٔ ۱۴ ، اسراء ۶۶ حج آیه۶۵ ، مومنون ۲۷و۲۸ ، شعراء۱۱۹ ، عنکبوت ۶۵ ، روم ۴۶ ، لقمان ۳۱ ، فاطر ۱۲ ، یس ۴۱ ، صافات ۱۴۰ ، غافر ۸۰ ، زخرف ۱۲ وجاثیه۱۲

۲ــ این موارد نیز از اینقرارند :

سورهٔ کهف آیه ۷۱ و۷۹ وسورهٔ عنکبوت آیهٔ ۱۵

۳ــ سوره مومنون آیه ۲۷

۴ــ سورهٔ شعراء آیه ۱۱۹

۵ــ سورهٔ جاثیه آیهٔ ۱۲

و کشتی سازی و کشتیرانی قائل است.

از فقهاء اهل سنت" شافعی " مسابقه کشتی را جزء " سبق‌ورمایه" ای که شرعا عوض لازم دارد می داند [1]

روی‌این اصول قرآنی است که مسلمانان در اندک زمانی پیشرفت فوق العاده ای در کشتیرانی و دریا نوردی کردند و یک‌نیروی‌دریائی مجهز را تشکیل دادند.

بطوریکه در فتح جزائر قبرس، صقلیه و کریت در دریای‌مدیترانه در اوائل قرن اول هجری یک هنگ دریائی متشکل از ۱۷۰۰ کشتی جنگی شرکت داشتند و در سال ۹۹ هجری فقط در یک جنگ ۱۸۰۰ کشتی جنگی شرکت کرده بودند.

مسلمانان قسمت جلوی کشتی هارا طوری ساخته بودند که وقتی به‌کشتی دشمن برمی‌خورد آنرا می‌شکست و شکاف می‌داد وغرق می‌کرد. و این قسمت را " فاس" یا " لجام " کشتی می‌نامیدند. [2]

" شکتی های لجامدار" جنگی مسلمین نمونهٔ ابتدائی کشتیهای جنگی پیشرفته و تکامل یافته امروزی بوده اند. وجود چنین کشتی ها و اسلحه هائی بیانگر عظمت تمدن اسلامی پرشکوه مسلمین درگذشته‌میباشد.

۴ـ " سلاحهای ممنوع الاستعمال "

از آنجائیکه اسلام دین عدالت و انساندوستی است و معتقد

۱ـ کتاب الخلاف ج۳ ص ۲۷۲ چاپ جدید

۲ـ النظم الاسلامیه ص ۵۱۳

یک‌نکته‌ضروری‌که‌لازم‌است‌بدانیم اینستکه‌بیشترین‌مطالب‌مربوط بتاریخ اسلحه‌ازاین کتاب‌اخذ شده‌است

" بکرامت" و خلیفه اللهی انسان می باشد ، و لذا درجنگ نیز عدالت را رعایت می‌کند .

مثلا اسلام در جنگها کشتن بچه ، زن (غیر جنگجو) و پیر مرد و پیر زن و معلولین را جایز نمی‌شمارد . و شیخ حر عاملی از محدثین بزرگ شیعه در کتاب ارزشمند خود " وسائل الشیعه" باب مستقلی دارد تحت عنوان " در اینکه کشتن زنان و از پای افتادگان و نابینایان و پیران و کودکان جایز نیست و همچنین برآنان جزیه تعلق نمی گیرد " [1] و در آن باب احادیثی را دراین زمینه نقل می‌کند .

روی این اصل است که امام صادق (ع) می‌فرماید :

" *پیامبر (ص) مسلمانانرا از اینکه در شهرهای مشرکین و* "
" دشمنان سم بریزند وآنجارا مسموم کنند نهی کرده است" [2]

بنابراین در عصر کنونی نیز بکار بردن گازهای سمی در جنگها جایز نیست . اما امریکا ، اسرائیل غاصب و آفریقای جنوبی از گازهای‌سمی برعلیه مردم استفاده می‌کنند ! و با استفاده از این قبیل‌گازها آنانرا بطور دسته‌جمعی‌کشتار می‌کنند .

۱ــ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۷ چاپ بیروت

۲ــ وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۶ چاپ بیروت

د ـ نظام ارتش در اسلام

" ارتش" در مکتب اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد . خداوند در قرآن بارها راجع به ارتش و نیروهای مسلح سخن گفته است .

مرادف عربی ارتش " جُند " و " جُنود " است . و این کلمه‌سی‌ویک بار درقرآن تکرار شده است [1]

در قرآن از دو نوع ارتش سخن گفته شده . یکی " جند اللـــهِ "و ارتش خدا . دیگری " جُندُ الشّیطان " و ارتش ابلیس.

بعنوان نمونه ارتش فرعونی ارتش‌ابلیس است و ارتش موسی‌ارتش الهی است . ارتش طالوت ارتش خدااست و ارتش جالوت ارتش شیطان .و وعده خداوند در قرآن این است که ارتش الهی درنهایت پیروز است .

دراین باره بسوره شعراء آیه ۹۵ و سورهٔ قصص آیات۶و۸ و۳۹ و ۴۰ و سورهٔ صافات آیه ۱۷۳ و سورهٔ بقره آیات ۲۴۹ و۲۵۰ مراجعه شود .

همچنین خداوند در قرآن مجید از ارتش فرعون و شریک‌حکومتی او" هامان" به عنوان یک " ارتش خطاکار " ، " مستکبر " و " ستمگـــــر و متجاوز" یاد می‌کند . [2]

از ویژگیهای ارتش الهی و جندالله نیز می توان " صبرومقاومت" و" ایمان بخدا و روز آخرت" و " پاسداری‌ازعدالت "وحقوق‌ضعفاءوبالاخره

۱ــ به‌کتاب المعجم المفهرس ذیل‌حرف ج مراجعه شود

۲ــ إِنَّ فِرعَون وَهامانَ وَ جُنودَهُماکانُوا خاطِئِینَ آیه ۸ قصص ←

" آرامش" وسکینهٔ قلبی در صحنهٔنبرد را یاد کرد
این فشرده ترین سخن راجع به دیدگاه قرآن نسبت به ارتش بود که ملاحظه فرمودید. در این رابطه اشاره بچند موضوع نیز ضروری به نظر می‌رسد.

۱ـ ارزش ارتش در اسلام

در این مقاله وقتی کلمهٔ " ارتش" ویا " جندالله" بکار برده می‌شود، منظور تمام نیروهای‌مسلح می‌باشد که در یک کشور اسلامی وظیفه دفاعی را برعهده دارند. مانند نیروهای دریائی، هوائی، زمینی، ژاندارمری و نیز نیروهای مسلح انقلابی همچون سپاه پاسداران انقلاب اسلامي در ایران بعداز انقلاب و...
و لذا منظور از واژهٔ "سپاه اسلام" و یا " ارتش اسلام" همهٔ این نیروها هستند.
ارتش و سپاه در اسلام ارزش فوق العاده دارند. چون رسالتشان پاسداری از حقوق ضعفاء و مستضعفین و سرکوبی گردن کشان و مستکبرین است.
علی (ع) در فرمان خود بمالک اشتر نخعی در این باره چنین می‌نویسد
" سپاه و ارتش باذن خداوند حصارهای محافظ و پاسدار ملت "
" وآرایش حکومت و سبب عزت دین و عامل امنیت راهها "

← وَاستَکبَرَ هُوَ وَجُنُودُه فِی الأرضِ بِغَیرِالحَقِّ آیه ۳۹ قصص
... فاتبعهم فرعون‌وجنوده بغیا وعدوانا آیه ۹۰ سوره یونس
۱ـ بقرآن آیه ۲۵۰ بقره وآیه ۴۰ توبه‌ونامه ۵۳ نهج‌البلاغه رجوع‌شود

" هستند . "
" استقلال ملت بدون آن فراهم نمی‌شود . و خود ارتش نیز "
" باید از طریق خراج و مالیات اداره شود و . . . " ۱

۲ــ رسالت ارتش

از نظر اسلام ارتش وظیفه ورسالت بس سنگینی در برابر خدا و مردم دارد .

ارتش باید متخلق باخلاق پسندیده و نیکوی اسلام بوده ودر حراست دین خدا و سرزمین اسلام بینهایت کوشا باشد . ارتش بایددرراه خدا و آزادی و نجات محرومان و مستضعفان بجنگد . خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید

" وَ مالَكُم لاتُقاتِلونَ فِي سَبيلِ اللّهِ وَالمُستَضعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَالوِلدانِ الَّذينَ يَقولونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هٰذِهِ القَريَةِ الظّالِمِ أَهلُها وَاجعَل لَنا مِن لَدُنكَ وَلِيًّا وَاجعَل لَنا مِن لَدُنكَ نَصيرًا " ۲

یعنی شمارا چه شده که در راه خدا و آزادی مستضعفین از مردان و زنان و کودکانی که مورد ستم قرار گرفته اند و می گویند پروردگارا ازلطف خودت برای ما یک رهبر و ولی قرار بده و مارا پیروز گردان ، جنگ و نبرد نمی‌کنید ؟

۱ــ فَالجُنودُ بِإذنِ اللّهِ حُصونُ الرَّعِيَّةِ وَزينُ الوُلاةِ وَ عِزُّ الدّينِ وَ سُبُلُ الأَمنِ وَ لَيسَ تَقومُ الرَّعِيَّةُ إلّا بِهِم ثُمَّ لاقِوامَ لِلجُنودِ إلّا بِما يُخرِجُ اللّهُ لَهُم مِنَ الخَراجِ الَّذي يَقوونَ بِهِ عَلىٰ جِهادِ عَدُوِّهِم .
نهج البلاغه نامهٔ ۵۳

۲ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۷۵

امام علی علیه السلام نیز در فرمان حکومتی معروف و ارزشمند خویش بفرماندارش مالک اشتر نخعی در مصر از جمله اوصافی که برای فرماندهان ارتشی تعیین می‌کند، این است که" نسبت به ضعفاء و بیچارگان رئوف و مهربان و نسبت به اقویاء سختگیر" باشد.

... فَوَلِّ مِنْ جُنُودِکَ... وَ یُرافُ بِالضُّعَفاءِ وَ یَنبُو علی الأقویاءِ و... [1]

بنابراین با قاطعیت میتوان گفت یک ارتش واقعا اسلامی همیشه حامی و طرفدار جدی حقوق ضعیفان می باشد و" نسبت به فجار از آتش سوزنده تر است" [2]

ارتش اسلام در برابر عموم مردم متواضع و فروتن و در برابر ستمگران متکبر و قدرتمند است.

یکی از وظایف مهم ارتش اسلام " مُرابِطَه" یعنی پاسداری وحفاظت مرزها و سرحدات کشور اسلامی از نفوذ عوامل بیگانه می‌باشد.

رسالت دیگر ارتش و سپاه اسلام حمایت از حرکتها و نهضت‌های آزادی طلب و ستم ستیز در سطح جهانی است.

۳ـ ساخت ارتش

ارتش اسلام از نظر نظام درونی ساخت و ریخت ویژه ای داردکه شاید بتوان مهمترین اصول ساخت ارتش اسلام را بصورت ذیل بیان‌کرد.

الف ـ "منابع مالی"

۱ـ نهج البلاغه نامهٔ ۵۳
۲ـ اَشَدَّ عَلیَ الفُجّارِ مِن حَریقِ النّارِ نهج‌البلاغه نامهٔ ۳۸

منابع درآمدی و مالی ارتش اسلام از بیت المال تامین می‌گردد بیت المال نیز از طریق درآمدهای عمومی دولت مانند خراج، زکات، غنائم جنگی، انفال و مالیاتهای عمومی دیگر و... فراهم می‌آید [۱]

ب ـ "سِنّ"

در ارتش اسلام احراز مقامات نظامی حتی مقام فرماندهی مشروط به شرایط سنی نیست. یعنی فرمانده حتما نباید مسن تر از افراد زیر فرماندهی باشد.

پیغمبر اسلام (ص) اسامه بن زید بیست ساله را به یک ارتش کلان که درآن مجاهدان پیرمرد و سابقه دار نیز عضویت داشتند فرمانده تعیین کرد.

ج ـ "تقوی"

مهمترین شرایط عضویت در ارتش و سپاه اسلامی و احراز "مقام فرماندهی آن ایمان بخدا و تقوا پیشگی است.

علی (ع) می‌فرماید:

فَوَلِّ مِنْ جُنُودِکَ أَنصَحَهُمْ فِی نَفْسِکَ لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِهِ وَلِاٰمامِکَ وَأَنقاهُمْ جَیْبًا وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا و... [۲]

... ای مالک! کسی را به عنوان فرمانده نیروهای مسلح تعیین کن که نسبت بخدا و پیامبر و "رهبرت" مومن و خوشبین باشد و از نظر اخلاقی نیز حلیم و بردبار و پاکترین سربازان باشد و...

۱ـ نهج البلاغه نامه ۵۳ ... لاقِوامَ لِلْجُنودِ اِلاّ بِما یَخْرِجُ اللّٰهُ لَهُمْ مِنَ الخراجِ و...

۲ـ نهج البلاغه نامه ۵۳

د ــ " قبول رهبری"

ارتش و فرماندهان آن علاوه بر تقوی باید امام و رهبر عادل و حق جامعه را قبول داشته باشند .

این مطلب از جملهٔ " . . . *انصحهم فی نفسک لله و لرسوله و لامامک*. . . " که در بالا ذکر گردید استفاده می‌شود .

یعنی علاوه برخدا و پیامبر " امام " نیز باید مورد قبول سرباز باشد .

هــ " اطاعت از فرماندهی "

در نظام ارتشی اسلام فرمانده مقام ویژه ای دارد . و بر همه اعضاء ارتش و سربازان زیر فرماندهی ضرورت دارد که از او اطاعت کنندو فرمان ببرند ، لکن تا آنجا که فرامین او با حق و اصول اسلام مطابقت‌کند در صورت ضدیت دستورات فرماندهی با اصول و عقاید مسلم اسلامی اطاعت از او واجب نیست . حتی خود فرمانده را سربازان باید نهی‌از منکر کنند .

علی (ع) هنگام نصب " مالک بن حارث " به مقام استانداری و فرماندهی ، برای مردم نوشت

" . . . *فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمرهُ فِيمَا طَابَقَ الحق فَإِنَّهُ سيفٌ مِن سُيُوفِ اللّٰهِ*" [۱]

یعنی از او اطاعت کنید و حرفش را بشنوید تا آنجا که خلاف‌حق نباشد ، چرا که او شمشیری از شمشیرهای خداست .

فرمانده نیزباید " حلیم " باشد . و نسبت به‌افراد زیرفرماندهی

۱ــ نهج البلاغه نامه ۳۸

خود با چشم حقارت نگاه نکند و آنهارا از نظر انسانیت و حقوق اجتماعی " هم شان خود " بداند.

فرمانده نباید از نظر خوراک و معونه نسبت به سایرین برتری داشته باشد. بلکه باید میان همهٔ آنها برادری و نظام "مُواسات" برقرار باشد [۱]

و ــ " درجه"

در ارتش ها و سپاهیانیکه پیامبر اسلام (ص) و علی (ع) تشکیل داده بودند " درجه" وجود نداشت و کسی برای درجه مفهومی قائل نبود هرچند تقسیمات مختلف اداری و فرماندهی وجود داشت.

مثلا " پرچمداری" خود مقام مهمی بود. فرماندهی کل مقام مهمی بود که وجود داشتند و مرسوم بودند.

همچنین معاونت و جانشینی فرماندهی مرسوم بود. پیامبر در بعضی از جنگها باحتمال اینکه فرمانده و پرچمدار شهید شوند تاسه‌سلسله فرمانده و پرچمدار را قبلا تعیین می‌کرد که اگر فلانی شهید شد، به جای او چه کسی امر فرماندهی رابرعهده بگیرد.

لکن درجه بمفهوم ارتشهای امروزی وجود نداشت. درجه بمفهوم متداول امروزی اگر خود هدف سرباز و ارتشی قرار نگیرد و بعنوان یک " توتم " مورد ستایش آنان نباشد، استعمال آن شاید بی اشکال‌باشد.

اما در صورت هدف شدن درجه به عنوان عامل باز دارنده از تکامل معنوی انسان و نیز به عنوان عامل خدشه سازی نسبت به " قصد قربت " که در جهاد شرط می‌باشد نباید بکار گرفته شود.

۱ــ وَلیَکُن آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِکَ عِندَکَ مَن وَاسَاهُمْ فِی مَعُونَتِهِ وَ أَفضَلَ عَلَیهِمْ مِن جِدَتِهِ. نهج‌البلاغه نامه ۵۳

لکن عدم استعمال و رسمیت درجه در سپاه و ارتش به‌مفهوم عدم ضرورت تقسیمات اداری و تقسیم وظایف نمی‌باشد. بلکه این تقسیم وظایف ضرورت دارد، چنانکه در صدر اسلام مرسوم بود. و قبول سلسلهٔ مراتب در نظام ارتش غیر از قبول درجه است.

ز ـ "عضویت دائم و موقت

در ارتش هم می‌توان اعضاء دائمی استخدام کرد و هم از مردم بطور نوبتی و موقت برای تکمیل مستمر کادرها استفاده نمود.

در صدر اسلام هر دو مورد مرسوم بوده و رواج داشته است [1]

۴ـ سبق و رمایه

برای هرچه بیشتر تکامل بخشیدن به کارآئی ارتش اسلام بایداز قانون فقهی " سبق و رمایه" استفاده کرد.

دولت اسلام باید از بیت المال هزینهٔ مسابقات و مانورهای نظامی را که همان سبق و رمایه است تعیین کند.

هزینهٔ سبق و رمایه شامل" سبق" (بروزن سبد) نیز می شود. یعنی دولت اسلام از بیت المال می‌تواند اعیان و یا نقودی را به عنوان جایزه برای کسی که در مانورها برنده می‌شوند در نظر بگیرد و اعطاءکند.

۵ ـ اصول و تاکتیکهای جنگی

برای جنگ اصول و تاکتیکهائی وجود دارد که یک نظامی باید

۱ـ بکتاب النظم الاسلامیه ص ۴۹۱ ـ ۵۰۰ مراجعه کنید

آنهارا بداند . برخی از آن اصول و قواعد را در بخش اصول سیاست خارجی (بحث جهاد) ذکر خواهیم کرد . برخی دیگر را نیز در اینجاذکر می‌کنیم . البته برای اینکه بتوان اصول و شیوه های جنگ را از نظر اسلام خوب معرفی کرد به کتاب مستقلی نیاز هست . و قدما نیز دراین‌باره‌کتبی نوشته‌اند بنام " اَلْفُرُوسِيَّةُ وَالْمُرُوَّة " ، اما طبق مقتضی حال ما فهرست وار اهم آن اصول را در اینجا یاد می‌کنیم .

الف ــ " خداترسی و عدم اضطراب "

جنگجو ، مجاهد و نظامی فقط باید از خدا بترسد و ترس از بشرو ترس از مرگ و ترس از شکنجه و اسلحه را از ذهن و فرهنگ خود بزداید .

امام علی (ع) در این باره چنین می فرماید (در جنگ صفین خطاب به ارتش خود)

" ای گروه مسلمین! ترس از خدا را شعار خود قرار دهید .و"
" دلهره واضطراب‌را ازخود برانید و . . . و زره را کامل‌بپوشید"
" و شمشیر و اسلحهٔ خودرا قبل از عمل بیازمائید و از میدان "
" جنگ نگریزید و بآسانی بسوی مرگ بروید و . . . " [۱]

ب ــ " آزمایش اسلحه قبل از استعمال آن "

امام علی (ع) فرمود " . . . شمشیر و اسلحهٔ خودرا پیش‌از بکار بردن آن بیازمائید و در غلاف بجنبانید و . . . " [۲]

۱ــ نهج البلاغه خطبه ۶۵
۲ــ همان مدرک

ج ـ " استقرار زره پوشان در جبههٔ مقدم "

" فَقَدِّمُوا الدّارِعَ وَأَخِّرُوا الحاسِرَ [۱]

یعنی نیروهای زره پوش را در جلوی لشگر قرار بدهید و نیروهای دیگر را در عقب نگه‌دارید .

د ـ " پاسداری از پرچم "

پرچم و در اهتزاز بودن و عدم تزلزل آن در صحنهٔ نبردوقتال اهمیت زیادی از نظر حفظ و یا سقوط روحیهٔ نظامیان و سربازان داردولذا آنچنانکه قهرمان جنگهای عدالت گستر اسلام ، علی بن ابی طالب (ع) می‌فرماید

" دور پرچم را هیچوقت نباید خالی گذاشت و از لرزش آن باید "
" جلوگیری کرد و شجاع ترین افراد سپاه را باید محافـــظ و "
" پاسدار آن قرار داد . پرچم باید در پیشاپیش لشگریان قرار "
" گرفته باشد و . . . " [۱]

هـ ـ " نکاتی دربارهٔ سنگر گیری و دفاع از ضد حمله "

امام علی (ع) در یکی از وصایای نظامی که به فرماندهان ارتش خود بنامهای " زیادبن نصر " و " شریح بن هانی " نوشته نکات ارزنده و مهمی را در مورد چگونگی استقرار نیروها و سنگر بندی آنان ومحلهائی‌که باید بعنوان مناطق استراتژیک نظامی مد نظر قرار بگیرندو نیز مطالبی را در مورد مراقبت از پیشقراولان و دیده بانان لشگر دشمن و شبیخون و یا ضد حمله آنها ، یادآور شده که آگاهی از آن ها مفید ثمر خواهد بود :

۱ـ نهج البلاغه خطبهٔ ۱۲۴

۲ـ نهج البلاغه خطبهٔ ۱۲۴

۱ـ همیشه باید درجاهای بلند مانند تپه ها و کوهها یا دامنه کوهها موضع گرفت و سنگر ساخت.

۲ـ همیشه باید سعی کرد از مناطق آبی مانند کناره رود خانه ها دور نماند.

۳ـ حمله و جنگ باید از یک و یا دو قسمت از جبهه صورت بگیرد چون در صورت پراکندگی نیروهای حمله‌گر شکست خواهند خورد.

۴ـ همیشه باید یک غده بعنوان "دیده بان" در تپه ها وکوهها و مناطق اطراف پخش و مستقر باشند.

۵ ـ در جنگ هرگز و هرگز نباید هیچ موضعی و نقطه ای را "محل امن" پنداشته و خالی از دیده بان گذارد، چون دشمن از همان نقطه حمله خواهد کرد.

۵ ـ ارتش و نیروهای درحال جنگ باید کمترین استفادهٔ ممکن‌از خواب شبانه را بکنند.

۶ـ پیشقراولان دشمن معمولا بعنوان دیده بان و جاسوس هستند و نه مهاجم مستقیم.

۷ـ نقل و انتقالات و تغییر موضع ارتشیان باید به‌صورت‌هماهنگ و جمعی صورت بگیرد و نه پراکنده.

۸ ـ شب هنگامان باید اسلحه و بویژه سرنیزه هارا برای دفاع شخصی و تن بتن حتما مسلح و آماده نگه داشت [1]

وـ " جنگ داخلی و غنائم؟"

امام (ع) میفرماید

درجنگ‌داخلی‌یعنی‌جنگ‌یک‌فرقه‌از مسلمانان حق با فرقهٔ دیگرکه

۱ـ نهج البلاغه وصیت ۱۱ ص ۸۵۴ فیض‌الاسلام مراجعه شود

باطل و بدعتگذار هستند بجز اسلحه و مرکبهای جنگی، سپاهیان نبایـد چیز دیگری را غنیمت بگیرند.

چه آن اموال متعلق بکفار ذمی باشد و چه متعلق بافراد اهل‌نماز (یعنی‌مسلمان) سپاهیان در صورت پیروزی و غلبه فقط می‌توانند اسلحه های‌دشمن‌را غنیمت بگیرند. یعنی تمام آنچه‌را که در جنگ قابل استفاده نظامی می‌باشد می‌توان غنیمت گرفت.

این مطالب فشرده ترین کلام بود نسبت به جنگ و اصولی‌که‌باید درآن رعایت شود.

هـ ـ تباین حاکمیت نظامیان با آزادی مردم

حکومت و ولایت درجامعه اسلامی باید در دست ولی فقیه و یا جمعی از فقیهان جامع الشرایط و عادل باشد.

در منطق اسلام نظامیان فقط برای حفاظت وحراست میهن اسلامی ازیورش دشمنان اسلام می‌باشند. و درمسائل داخلی مملکت مانند سایرافراد ملت می‌باشند و هیچگونه حق حاکمیت ندارند. فقط در صورتیکه امام یا ولی فقیه عادل فرمان بدهد باید در سرکوبی محاربین فعالیت اجرائی بکنند و نه قضائی و حقوقی چون این فقط در شان خود فقیه و یا نماینده‌ٔ دارای شرایط اوست.

حاکمیت نظامیان با آزادی مردم تباین و ضدیت دارد. و لذا حتی المقدور باید از صحنه‌ٔ اجتماع مسلمین دور باشند. علی در فرمان خود بحاکم و استاندار مصر مالک اشتر چنین می‌نویسد

... ای‌مالک! بخشی از وقت خودت را برای رسیدگی‌بنیازهای عموم مردم اختصاص بده و با آنان بنشین و بخاطر خدا از خود فروتنی و تواضع نشان بده. و نظامیان و پاسداران و پاسبانت را از آن جلسه ای که با مردم داری دور نگه دار، تا سخنگوی آنان بتواند بدون ترس و لکنت زبان سخنش را بگوید. چرا که من از پیغمبر اسلام شنیدم.

هرگز پاک نشود آن‌امت و جامعه ای که در آن حق بیچارگان بدون لکنت زبان از اقویاء و زورمندان گرفته نشود و...

این بیانات امام تاکید بر عدم سلطه‌ٔ نظامیان دارد. البته جملات فوق بمعنای این نیست که مالک اشتر برای خود محافظ نداشته

باشد ، بلکه آنان باید بیرون از مجلس باشند [1]

یعنی محافظین از محل سکونت مالک اشتر باید حفاظت کنند و می توانند مراجعین را پس از بازرسی بدنی بحضور او راهنمائی کنند بدون آنکه خود حضور داشته باشند و قیافهٔ نظامی شان در جلسه موجب رعب و دلهرهٔ عوام الناس گردد .

۱- نهج البلاغه نامهٔ ۵۳ :

وَاجعَل لِذَوِی الحَاجَاتِ مِنکَ قِسماً تُفَرِّغُ لَهُم فِیهِ شَخصَکَ وَتَجلِسُ لَهُم مَجلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلّهِ الّذِی خَلَقَکَ وَ تُقعِدُ عَنهُم جُندَکَ وَ أَعوَانَکَ مِن أَحرَاسِکَ وَ شُرَطِکَ حَتّی یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُم غَیرَ مُتَتَعتِعٍ فَإِنّی سَمِعتُ رَسُولَ اللّهِ یَقُولُ فِی غَیرِ مَوطِنٍ : لَن تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا یُؤخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ القَوِیِّ غَیرَ مُتَتَعتِعٍ .

و ــ بطانه

در خاتمهٔ این بحث لازم می‌دانم از " بِطانه" یعنی شیوهٔ راز داری و اصول اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش اسلام در جنگ‌وغیرموارد جنگ سخن بگویم ، چون این مطلب با سبق و رمایه پیوندناگسستنی‌دارد . چرا که جنگ ، دفاع و مسائل جهاد و مبارزه نیاز مبرم به اطلاعات و همچنین ضد اطلاعات دارد .

ولذا شناخت‌سیاست اطلاعاتی اسلام ضروری است . و عنوان‌کلی که برای‌این بحث انتخاب کرده ام همان واژهٔ قرآنی " بِطانه" می‌باشد .

" بطانه" از کلمهٔ بطن است که بمعنای داخل و درون هر چیز می باشد . و منظور از بطانه در این بحث راز داری و همراز گیری وضوابط و محدودهٔ شرعی آن می‌باشد . یعنی با چه کسانی نمی توان مسائل سری ودرونی‌اسلام را در میان گذاشت و با چه کسانی می توان‌درمیان‌گذاشت ؟ بعداز آنکه مفهوم بطانه روشن‌گردید بپردازیم به تشریح و توضیح تفصیلی این مبحث .

بطور کلی اطلاعات در دو بعد مطرح می‌باشد

یکی کسب اطلاعات و دیگری حفظ اطلاعات و هرکدام از این دو قسمت ضوابط مخصوص بخودش را دارد که اکنون آشنا خواهیم شد .

۱ــ کسب اطلاعات

منظور از کسب اطلاعات این است که ما بتوانیم آگاهی ها و اطلاعات لازم را نسبت به نقشه ها و مقاصد و نیز امکانات و ساز و برگ

نظامی دشمن داشته باشیم ، تا با آن برخورد متناسب بکنیم .

پیامبر اسلام (ص) وقتی از مکه به مدینه هجرت کرد تعدادی از افراد اطلاعاتی خودرا که بسیار ناشناخته بودند ، در مکه باقی گذاشت . و آنان مرتب اخبار مکه و نقشه های کفار و میزان کارآئی شان را به مدینه گزارش می‌دادند . از جمله این افراد می‌توان " عقیل " پسر عموی پیامبر را نام برد .

از کفار کسی نمی دانست که عقیل مسلمان است و لذا اوتوانست در مواقع اضطراری اطلاعات نظامی گران قیمتی را به مدینه گزارش کندکه در سرنوشت نهائی برخی از جنگها بی‌تاثیر نبود .

در جنگ بدر نیز پیامبر (ص)گروههای گشتی و اطلاعاتی خود را به مناطق اطراف ـ بطور ناشناس ـ فرستاد و خودش نیز به منطقه ای‌رفت و اخباری را بدست آورد .

سرگروه یکی از تیمهای گشتی " زبیر " بود . زبیر دو غلام از غلامان قریش(یعنی دشمن) را که برای کسب اخبار آمده بودند ، اسیر کرده و باخود باردوی نظامی مسلمین آورد .

اصحاب می‌خواستند با اذیت و آزار از آنان کسب اخبار و اطلاعات نمایند . پیغمبر آنان را از ارتکاب این عمل منع کرد و خود با اتخاذ یک شیوهٔ روان شناسانه و غیر مستقیم تمام اخبار مهم مربوط به سپاه دشمن را بدست آورد .

حضرت از آنان پرسید ارتش قریش چند نفربودند ؟جواب‌دادند نمیدانیم اما زیاد بودند . دوباره پرسید برای هر نوبت خوراک چند عدد شتر می‌کشتند ؟ جواب دادند گاهی نه و گاهی ده عدد .

حضرت‌پرسید از سرشناسهای‌قریش چند نفر در میان‌سپاه‌بودند ؟ معلوم شد که بجز ابولهب همه سران حضور داشته اند . و لذا پیغمبر با خوشحالی بیارانش فرمود .

" این مکه است که پاره های جگر خودرا بسوی شما افکنده است"

در رابطه با مسئلهٔ بطانه و اطلاعات ، در تاریخ زندگی سیاسی انبیاء گذشته داستان طرح ترور حضرت موسی از طرف فرعونیان وکشف آن توسط فردی که قرآن اورا " مومن آل فرعون " نامیده ، بسیار جالب توجه می باشد و قابل استناد است .

خداوند می گوید مومن آل فرعون ایمان خودرا از درباریان فرعونی " کتمان " می کرد و پنهان نگه می داشت [1]

یکی از سوره های قرآنی نیز بنام او سورهٔ " مومن " نامیده شده است .

خوانندهٔ محترم خودش می تواند درمجموع از این مطالب شیوه اطلاعاتی اسلامی را بدست بیاورد .

۲ــ حفظ اطلاعات

مسئلهٔ مهم دیگری که در بحث بطانه وجود دارد ، حفظ اطلاعات از دسترس و آگاهی دشمنان اسلام می باشد .

یعنی انسان مسلمان در زندگی سیاسی و مبارزاتی و جنگی خود باید شیوه هائی را بکار ببرد که دشمن نتواند از میزان امکانات و ساز و برگ مسلمین و هویت مبارزین و جنگجویان آگاه و مطلع شود .

برای حفظ هویت و شناخته نشدن باید از روش " کتمان " و تقیه استفاده کرد . مانند مومن آل فرعون و عقیل .

و برای لو نرفتن میزان امکانات و برنامه های حمله و تهاجم باید از سه شیوه استفاده کرد .

۱ــ بسورهٔ مومن (غافر) آیهٔ ۲۲ــ ۴۵ مراجعه شود

اول پاکسازی افراد مشکوک از میان سپاه اسلام چون ممکن است جاسوسی کنند و بقول قرآن" سماع " دشمن باشند .

دوم ــ عدم طرح دوستی صمیمانه با کفار هرچند ظاهر الصلاح باشند . البته این منافی این نیست که باید بآنان احسان کرد .

سوم ــ عدم اعلام برنامهٔ حمله و تهاجم حتی در میان سربازان و مجاهدان خودی .

قرآن این موارد را بیان کرده است .

. . . وَفیکُمْ سَمّاعُونَ لَهُمْ وَاللّهُ عَلیمٌ بِالظّالمینَ [1]

یعنی مواظب " گوشهای دشمن " در میان لشگر خود باشید .

یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُم [2]

یعنی ای مومنین از غیر مسلمانان کسی را همراز و بطانهٔ خود نگیرید آنان از اخلال در کار شما هیچ ابائی ندارند . دوست دارند شما به رنج و سختی بیافتید ، کینه های درونی شان از حرف دهانشان آشکار است اما آنچه که در سینه خود پنهان داشته اند بسی بزرگتراست .

در برخی از روایات و احادیث اسلامی رهبران معصوم مادرمورد حفظ اسرار مسلمین اصطلاح ویژه‌ای بکار برده اند که تعمق و دقت روی آن می‌تواند مسائل زیادی را در باب حفظ اطلاعات بما بیاموزد و آن عبارت از کلمه" صمت " بروزن ضبط است . ائمه یاران خودرا بطور مداوم به " صمت " توصیه و سفارش می کردند . چنانکه علی‌علیه‌السلام می‌فرماید

وَ تَلافیکَ مافَرَطَ مِنْ صَمتِکَ أَیْسَرُ مِنْ إِدْراکِکَ مافاتَ مِنْ مَنْطِقِکَ وَ حِفْظُ مافِی الْوِعاءِ بِشَدِّ الْوِکاءِ و . . وَالْمَرءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ وَ رُبَّ ساعٍ فیما یَضُرُّهُ [3]

۱ــ سوره توبه یه ۴۷

۲ــ سورهٔ توبه آیه ۱۷و۱۸

۳ــ نهج‌البلاغه صبحی‌صالح نامه ۳۱ ص ۴۰۲

حضرت می‌فرماید با اتخاذ شیوه راز داری و صمت انسان‌هیچوقت چیزی و یا فرصتی را از دست نمی‌دهد درحالیکه سخن گفتن بی مورد و افشاء راز دیگر قابل جبران نیست چنانکه آب ریخته را نمی توان به کاسه برگرداند.

همچنین امام صادق(ع) در ضمن وصیت نامه بسیار پر محتوا و عجیب خود بیکی از یارانش بنام " مومن الطاق " ـ نعمان بن ثابت ـ شما باید شیوهٔ راز داری و صمت را بطور مداوم آویزهٔ گوش هوش کنید واسرار را فاش‌نسازید " بارها کار شما یعنی شیعیان انقلابگر نزدیک به اتمام و پیروزی شده بود اما در اثر عدم رعایت شیوهٔ صمت و راز داری همه امیدها بریده شد و آیا اکنون شما چیزی دارید که دشمن از آن با خبر نباشد؟ انتظار نداشته باشید عالم همه چیز را بگوید [1]

چنانکه مشاهده می‌شود امام علیه‌السلام حتی نام خودرا به‌صورت رمزی" العالم " ذکر می‌کند. و این نشان دهنده شیوه اطلاعاتی بسیاردقیق امام در شرایط خفقان می‌باشد.

۱ـ برای آگاهی از متن کامل وصیت به کتاب تحف العقول مترجم ص ۳۲۰ مراجعه شود

در تدوین این درس از منابع ذیل استفاده شده

۱ــ قرآن مجید

۲ــ وسائِلُ الشّیعَه، شیخ حر عاملی

۳ــ مکاتیبُ الرّسُول، علی ابن حسینعلی الاحمدی

۴ ــ جامع عباسی ، شیخ بهائی

۵ ــ تَبصِرَةالمُتَعَلمین، علامه حلی

۶ــ المختَصَرُ النّافِعُ فی الفِقهِ الاِمامیّه، محقق حلی

۷ ــ مِنَ الفقهِ السّیاسی فِی الاَسلامِ ، محمدجعفر الظالمی

۸ــ حقوق بین الملل‌الاسلامی ، جلال الدین فارسی

۹ــ شرح لمعه ، زین الدین شهید ثانی

فهرســـت